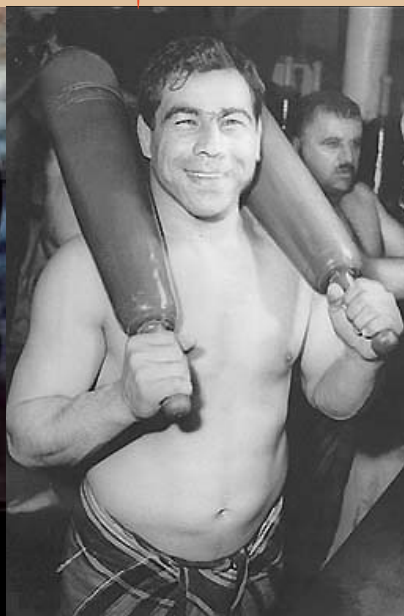


مقایسه سه مرک از قلم پیکت زن



درخشش حنا مدلینگ در اروپا



در آخرین روز شاه در دربار چه گذشت ؟!



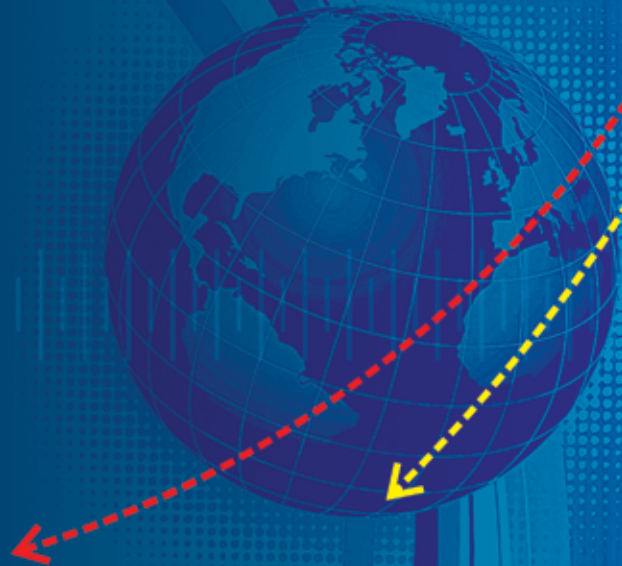
آخرین مصاحبه با فردین



AEROPLAN® Cöln

اژانس بزرگ مسافرتی ایرو پلان کلن

سفر به ایران
و سایر نقاط جهان
با معتبر ترین خطوط هوایی
با مناسب ترین قیمتها
و بهترین سرویس



برای آگاهی بیشتر و رزرو جا با همکاران فارسی زبان ماو تلفنهای زیر تماس حاصل فرمائید.

۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۲	آقای کامران خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۴	خانم خسروی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۵	آقای پرویز خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۵۳	خانم بخشی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۲	آقای یوسف همایون	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۶	خانم شیلان
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۱	آقای منوچهر خزد و زیان	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۸	خانم چالاک
		۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۷	خانم پور ختایی

دورتموند :

۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۸	خانم عنصری
۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۹	خانم جنتیان

فرودگاه کلن و بن :

۰۲۲۰۳ - ۴۰ ۵۹ ۴۰	خانم نقاش - خانم دانش
------------------	-----------------------

AEROPLAN's Partner:

مسافرت با شرکتهای معتبر زیر با تخفیف ویژه برای هموطنان ایرانی



Studiosus

seetours

Club Med



airtours



Neumarkt 49 - 50667 Köln

www.aeroplan.de

info@aeroplan.de



SAREM COSMETICS



Cosmetics with your private label

Wir produzieren Kosmetik mit Ihrem eigenen Firmenlogo und Aufdruck:

Individuell – hochwertig – in säuremattiertem Glas abgefüllt. Wir bieten Ihnen alle Auflagen ab 120 Stück bei geringer einmaliger Druckkostenpauschale.

Rufen Sie uns an und lassen Sie sich umfangreich und individuell beraten.

We produce cosmetics with your customized company label:

Individually – high quality – filled in acid dulled glass. We offer you a minimum order of 120 pieces with a low one-time printing fee.

You can call us for an individual and personal consultation.

Nous fabriquons des produits cosmétiques avec un étiquetage personnalisé :

Individuelles, de grande qualité, embouteillés dans du verre dépoli à l'acide. Nous vous proposons une commande minimale de 120 pièces avec un coût d'impression réduit, payable une seule fois.

Appelez-nous pour une consultation détaillée et personnalisée.



SAREM COSMETICS - made in germany

SAREM COSMETICS GmbH • Herstellung & Vertrieb Kosmetischer Spezialitäten

Herderstraße 94 • 40237 Düsseldorf / Germany

Tel.: +49 / 211 / 66 63 61 • Fax: +49 / 211 / 69 11 386

www.sarem-cosmetics.de • info@sarem-cosmetics.de





محصولات غذایی خانوم خانوما



دفتر مرکزی پخش در آلمان شهر هامبورگ

+49 (0) 40 21 00 87 83





100%
HALAL
حلال

اولین و بهترین

سوسیس و کالباس ایرانی

با استاندارد اتحادیه اروپا تولید شده در کشور آلمان

سسالار

دفتر مرکزی

تلفن : +49 15 11 72 11 662

فاکس : +49 22 42 91 800 31

نمایندگی ها :

هلند :

انگلیس :

بلژیک :

سوئد :

+31 36 546 55 06

+44 208 45 13 555

+32 2 537 13 44

+46 21 830 380

اتریش :

هامبورگ :

فرانکفورت :

مونیخ :

برلین :

+43 14 89 61 94

+49 40 73 20 542

+49 69 92 91 99 56

+49 89 59 35 34

+49 30 397 40 907

اگر در اروپا یا امریکا زندگی می کنید ما و همکارانمان قادر به
دفاع از حقوق شما در ایران و امارات هستیم

Rechtsanwalt- Lawyer- Avukat



دکتر ایرانبومی
وکیل دادگستری در آلمان

مشاوره در:

امور شرکتی، تجاری، کیفری، ورشکستگی،
دعای جنایی، اداری، کاری، ۲ تابعیتی،
دعای ملکی و ارثی، طلاق و مهریه

با همکاری وکلای با تجربه در دبی، ایران و امریکا

Tel.: + 49 (0) 700-9019-9019 *

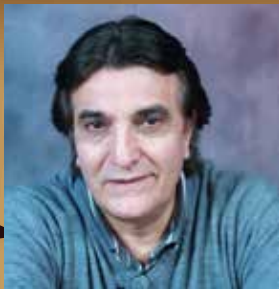
Fax: + 49 (0) 700-8018-8018 *

Mobil: + 49 (0) 178-888-9019

*12,3ct/min. aus dem dt. Telekom-Festnetz

Rechtsanwalt Dr. phil. Iranbomy
www.law-recht.com • E-Mail: iranbomy@yahoo.com

نان عقل را چه کسی درو می کند؟



تاریخی؛ بشری به فضاهایی آزاد و امن برسند. تا فرصت بیان جنایات و ظلم های رفته بر یاران و مردمانشان به دیگران بگویند و وجدان بیدار جامعه و دهکده جهانی را آگاه یا آگاه تر کنند.

این مسیر خونین پر درد که هزینه سنگین آن را «جان» انسانهای شریف

و آزاده تامین کرده است پس از مدتی مسیر طلایی میلیونها انسان ایرانی «نان خور» بی زحمت میشود و حکایت تلخ تاریخی حذف دهقان و نانوا تکرار میشود!

اعدامی و زندانی و بازماندگان واقعی این حادثه تلخ و تاریخی بازپچه و دست آویز نان فروش و نان خور می گردند، زد و بندهای سودجویانه سفره های پر نان سایه ای نکبت بار بر عواطف و مسئولیتهای اخلاقی و انسانی جامعه می اندازد

فکر و اندیشه در بازار کثیف تامین نان شکم به هر قیمت پلانفرم مردمی مصرف کننده میشود. لیست خونین اعدام شدگان راه آزادی به ارقام دویست هزار تایی می رسد و رژیم بی رحم و آدمکش ضد ایرانی با لبخندی کریه اعلام می کند میلیونها نان خور فراری به دکان نانوائی رژیم بازگشته اند البته این بار نان خود را هم آورده اند و شکم سیر هستند، بازگشته اند تا در کشورشان گشتی بزنند تا نان خورده شده در خارج را هضم کنند و آروغی از شکم سیری بر اخلاق؛ وجدان و انصاف بزنند.

دهقان و نان پز، مظلومان واقعی این بازی نابرابر و غیر اخلاقی هستند نان فروشان سوداگر با هیاهوی بازار نان گرم و شکم های حریص واژه های «فکر و اندیشه و اخلاق و وجدان» را به ریشخند می گیرند.

اما چه باید کرد؟ با زبان ساده و در حد معادلات قابل فهم هر روز باید گفت، نوشت، سرود و تکرار کرد. هر قلم و زبان و حرکتی باید هر روز تکرار فریاد دیروز باشد. با صدایی رساتر، قلمی پر رنگ

تر، کلون درسته اخلاقی جامعه را آنقدر باید

کوبید تا خواب رفتگان بی مسئولیت بیدار شوند

آوازه خوان باید شد، بازیگر، ترانه سرا، شاعر،

نویسنده، مبارز سیاسی و خلاصه «صد» باید شد

که پژواک آن هر لحظه از سویی شنیده شود

ناقوسی هر لحظه باید از سویی شنیده شود و

ارزشهای گمشده را یادآوری نماید این است وظیفه

امانت داران کوله بار خونین یاران در خاک خفته

کشورمان.

محمود سرابی

آرزویم این چنین بود روزگاری خوش داشتیم. خوش نه از راه شکم و یا وجبی پائین تر؛ خوش چوایم بهاران مردمی اندیشمند؛ خوش چو دوران مردمان با تفکر؛ که نان عقل روزگارانیشان را دهقانان کار کشته ای کاشته اند و پروریده اند. بی نان که زندگی نتوان نمود! بی دهقان که نانی در سفره خواهد بود، تازه نانوا هم سهمی دارد.

از خود می پرسم دهقانان و نانوا که لازم و ملزوم یکدیگرند و قوت لایموت سفره «مردم» را مهیا می کنند هرگز در طول تاریخ «نان سفره» با هم آشنایی داشته اند و از دردها و رنجهای یکدیگر آگاه شده اند؟ مردم نان را از دست نان فروش خریده اند و کار و روزان زحمت کش و صبور و رنجور؛ تولید کننده نان سفره مردم در هیاهوی عرضه و تقاضای نان فروش و نان بخر گم شده اند.

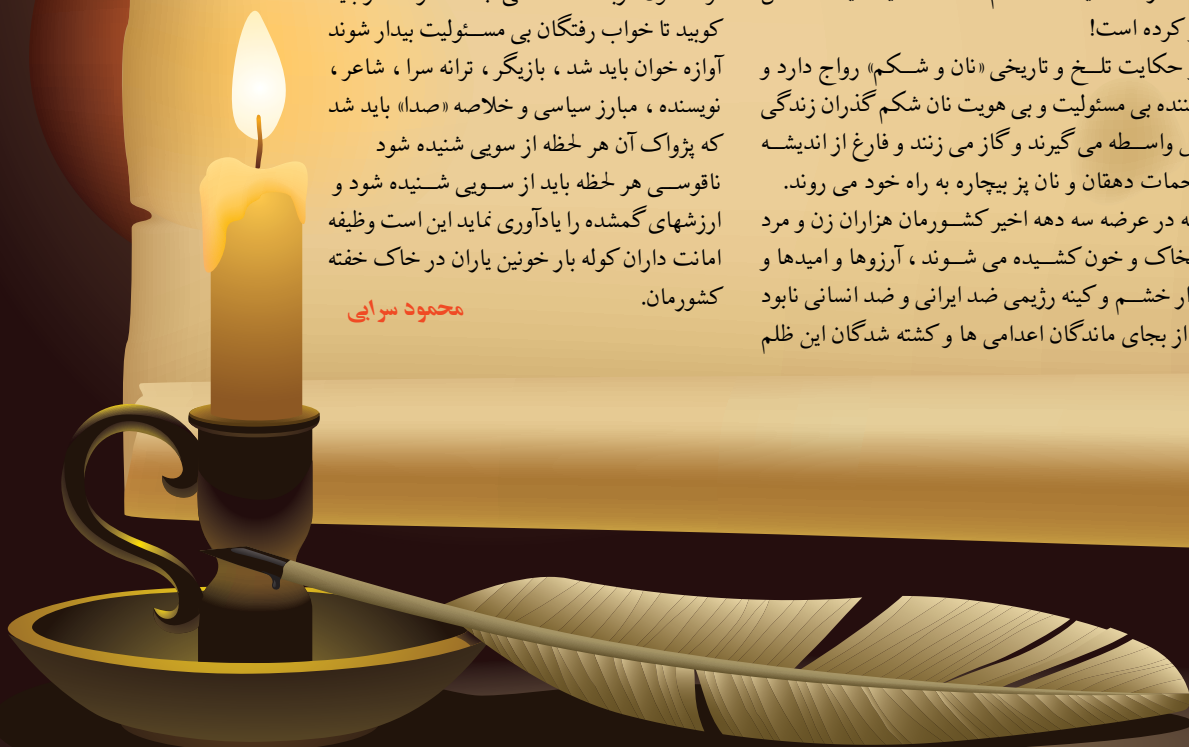
هویت واقعی و انصاف اخلاقی و روابط انسانی در صحنه عرضه و تقاضای سیر کردن شکم و پر کردن جیب نان فروش بی رنگ و کم رنگ شده است چه باید کرد؟ نقطه اتصال این زنجیره دریده را در کجا باید یافت؟ تا نان خور بی آگاه و نان فروش صندوقدار بازی ناقص خود را اصلاح کنند!

«فکر و اندیشه» دستمایه های زندگی انسانهایی هستند که «تفکر» را سنگ پایه های محکم در روابط انسانی جامعه خود می کنند تا با تکمیل پروژه وجدان و اخلاق اجتماعی بساطی فراهم کنند تا دهقان، نانوا و نان فروش و نان خور در زنجیره اتصال آگاهی مشترک هر کدام از حال و روز یکدیگر آگاه باشند و این «آگاهی» باعث حس احترام و قدردانی و سپاس و همکاری و همراهی در میان این تولید کنندگان؛ زحمت کشان؛ فروشندگان شود تا ملتی چون امروز پس از گذران قرنهای بهانه سیر کردن شکم گرسنه تاریخی خود حق و حقوق دیگران را هم بیبلند.

آری این چنین است که امروز در قرن دانش و تکنولوژی خط بطلانی بر شعار بی مصرفی کشیده میشود که می گفتند آدم برسد به جایی که به جز خدا نبیند، آدم ها از خط دیدن خدا هم گذشته اند یا شاید خدا نقل مکان به جایی بهتر کرده است!

نتیجه اینکه امروز حکایت تلخ و تاریخی «نان و شکم» رواج دارد و جماعتی مصرف کننده بی مسئولیت و بی هویت نان شکم گذران زندگی خود را از نان فروش واسطه می گیرند و گاز می زنند و فارغ از اندیشه رنجها و دردها و زحمات دهقان و نان پز بیچاره به راه خود می روند.

مقایسه ساده اینکه در عرضه سه دهه اخیر کشورمان هزاران زن و مرد؛ جوان و نوجوان بخاک و خون کشیده می شوند، آرزوها و امیدها و آینده هایشان به دار خشم و کینه رژیمی ضد ایرانی و ضد انسانی نابود میشود، تا گروهی از بجای ماندگان اعدامی ها و کشته شدگان این ظلم





برنامه متنوعی از شهر شب



Bank Holiday Monday

5th May 2008

@ Mamilanji Club (Chelsea)



دوشنبه ۵ می ۲۰۰۸ در مجلل ترین کلاب لندن Mamilanji شبی فراموش نشدنی
و خاطره انگیز را با رقص و پایکوبی با هم باشیم

PERSIAN, RNB, ARABIC, FUNKEY HOUSE

Dj Amin

Dj Human

From 10pm till 3am Ladies free before 11 , and £15 onwards
(£10 if you reserve your ticket by Email or Text to our mobiles)

TABLE BOOKING AVAILABLE

TEL: 0777 99 68 294 - 0785 33 90 749

Email: night_city@hotmail.co.uk

107 Kings Road, Chelsea, London SW3 4PA (Nearest station: Slone sq.)

برگزار کنندگان در پذیرفتن افراد آزاد هستند

Dress code: Dress to impress

مجله نوروزی رنگارنگ به همراه دی وی دی رکورد فروش و استقبال بی سابقه ای را در سراسر اروپا بجای نهاد

در برنامه ورزش ، یادی از بزرگان فوتبال ایران
برنامه های تفریحی و سرگرم کننده :
جوادیه ها و تقلید صدا های بیاد ماندنی
گزارش و مصاحبه ای با کامران خطیبی
مدیر یک کمپانی معتبر در آلمان برنامه
مد و چهره های مستعد و خوب در
دنای مدلینگ

همچنین به اطلاع همه علاقه مندان
به حضور در برنامه های تلویزیونی
رنگارنگ می رساند چنانچه تمایل
داشته باشند می توانند در زمینه های
اعلام شده حضور پیدا نمایند

بازیگری
مجری
گزارشگری
مدلینگ

تلفن تماس در انگلستان ۰۲۰۷۶۰۴۴۲۶۶

با چهره هایی سرشناس و محبوب
ایرانیان چون عزیز اصلی : منوچهر وثوق
و اکبر گلپایگانی : گزارشی از زبان یک
دختر فراری : نمایش رقص جوادی ها و رپ
: نمایش کوتاه روز عید : گزارشی دیدنی
از برنامه ای از داریوش و امید : چند
آهنگ جذاب و دیدنی که برای نخستین
بار پخش شد

قیمت مجله و دی وی دی فقط یک و
نیم پوند معادل دو یورو بود.

دومین شماره مجله تصویری رنگارنگ
که به همراه مجله رنگارنگ در دسترس
شماست با مجموعه ای بسیار جذاب
و دیدنی همراه است که در آن برنامه
هایی شامل:

سه نمایش طنز آمیز
مصاحبه و گزارش و یاد بود از چهره های
محبوب و دوست داشتنی ماندگار
گلپایگانی : محمد علی فردین و فرزین

بیش از ۲۵۰ مرکز فروش در سراسر اروپا مجله
رنگارنگ را در دسترس همگان قرار می دهند

مجله رنگارنگ به همراه دی وی دی در هفته اول
انتشار در بیشتر مراکز فروش ایرانی در اروپا با
استقبال هموطنان بفروش رسید

دی وی دی رنگارنگ در اولین شماره تصویری
خود شامل ده برنامه جذاب و دیدنی بود که بر
اساس سلیقه افراد یک خانواده تهیه شده بود

رنگارنگ با ۸۰ صفحه به همراه یک
دی وی دی دو ساعته در نوروز : انقلابی
در دنیای رسانه های ایرانی بود که در
تاریخ مطبوعات ایران بی سابقه بود
مجموعه ای نوشتاری و تصویری که
شامل ده ها مقاله و گزارش : داستان
و سرگرمی و اخبار و تفسیر بود و در دی
وی دی نیز برنامه هایی چون مصاحبه

قنادی و خشکبار بهار و سوپر مارکت زمان

بازارچه ای در قلب کنزینگتون



آجیل، تازه ترین سبزیجات و میوه های ایرانی

گوشت و مرغ حلال

ویدیو کلاب زمان بهترین کاست ، سی دی و
ویدیوهای ایرانی را با تخفیف ویژه در اختیار
شما قرار می دهد.

Tel: 020 7603 8909

347Kensington High St. W8



هنرمندی ایرانی



بازار موزیک هر روز شلوغ تر میشود

در یک سال گذشته بناگاه شاهد حضور دهها چهره جدید در دنیای موزیک ایرانی بوده ایم که بخش اصلی آن را جوانان در ایران تشکیل داده اند و از طریق پل ارتباطی بسیار گسترده اینترنتی توانسته اند صدا و حتی تصویر خود را به نمایش بگذارند و به تدریج هوادارانی برای خود پیدا کنند و محصولات این ورآب و آن ورآب کم کم به میدان رقابتی جدی تبدیل خواهد شد که مسلماً باید محدودیت ها و فشارهای ظالمانه حکومت اسلامی بر جوانان داخل کشور را هم در نظر گرفت ولی در همین رقابت نا برابر هم جوانان مستعد داخل کشور تولیدات بسیار خوبی را به بازار عرضه کرده اند که در بسیاری از مواقع از مبتذل خوانی های خوانندگان خارج از کشور هم بهتر است



موسیقی رپ به سبک زیرزمینی ایرانی!

با راه یافتن تلویزیون ماهواره ای به خانه ها در دهه ۱۳۷۰ و شهرت هنرمندان آمریکایی، موسیقی «هیپ هاپ» یا به قول معروف «رپ» در میان جوانان ایرانی پرتعداد شد و آنها را به سوی ایجاد نوعی موسیقی رپ به سبک فارسی سوق داد.

سایت نشریه «یواس نیوز و ورلد رپورت» در این زمینه و خوانندگان رپ در ایران گزارشی تهیه کرده است که بخش هایی از آن را مرور می کنیم:

خوانندگان رپ در ایران از هنرمندان رپ آمریکایی تقلید می کنند و در اشعار غیراخلاقی (از نظر مقامات) غرق می شوند و گاهی از صدای زنان در ترانه های خود بهره می برند و اینها از نظر مقامات ایرانی نماد فریب جوانان و دور شدن آنها از فرهنگ اسلامی است.

مطبوعات ایران به نقل از محمد دشت گلی، از مقامات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نوشتند: موسیقی رپ بخودی خود مردود نیست بلکه به خاطر کاربرد وازگان ناپسند اخلاقی، رپ به عنوان موسیقی غیرمجاز اعلام شده است.

رپ به عنوان موسیقی اعتراض، ظهور کرده و خوانندگان رپ (در آهنگ هایشان) به مقامات ایران اعتراض می کنند.

محمود، آهنگساز ۲۵ ساله گفت: «هر نوع موسیقی، حتی رپ، غیراسلامی نیست». او بیش از یکصد آهنگ ایرانی ساخته که ۸۰ تای آنها رپ هستند و فقط دو آهنگ او که مایه مذهبی دارند، مجوز گرفته اند.

محمود افزود: «اگر ما به خطوط قرمز آنها (وزارت ارشاد) بچسبیم و طبق خواسته آنها کار کنیم، رپ بی معنی خواهد شد.»

موضوعات رپ و سی دی های غیرمجاز!

با وجود این، خوانندگان رپ در سال های اخیر در ایران ظهور کرده اند و در این میان، فروش لشکری مشهورترین خواننده رپ ایران است که او را با نام

فلاکت، به معنی بدبخت، در استودیوی پخش خود، که صدا از آن بیرون نمی رود، با موهای ژل زده بالا رفته، ژاکت خردار و پیراهن مشکی چروک روی صندلی لم داده بود و گفت: «وقتی فقط ۱۵ سال داشتم، تمام زندگی ام را وقف رپ کردم. رپ خدای من است.» در کشوری که ۷۰ درصد جمعیت آن زیر ۳۰ سال هستند، فلاکت طرفداران زیادی دارد.

این خواننده رپ نسبت به خطرات نوع موسیقی خود کاملاً آگاه است اما او و بسیاری از خوانندگان رپ در موسیقی زیرزمینی ایران خدایی می کنند و هر گروه موسیقی که نتواند از وزارت ارشاد مجوز پخش بگیرد، موسیقی زیرزمینی در خدمت اوست و آلبوم هایش را از طریق بازار سیاه پرونو تکثیر می کند.

در آوریل سال گذشته (اردیبهشت ۸۶) ماموران گام هایی برای مهار موسیقی زیرزمینی برداشتند و به استودیوی پخش برخی از این خوانندگان حمله کرده و آنها را بستند و برخی از خوانندگان رپ را زندانی کردند.

در این میان، بیشتر خوانندگان رپ پس از آنکه تعهد دادند موسیقی زیرزمینی تولید نخواهند کرد، آزاد شدند و فلاکت هم از همانها بود و پدرش برای آزادی او، خانه اش را گرو گذاشت.

بیشتر خوانندگان رپ اگرچه به مقامات معترض هستند اما از مضامین سیاسی دوری می کنند مبادا با سرکوب شدیدتر روبرو شوند.

«هیچکس» و معروف به «پدر رپ ایران» می شناسند. در این راستا، زنان نیز با وجود ممنوعیت خوانندگی در عرصه خوانندگان رپ نمایان شده اند. سالومه از جمله این خوانندگان است که بر موضوعات اجتماعی مانند فحشا و مصائب جنگ در عراق تکیه دارد. مانا هم با آهنگ «نرد» که در مورد فقر و دختران فراری تهران است، مشهور شده است.

با وجود محدودیت های دنیای موسیقی ایران، سی دی خوانندگان رپ غیرقانونی فروخته می شود و بدون در نظر گرفتن کپی رایت، این سی دی ها تکثیر می شود. البته این خوانندگان با استفاده از وب سایت هایی مانند «پارس هیپ هاپ دات کام» و «رپ ۸۹ دات کام» موسیقی خود را به ایرانیان خارج از کشور عرضه می کنند.

با وجود شهرت این خوانندگان، بسیاری از مغازه داران سی دی فروش به خاطر ترس از اماکن، از فروختن موسیقی زیرزمینی خودداری می کنند. اگر ماموران آنها را در حین فروش سی دی غیرمجاز بگیرند، زندانی خواهند شد و جریمه سنگینی را باید پرداخت کنند.

کنسرت جمع های خصوصی به خاطر ترس از همین مسئله، اغلب لغو می شود.

«فلاکت» خواننده رپ ۲۷ ساله گفت: «به همین دلیل بسیاری از ما تلاش می کنیم به خارج از کشور مهاجرت کنیم.»



داریوش و معجزه خاموش

معجزه ی خاموش نام احتمالی آلبوم جدید داریوش است. آلبومی که در سبک و سیاق آلبوم "راه من" ساخته شده و هنرمندانی چون ایرج جنتی عطایی ، اردلان سرفراز ، شهباز قنبری و فرید زلاند در آن به ارائه آثار خود پرداخته اند. این آلبوم اوایل سال جدید به بازار عرضه خواهد شد

آرش و آلبوم مشترک با شاکی



آرش هم به همراه شاکی آلبوم جدیدی بنام «دنیا» را به بازار داده اند که هفت آهنگ در این آلبوم مشترک تدارک دیده شده است



گوگوش و مهرداد و

آلبوم جدید مشترک گوگوش و مهرداد بنام «سپید» با 11 ترانه به بازار آمده است و گوگوش در این آلبوم گریزی هم به گذشته زده است و چند آهنگ قدیمی را هم اجرا کرده است

پدیده دنیای موزیک ایرانی



راستین خواننده جوان را باید پدیده موزیک ایرانی در سال گذشته نام نهاد. راستین با صدایی رسا و دلنشین و پر طنین آخرین ترانه خود به نام «ظالم» را با مهارت اجرا کرده است مسلماً در آینده ای نزدیک راستین یکی از نام های پر طرفدار و پر آوازه خواهد شد

شاد مهر عقیلی و سبب



آخرین آلبوم شاد مهر عقیلی «سبب» نام دارد که شامل



مارتیک و آلبوم جدید

مارتیک در حال انجام کارهای نهایی آلبوم جدیدش میباشد. آلبومی که نوید گر خلق یکی از بهترینهای چند سال اخیر موسیقی پاپ است. هنرمندانی چون شهباز قنبری ، زویا زاکاریان و اروین خاچیکیان در این آلبوم ، مارتیک را همراهی کرده اند. ترانه هایی چون " با تو بد نیستم " ، " قلب " و " دوستم داشته باش " زینت بخش این آلبوم هستند. این آلبوم را میتوان متفاوت ترین آلبوم مارتیک برشمرد که رنگ و بویی متفاوت از آنچه تا امروز از



استخدام

سازمان انتشاراتی رنگارنگ جهت تکمیل کادر خود

افرادی را در اروپا به همکاری دعوت می نماید

بازاریاب جهت کارهای تبلیغاتی

منشی

وب دیزاین

متقاضیان می توانند با دفتر مرکزی لندن تماس حاصل نمایند

۰۲۰۷۶۰۴۴۲۶۶



Vafa International Homes

Serving you with trust and confidence when buying your home

با پرداخت فقط ۳۰۰۰ یورو صاحب خانه نوساز و رویایی خود در سواحل زیبا و همیشه آفتابی اسپانیا شوید
ما به شما تضمین می دهیم زمان خرید ، قیمت خانه شما حداقل ۳۰٪ ارزانتر از قیمت اصلی (روز) خواهد بود
در طول یک سفر سه روزه به اسپانیا خانه خود را انتخاب کرده ، ما مخارج سفر شما را می پردازیم

خدمات پس از فروش شامل:

- اخذ وام مسکن تا سقف ۱۰۰٪ با بهره ۳٪
- پرداخت یکسال وام ماهیانه مسکن خریداری شده به عهده ما خواهد بود
- در صورت تمایل خانه شما را به صورت مبله تحویلتمان خواهیم داد
- باز کردن حساب بانکی و اقامت در اسپانیا، کمک در تنظیم فرمهای مربوطه و مراحل قانونی

مشاوران مسکن ما برای شما بلیط رفت و برگشت را تهیه و هتل را رزرو کرده و شما را در طول سفرتان همراهی خواهند کرد
همچنین می توانید از خدمات پس از فروش ما رایگان استفاده نمایید

اولین قدم را شما بردارید ، با ما تماس بگیرید، با اطمینان خاطر باقی کارها را به ما بسپارید

www.vafainternationalhomes.com

Tel/Fax: 020 8801 5303 Mobile: 077 912 680 48 - 078 754 71419

Suite 18, Imperial House, 64 Willoughby Lane, Tottenham, London N17 0SP

Dubai - Turkey - Cyprus





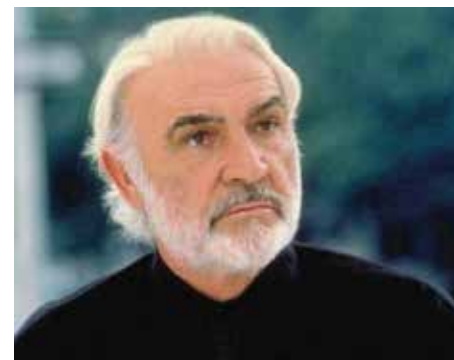
اندی همچنان پیشتاز و نوآور

اندی از جمله هنرمندانی است که بیش از دو دهه از مطرحترین خوانندگان پاپ موزیک ایرانی است اندی عاشقانه به کارش می پردازد و بدون اغراق لحظه به لحظه در زندگیش بدنبال ایده و طرحی جدید است او طی این سالها همه گاه در کارهایش تنوع و نوآوری خاصی داشته است همیشه ابتکارات جذابی در ارائه کارهایش از جمله تولیدات کاست : سی دی :ویدئو و دی وی دی داشته و همچنین پیشتاز برگزاری کنسرتها بزرگ و چندین هزار نفره بوده است آخرین نمونه کار بی نظیر او ارائه سی دی و دی وی دی است که شامل اجرای کنسرت او در سالن کدک تیاتر هالیوود برگزار شده است و اندی ۲۸ آهنگ خود را بصورت تصویر دی وی دی و سی دی به علاقه مندان خود ارائه نموده است که یکی از بهترین کارهای بیاد ماندنی اوست در شماره آینده مجله رنگارنگ و دی وی دی تصویری رنگارنگ مصاحبه ای خواندنی و دیدنی با او خواهیم داشت



صدای خاطره ها

محمود گنجاپور خواننده ای که جا پای بزرگان دنیای موسیقی نهاده است. او با اجرای دهها ترانه که هر یک دارای حال و هوایی دلنشین : جذاب و خاطره انگیز است یادآور صداهای ماندگار و محبوبی چون قاسم جلی و داوود مقامی است محمود گنجاپور که مدتهاست در تلاش تهیه دی وی دی های آهنگهای خویش است در تابستان امسال مجموعه کارهایش را با آمیزشی جالب از کارهای تصویری به صورت دی وی دی به علاقه مندان عرضه خواهد کرد



شون کانری و جیمز باند؟

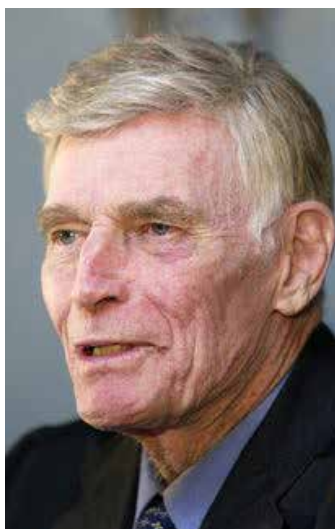
شون کانری، بازیگر ۷۷ ساله اسکاتلندی در گفت و گو با یک روزنامه انگلیسی اعلام کرد که مایل است بار دیگر در فیلمی از سری فیلم های جیمزباند ایفای نقش کند اما این بار نه در نقش جیمزباند که در نقش شخصیت بدجنس فیلم! شون کانری در این باره گفت: «بازی در جیمزباند و در نقش منفی را رد نمی کنم اما فکر نمی کنم که به من مبلغ زیادی به این خاطر بپردازند، تهیه کنندگان برای نقش های دیگر این فیلم پول زیادی نمی پردازند و فقط به بازیگر نقش جیمزباند خوب پول می دهند؛ علیرغم این که در زمان من این طور نبود.» شون کانری که با بازی در نخستین فیلم جیمزباند به نام دکتر نو در سال ۱۹۶۲ شهرتی جهانی یافت، هفت بار در این نقش ظاهر شده است.



دیدار آخر

چارلتون هستون، بازیگر مشهور فیلم هایی چون ده فرمان و بن هور در سن هشتاد و چهارسالگی درگذشت. مردی که برای بسیاری از سینمادوستان یک شمایل اسطوره ای از دوران اوج رونق هالیوود و سینمای حماسی بود. مردی که زندگی شخصی و سیاسی اش نیز بسیار مورد توجه رسانه گرفت و گاه تا نقطه مقابل تصویر سینمایی او پیش رفت...

چارلتون هستون در چهارم اکتبر ۱۹۲۳ در ایالت ایلینویز با نام اصلی جان چارلز کارتر به دنیا آمد در سال ۱۹۶۰ با بازی در فیلم محبوب بن هور جایزه اسکار را به دست آورد



آخرین مصاحبه فردین



بت سینمای ایران بود. هر آنچه دیروز و امروز در ایران به نام سینمای مردمی نامیده میشود، با نام محمد علی فردین بنا شد. فردین باعث شد مردم به سوی فیلم های فارسی روی بیاورند چون گیشته سینما های ایران در آن سالها در جست و جوی فیلمهای هندی، ایتالیایی و آمریکایی بود ولی فردین با جذابیت چهره و خوش فرمی در ایفای نقشهای گوناگون و با قصه هایی که نزدیک به زندگی عمومی مردم بود ایرانیان را به سینما کشاند. امروز اگر امثال مسعود کیمیایی ها و دارو دسته وزارت اطلاعاتی دو دستی به سینما چسبیده اند و در گذشته هم روشنفکران عوضی با ادا و اطوارهای مبتذل خود چنگ بر سینمای فارسی می کشیدند امروز همه قبول کرده اند که فردین شناسنامه اعتبار سینمای ایران است هر چند رژیم ملایان فردین را بخاطر محبوبیت بی اندازه اش نتوانست تحمل کند و به وسیله همین مهاجرانی بی پدر و مادر که این روزها در لندن می چرد و آن روزها وزیر ارشاد بود شرایطی بوجود آوردند که غرور و شخصیت این مرد اسطوره ای ورزش و سینمای ایران را خرد کنند و فردین که تاب تحمل این نامردمی ها را نداشت دچار سکت قلبی شد و درگذشت با هم آخرین مصاحبه او را می خوانیم:

به عنوان اولین سوال بر می گردیم به گذشته چه سالی و در کجا متولد شدید؟
من در سال ۱۳۰۹ در محلی بین شهباز سابق و خیابان ری به اسم ادیب الممالک کوچه صحت متولد شدم. آن زمان خیابان شهبازی وجود نداشت آن طرف کوچه صحت یک قهوه خانه می نشستند و جای می خوردند قلیان می کشیدند و گپی می زدند. آن زمان سر تا سر شهباز خندق بود. محله ما طوری بود که به خاطر آن خندق و تاریکی هوا و نبود امنیت کسی در خیابان ها دیده نمی شد و همه در خانه های شان می ماندند.

پدر شما چه کاره بود؟

پدر من در اداره تسلیحات که در آن زمان فورخانه می گفتند کار می کرد به اصطلاح مدیر قسمتی بود که حدود ۵۰ کارگر زیر دستش بود خودش مغازه ای در خیابان ری سابق داشت که در این مغازه کارهای فنی انجام می داد. در ضمن هنرپیشه تئاتر هم بود که با آقای ظهوری و تعداد دیگری نمایش بازی می کرد یکی دو بیس از بازی های پدرم را دیدم که یادم هست.

کشتی هم بود. من نشسته بودم کنار تشک کشتی که خستگی در کنم و یکی از افرادی که روی تشک تمرین می کرد روی من افتاد. وقتی می خواست بلند شود دست من را هم گرفت و کشید روی تشک کشتی تا کشتی بگیریم. شوخی شوخی مرا به کشتی وا داشت. همین شوخی باعث شد که من هالتر را رها کنم و به کشتی بپردازم.

با تختی در تیم ملی آشنا شدید یا قبل از آن؟ از تیم ملی شروع شد.

می توانید از اولین دیدار و آشنایی تان با تختی صحبت کنید؟

فکر می کنم مسابقات قهرمان کشور بود که ما به قزوین رفتیم. در تیم کشتی تهران من برای مسابقات قهرمانی کشور انتخاب شده بودم. مسابقات آن سال در قزوین بود. آن سال وزن هفتم تختی بود. وزن ششم زنی بود. وزن پنجم من بودم. وزن چهارم توفیق بود. وزن سوم گیوه چی بود. بعد از تشکیل تیم و مسابقات در قزوین من با تختی و زندی و توفیق آشنا شدم. کم کم همه اینها به تیم ملی آمدند.

در آن سال ها تختی برای شما نمونه یک ورزشکار خوب بود؟

بله واقعا تختی از نظر اخلاقی روی من خیلی اثر گذاشت. یعنی شاید من اگر چیزی دارم که می گویم ندارم باز هر چه دارم از تختی دارم از حسن اخلاقش از انسانیت اش از رفتار درستش.

فیلم های دختر لر حاجی آقا اکتور سینما فیلم هایی که در اول ساخته شدند را دیدید؟ ندیدم. من آن موقع به سینما فکر نمی کردم بیشتر به تئاتر می اندیشیدم.

از فیلم ولگرد چه به یاد دارید؟

از فیلم ولگرد و بازی ملک مطیعی خیلی خوشم آمد به خصوص این که همان موقع دو سه بار ملک مطیعی را در خیابان استانبول دیدم زمانی که خدمت نظام می کرد چکمه های بلندی بپا کرده بود شلاق کوچکی هم دستش بود فکر می کردم افسر سوار بود من آن زمان از ژست و قیافه اش خیلی خوشم آمد.

نرفتید جلو با ملک مطیعی صحبت کنید؟

نه فقط نگاهش کردم آن زمان ملک مطیعی مرا نمی شناخت ولی من ملک مطیعی را می شناختم اما وقتی که ما از مسابقات جهانی برگشتیم. ملک مطیعی که آن زمان دبیر ورزش هم بود به فرودگاه آمد آشنایی ما از فرودگاه مهرآباد شروع شد.

در تماشاخانه ی تهران بازیگر مورد علاقه داشتید؟

بله به سارنگ خیلی احترام می گذاشتم مجید

کدام مدرسه می رفتید؟

من دبستان ترقی می رفتم که در انتهای خیابان ادیب الممالک اوایل خیابان رختشوی خانه قرار داشت دوره دبستان را آنجا بودم دوره دبیرستان هم مرا به دبیرستان راستی فرستادند.

در آن زمان هنرپیشه مورد علاقه نداشتید؟

چرا آقای ناصر ملک مطیعی بود.

چطور شد که ملک مطیعی بازیگر محبوب شما شد؟

من فیلم ولگرد را دیدم منتها آن موقع باز نه به سینما فکر می کردم نه به تئاتر به آن صورتی که دوست داشتم باشم وارد آن شوم از ولگرد ملک مطیعی را شناختم و ما سینمای ایران را با ناصر ملک مطیعی می شناختیم.

به ورزش از چه زمانی علاقه مند شدید و از چه زمانی ورزشکار حرفه ای شدید؟

من از سن ۱۴ یا ۱۵ سالگی ورزش را شروع کردم. منتها با فوتبال شروع کردم. خیابان شهباز درست شده بود و از آن حالت خندقی بیرون آمده بود و یک ورزشگاه هم داخل آن ساخته بودند که به ورزشگاه نمره ۳ معروف بود که زمینش شن بود و چمن نداشت. من آنجا فوتبال را شروع کردم. من هم همیشه جلوی گل را واقعا حفظ می کردم ولی از بس به زمین می خوردم و زمین می خوردم و زخمی می شدیم دیگر مادرم از این کار ما عاجز شده بود.

کم کم فوتبال را کنار گذاشتم. ژیمناستیک کار کردم - حلقه - بارفیکس - یک باشگاهی بود به نام باشگاه ابوملوسی در خیابان ری روبروی اکبر مشدی که آن زمان بستنی می فروخت. داخل آن باشگاه اسم نوشتم و ژیمناستیک کار کردم که آنجا هم خیلی پیشرفت کردم. بعد از این ورزش خوشم نیامد رفتم سراغ هالتر حدود یک سال و نیم هالتر کار کردم و در هالتر هم رسیدم به جاهایی که تقریباً می شد در مسابقات قهرمان کشوری شرکت کنم. ولی یکی از شب هایی که تمرین من تمام شده بود و خیلی خسته بودم کنار تخت هالتر تشک



به آن فن تسلط نداشتیم.

جلیلونند اتفاقی جای شما صحبت کرد یا انتخاب شد؟

انتخاب نبود اولین فیلمی که جلیلونند جای من صحبت کرد دیگر بیشتر کارگردانان همین صدا را برای انتخاب کرد یکی دو تا فیلم هم که منوچهر اسماعیلی به جای من صحبت کرد.

سر صحنه ی فیلم برداری گنج قارون شما چقدر به نقش علی بی غم اضافه کردید؟
دکوپاژ صحنه ی رقص مال خودم بود یعنی من جای دوربین را تعیین می کردم.

چرا بعد از انقلاب در ایران ماندید و به خارج سفر نکردید در حالی که می توانستید در خارج از کشور زندگی کنید؟
دلایل نرفتن خیلی زیاد است ولی مهم ترینش

است همان جا تاکید کرد رل فیلمش مال من است و اسم فیلم را هم گذاشت چشمه ی آب حیات بعد کوشان تاکید کرد که فیلم اسکوپ و رنگی است به منزل آمدم با مادر و پدرم صحبت کردم پدرم قصه ی فیلم را پرسید گفتم قصه را نمی دانم.

اولین صحنه ای که در چشمه ی آب حیات جلوی دوربین رفتید چه حسی داشتید چطور بازی کردید می توانید تشریح کنید؟
از صحنه ی اول خاطره ی بدی دارم و این برای من جریه شده است آن زمان خود آقایان جریه ی کار نداشتند من که اصلا شناختی نداشتیم من یک ورزشکاری بودم که در سن بیست و پنج سالگی وارد سینما شدم و هیچ چیزی نمی دانستم. آقای سیامک یاسمی به عنوان کارگردان هم نباید برای من یک صحنه ی مشکل را می گذاشت در این صحنه مشکل از یک طرف وحشت از لنز اسکوپ و از طرف دیگر جمعیتی که دور دوربین جمع شده بودند وضعیتی برای من ایجاد کرد که چندین بار پلان ها تکرار شد و به دلیل عرق شدید گریم تجدید شد بالاخره هم نتوانستند صحنه را بگیرند بعد ها فهمیدم که ما اصلا در آن صحنه به گریم احتیاج نداشتیم.

وقتی در چشمه ی آب حیات بازی می کردید الگویی در میان بازیگران نداشتید؟
چرا الگوی من سارنگ بود.

صدای شما که ایرادی ندارد چرا خودتان در فیلمهایتان صحبت نمی کردید؟
برای این که فن دوبله فن خاصی است که من

محسنی و محتشم را دوست داشتم ولی بازی شان خیلی روی من تاثیری نمی گذاشت.

با توجه به این که علاقه ای به سینما نداشتید چگونه به سینما وصل شدید؟
یک تصادف باعث شد. زمستان بود یک شب من بیمار بودم در استانبول قدم می زدم پالتو هم پوشیده بودم. همین طور که قدم می زدم صف طولانی سینما سهیلا را دیدم که یک فیلم وسترن نمایش می داد من هم از وسترن خوشم می آمد داخل صف شدم تا بلیت بگیرم وقتی به جلوی گیشه رسیدم گیشه بسته شد و بلیت تمام شد من پیش خودم حساب کردم چقدر من بد شانس باشم که درست با من بلیت تمام شود با این فکر بودم که یک آقای جلی آمد و گفت شما آقای فردین هستید؟ گفتم بله در را باز کرد به من تعارف کرد داخل سینما شوم من اول این فرد را نشناختم بعد که خودش را معرفی کردم فهمیدم دکتر کوشان صاحب سینماسست. رفتم داخل انتهای سالن دو تا صندلی گذاشت و خودش هم پهلوی من نشست. همین طور که فیلم می رفت مرتب از من درباره ی مسابقات ورزشی سؤال می کرد من دوست داشتم کمتر سؤال کند. تا من فیلم را ببینم بعد در خلال صحبتش گفت آقای فردین شما می آید داخل سینما فیلم بازی کنید؟ من اصلا تا آن موقع به سینما فکر نمی کردم یک لحظه به فکر فرو رفتم به دکتر کوشان جواب دادم که باید درباره اش فکر کنم همان جا دکتر کوشان در تاریکی کاغذی از من گرفت آدرس دفتر و شماره تلفنش را یادداشت کرد و گفت می خواهد فیلمی بسازد و از خیلی وقت دنبال من بوده ولی آدرسی از من نداشته

سوپر و قنادی مازندران

مفتخر به دریافت لوح تقدیر بهترین فروشگاه در منطقه ایلینگ از طرف شهرداری منطقه در سال 2006



سفارشات یک عروسی و تولد

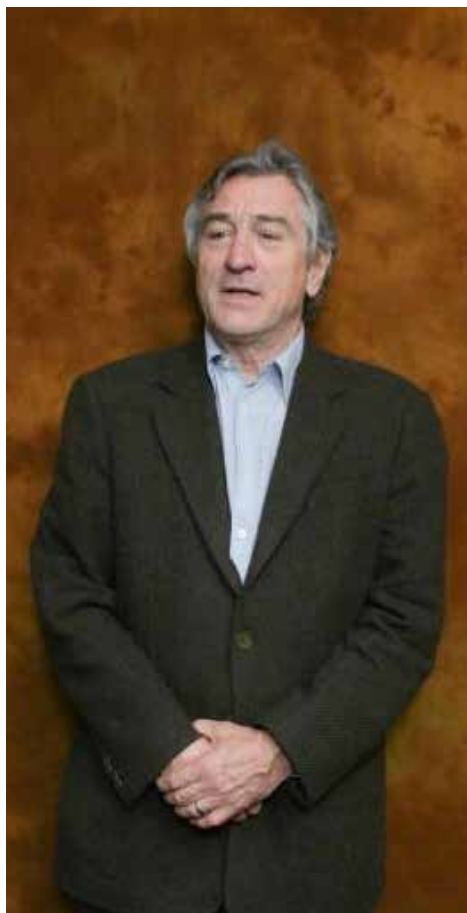
**بهترین آجیل و خشکبار
اصل تواضع**

سوپر و قنادی مازندران کلیه مایحتاج خانواده های محترم را با بهترین کیفیت تدارک دیده است

**159 UXBRIDGE ROAD
WEST EALING W13 9AU
Tel: 020 8579 9500**

رابرت دنیرو و

خیابان رویاها



حرف بزنند. داستان «خیابان رویاها» ماجرای واقعی شخصیت مونتانا جو در اواخر دهه ۱۹۶۰ است که به عنوان نخستین گنگستر مافیایی آسیایی آمریکایی شناخته می‌شود. دنیرو قرار است در فیلم نقش پدرخوانده مافیا را بازی کند و گارسپا هم عضو گروه خلافکاران دشمن مونتانا است. چوی هم نقش دوست و مربی جو را بازی خواهد کرد یکی از تازه‌ترین فیلم‌های بازیگر ۶۵ ساله «قتل موجه» جان ایونت با بازی آل پاچینو است که در مراحل فنی قرار دارد. دنیرو و پاچینو در این فیلم ۱۲ سال پس از «مخمصه» مایکل مان کنار هم قرار گرفتند. دو بازیگر بزرگ و افسانه‌ای در «قتل موجه» ۶۰ میلیون دلاری نقش دو کارآگاه را در تعقیب یک قاتل زنجیره‌ای بازی می‌کنند. فیلم‌برداری از اوت در کانکتیکات آغاز شد. دنیرو سال گذشته فیلم «شبان خوب» را کارگردانی کرد که با استقبال بیشتر منتقدان رو به رو شد. او بازی در فیلم «خوش‌خیالی» را هم به پایان رسانده که در آن با میشل فایفر و یان مکلن همبازی است. پاچینو هم در «سبزه یار اوشن» استیون سودربرگ بازی کرده بود که در جشنواره کن پارسال افتتاح شد و تابستان روی پرده رفت

رابرت دنیرو در فیلم سینمایی ۴۰ میلیون دلاری «خیابان رویاها» به نقش پدرخوانده مافیا مقابل دورین ری‌موند دی فلیتا می‌رود اسکرین دلی اعلام کرد پروژه آمریکایی - ژاپنی - کره‌ای «خیابان رویاها» درباره زندگی و مرگ مونتانا جو گنگستر آسیایی آمریکایی است و اندی گارسپا و چوی مین - سو هم در آن در کنار ستاره سرشناس سینمای آمریکا بازی می‌کنند. تهیه‌کننده فیلم فرد روس است که در کارنامه خود مدیریت تولید فیلم‌های سینمایی «گمشده در ترجمه» و «ماری آنتوانت» سوفیا کوپولا را ثبت کرده و تهیه‌کننده قسمت‌های دوم و سوم «پدرخوانده» به کارگردانی فرانسسیس فورد کوپولا بوده است. دی فلیتا ۴۴ ساله هم سال ۲۰۰۰ با فیلم «خانه دو خانواده» برنده جایزه تماشاگران جشنواره ساندنس شده است خیابان رویاها» بر اساس فیلمنامه‌ای از رابرت تاون («تازه‌کار» و «شرکت») اواخر ماه نوامبر یا اوایل دسامبر آینده کلید می‌خورد و احتمالاً به صورت همزمان تابستان سال ۲۰۰۹ در تمام نقاط دنیا روی پرده می‌رود. تهیه‌کنندگان پروژه در پی بازیگری ژاپنی برای بازی به نقش مونتانا جو هستند که بتواند به زبان انگلیسی هم

ای عشق تو خو کرده با جان و تنم
مال منی ای پر گوهر
خاک دنیان کشورم

سوپر تهران

سوپر تهران
کلیه مایحتاج
شما را تدارک
دیده است.

جدیدترین و شادترین کاست
، سی دی و ویدیوها با
قیمتهایی استثنایی فقط در
سوپر تهران

کافی است فقط
سری به ما بزنید

فرهنگسرای لندن

بزرگترین و مدرنترین مرکز فرهنگی ایران در بریتانیا

*انواع کتابهای چاپ داخل و خارج از کشور
کاملترین مجموعه فیلمهای ایرانی اورژینال برای
*فروش و اجاره
انواع سازهای ایرانی همراه کتابهای نت و
فیلمهای آموزشی تار، سه تار، تمبک
فرهنگسرای لندن وارد کننده و توزیع کننده: کاست، سی دی و
فیلم از شرکتهای کلتکس، ترانه، آونگ، پارس ویدئو، چهره نما
فرهنگسرای لندن هیچ گونه نوار، سی دی و



مرکز پخش آئین نامه رانندگی و ترجمه فارسی راهنمای تست زندگی در بریتانیا

کلیه کاستها 1£، فیلمهای ویدئویی باز 1£، سی دی های باز 3£
کلیه فیلمهای ویدئویی آکبند 2£*

کارت های معتبر پذیرفته
می شود

1261 Finchley Road Temple Fortune London NW11 0AD

Tel: 020 8455 55 50

Fax: 020 8201 8506

مجله رنگارنگ همیشه زبانزد همگان است

پیام تبلیغاتی خود را در معرض دید اکثریت ایرانیان قرار دهید

خدمات ارزی و بازرگانی

راوندی

RAVANDI TRADE & FINANCE CO. Ltd

نامی مطمئن و آشنا

دفتر مرکزی لندن:

Tel: 020 - 7499 5455

Fax: 020 - 7629 2974

Oxford Street, 24 North Audley St

London W1K 6WD

Under New Licence No. 12113380

e-mail: jravandi@btconnect.com

دوبی:

Tel: (9714) - 22 72 765

Fax: (9714) - 22 77 920

email: ravandi@emirates.net.ae



جیمز باند یک هفته زودتر به سینماهای انگلیس می‌رسد

اسکرین دلی و رویترز اعلام کردند بر اساس برنامه اکران جدید فیلم سینمایی «مایه آرامش» ساخته مارک فورستر با بازی دانیل کریگ در نقش مامور مخفی ۰۰۷ روز ۳۱ اکتبر ۲۰۰۸ در سینما اودئون میدان لیستر لندن و سایر سینماهای انگلستان اکران می‌شود. جیمز باند ۲۲ یک هفته بعد از اکران در بریتانیا از هفتم نوامبر در سایر نقاط دنیا روی پرده سینماها می‌رود. «مایه آرامش» هنوز در مرحله فیلمبرداری است و قرار است مراحل فنی آن بسیار سریعتر از پروژه‌هایی در این مقیاس پشت سر گذاشته و برای نمایش عمومی آماده شود.

سال ۱۹۶۲ تا امروز هستند. جانکارلو جانینی بازیگر ایتالیایی و جودی دنچ بازیگر بریتانیایی برنده اسکار هم نقش‌های رنه ماتیس و «ام» را در فیلم جدید تکرار می‌کنند. نام «مایه آرامش» از داستان کوتاه سال ۱۹۶۰ به همین نام نوشته یان فلمینگ خالق شخصیت و ماجراهای جیمز باند گرفته شده است. داستان فلمینگ در باهاما می‌گذرد. اما فیلم جدید برخلاف داستان کوتاه از جایی آغاز می‌شود که «کازینو رویال». فیلم قبلی باند به پایان رسیده بود. فیلمبرداری جیمز باند جدید روز سوم ژانویه در لندن کلید خورد و قرار است از ۲۹ آوریل تا دهم می ۲۰۰۸ (۹ تا ۲۰ اردیبهشت ۷۸) در برگنتس اتریش ادامه پیدا کند. کریگ بریتانیایی پس از بازی در «کازینو رویال» برای دومین بار نقش جاسوس ۰۰۷ را روی پرده بازی می‌کند.

جیمز باند ۲۱ یا «کازینو رویال» که نخستین حضور کریگ به نقش مامور مخفی بود. در نخستین هفته اکران در بریتانیا حدود ۲۲ میلیون دلار فروخت و با فروش کلی ۱۰۶ میلیون دلار به کار خود در این کشور پایان داد. این رقم حدود ۱۸ درصد از فروش کلی فیلم در دنیا با ۵۹۴ میلیون دلار بود. «مایه آرامش» را مارک فورستر فیلمساز ۳۹ ساله بریتانیایی زاده آلمان می‌سازد که چندی پیش فیلم «بادبادک‌باز» را بازی همایون ارشادی روی پرده داشت. فیلمنامه را پل هگیس سازنده فیلم برنده اسکار «تصادف» بر اساس فیلمنامه اولیه نیل پرویس و رابرت وید فیلمنامه‌نویسان جیمز باند قبلی نوشته است. ماتیو آمالریک بازیگر فرانسوی و اولگا کوریلنکو بازیگر اوکراینی دیگر نقش‌آفرینان بیست و دومین جیمز باند تاریخ سینمای از



اگر راه شیراز برای تو دوره

سویر شیراز در قلب ادمونتون راهها را نزدیک کرده

سویر شیراز با مجموعه کاملی از بهترین

مایحتاج خانواده های ایرانی در شمال لندن

در منطقه ادمونتون در خدمت شماست

SHIRAZ MARKET

IRANIAN & CONTINENTAL FOOD & VEG & OFF LICENCE

TEL: 020 8805 9841

270 HERTFORD ROAD , EDMONTON N9

کاسپین فود گالری (خزر)



بازارچه کاملی که فقط باید از نزدیک دید و قضاوت کرد

انواع و اقسام مواد غذایی ایرانی، خشکبار، شیرینی های خشک و تر، سبزیجات و آجیل، کلیه کاست ها و سی دی های و فیلمهای سینمایی قبل و بعد از انقلاب، کتاب، نشریات، صنایع دستی، سازهای سنتی، انواع قلیان

30 Vivian Ave , Hendon Central , London NW4 3XR

Tel: 020 8202 8022

رنگارنگ اولین مجله رنگی ایرانیان در اروپا



IMPERIAL
BUILDING CONTRACTORS

شرکت ساختمانی امپریال با سابقه ۲۰ ساله

به مدیریت مهندس سیاوش معمارزاده

کلیه امور ساختمانی از طراحی تا اجرا - تعمیرات داخلی و خارجی
دکوراسیون و نقاشی - امور لوله کشی و برقکاری و نجاری
متخصص در امور نصب آشپزخانه و حمام - کاشیکاری و کفپوش

مشاوره رایگان با قیمت های مناسب

TEL/FAX: 08452 260 747 & 08452 260 757

MOBILE: 07775 803 338

www.imperialbuilders.co.uk

info@imperialbuilders.co.uk



جسد پرستان

معامله گران تابوت به دوش

شهر امن و امان است. همه جا خاکستر سکوت پاشیده شده است گویی ۷۰ میلیون در بند که هر روز جوانانشان در قتلگاه رژیم کشته میشوند ارتباطی با ما ندارند!

روشنفکران: قلم به دستان. میکروفن داران. دهکده داران سازمان های خیریه با بودجه های چند هزار پوندی در پنگه دنیا گویی سوئیچ های وجدان خویش را خاموش کرده اند و با دنده خلاص در سرازیری روابط مخفی به دنبال منافعی از قبل تعیین شده هستند.

نقطه اوج این همبستگی و تفاهم و اتحاد این گروه را می توان در اطلاعاتی های همسو با حفظ رژیم یا بازیهای ساختگی دید. ولی شاه بیت کامل آن را باید در مرگ افراد دید.

اسمها کنار هم ردیف میشود و مصیبت واراده را به اهالی دهکده جهانی تسلیت می گویند دهها مراسم عزاداری بر پا میشود و حتی کار به بزن و بکوب و آواز و ترانه هم می کشد و چنان از درگذشت ناگهانی فوت شده همه یقه دران و بر سرکوبان می شونند که گویی

مسعود بهنودها مرده خوران اهالی تبعید شده اند و بدون عمامه به منبر می روند. از قدیم گفته اند بچه پرروها نان وقاحت شان را می خورند. بچه سوگلی قدیم، نیامده منبر دار هم شده است!!

خلاصه شیر توشیری است. در سرزمین مان هر روز خبر: عکس و گزارش جوانان برومند ایران را منعکس می کنند که چون برگ های خزان زده بر بالای جرتقیلها رقص مرگ می کنند و در این سوی جهان رقصان خوش آب و رنگ به مطربی مردگان مشغول هستند

در سالهای اخیر این جسد بر جای مانده تنها انسانی است که ریق رحمت را سر کشیده است. آنهم در عنفوانی ۸۰ - ۷۰ سالگی که حتما مدتها هم بوده که جناب عزرائیل دنبالش می گشته است

و عجب است که این جسد پرستان و معامله گران تابوت بر دوش در برابر پریر شدن هر روزه جوانان سرزمین نفرین شده مان قفل سکوت بر لب می زنند یا نهایتا چند کلمه نامفهوم زیر لب نشخوار می کنند و مواظب هستند که باد خبر را به گوش دوستان حکومتی نرسانند. حالا برایمان مداح هم ارسال کرده اند و امثال

در ایران هر نوع فساد دولتی است

فحشاء، اعتیاد، دزدی، کلاهبرداری و پدیده هایی شوم است که از زمان خمینی برای نابودی نسل جوان ایرانی طراحی شده است

دستگیری چند سارق خرده پا یا قاچاق فروش دوره گرد و چند زن و دختر بجرم تن فروشی، فریب افکار عمومی جامعه است عمق فاجعه بسیار وحشتناک تر از این آمار و ارقام جزیی در مبارزه بظاهر با خلافکاران است سر نخ تمام فساد و فجایع اخلاقی در دست سرمدمداران حکومت اسلامی است

گزارش کوتاهی را که می خوانید بخش کوچکی از میزان گسترده ای از جنایتهای این رژیم و عواملش در خارج از کشور است



همزمان با تکرار ادعاهای امارات مبنی بر مالکیت بر جزایر سه گانه ایرانی، اطلاعات مندرج در یک سایت حاکی است که برخی شیوخ امارات با همراهی تعدادی از عناصر ایرانی، در صدد برگزاری حراج سالانه دختران ایرانی در دوبي هستند!

مافیای فساد امارات، با راه اندازی سایتی اقدام به تبلیغ برای دختران ایرانی کرده است که سن اکثر آنها بین ۱۵ تا ۱۸ سال است.

در این سایت، علاوه بر نام و سن این دختران، عکس رنگی نیز از هر کدام از آنها گنجانده شده است تا مشتریان عرب آنها، با دید بهتری به انتخاب بپردازند. قیمت های اعلام شده برای تصاحب هر کدام از این دختران نیز بنا به سن و زیبایی آنها ازبر مبنای درهم در این سایت اعلام شده است.

در این سایت برای اطمینان بخشی به مشتریان فاسد، در کنار مشخصات هر دختر، تاکید شده است که در صورت بیمار بودنش امکان استرداد وجود دارد.

در سایت (...) ادعا شده است که ۸ گروه در ایران با شبکه فروش دختران ایرانی در امارت همکاری دارند و از بقیه "گروه های مافیایی" که می توانند در این امر فعالیت داشته باشند، دعوت به همکاری شده است.

به ادعای سایت مذکور، اسپانسر این جریان غیراخلاقی، یکی از شیوخ

فجیره به نام "ع" می باشد. همچنین از مشتریانی که در صدد تصاحب این دختران هستند دعوت شده است همزمان با سال نوی ایرانی، در هتل (...) حاضر شوند. امارات که علیه ایران ادعای ارضی دارد و تعداد زیادی از ثروتمندان آن، با بی اخلاقی تمام در صدد تصاحب زنان و دختران ایرانی هستند، بیشترین سود



اگر به دنبال اجاره یا خرید خانه یا آپارتمان
هستید یا اگر میخواهید برای فروش و یا اجاره
منزل خود اقدام کنید . Abbey Properties با
بیش از ۳۰ سال تجربه در خدمت تمام هموطنان
و همزبانان ایرانی می باشد

برای اطلاعات بیشتر لطفا با آقای سهیل اسلام پناه
با شماره تلفن **020 7483 9713**
موبایل **078 5454 5866** تماس بگیرید

Abbey Properties 7-8 Regency Parade, London, NW3 5EG

دفتر وکالت الاینس

با وکلای با تجربه و کارآزموده در خدمت جامعه ایرانی

خانم ناتان (مدیریت جدید)

آقای دکتر ناصر ادیبی

متخصص در امور :

مهاجرت و سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک تجاری و مسکونی
حل مشکلات مالک و مستاجر
مشکلات خانوادگی

80 WILLESDEN LANE, LONDON NW6 7TA

TEL: 020 7328 4111

FAX: 020 7624 5566

EMAIL: alliancesolicitors@yahoo.co.uk

WEBSITE: www.alliance.gb.com

باور کنید حقیقت دارد

مجله رنگارنگ به همراه دی وی دی ۲ ساعته تنها دو یورو معادل یک و نیم پوند

یک انگلستان

یک لندن

قنادی رضا

نامی که می شناسید و ۲۵ سال به آن اطمینان دارید



کلیه مایحتاج خود را با
بهترین کیفیت و قیمت از
سوپر قنادی رضاتهیہ فرمایید

همه روزه انواع شیرینیجات
خشک و تر در قنادی رضا طبخ و
به مشتریان عرضه می شود

345 High Street Kensington London W9

Tel: 020 - 7603 0924

خروج شاه و غارت کاخها از زبان پیشخدمت دربار



آخوندی پشت میز شاه در روزهای نخست انقلاب



محمد رضا مرادی ۶۰ سال دارد از کودکی در کاخهای سلطنتی ایران بزرگ شده و اینک نیز در مجموعه سعدآباد زندگی می کند. وی که پیش از انقلاب به عنوان پیشخدمت در دربار خدمت می کرده اخیراً در مصاحبه ای با یکی از نشریات داخل کشور خاطره های خود از خانواده سلطنتی و همچنین غارت کاخها پس از انقلاب را باز گفته است. او می گوید: من از ترسم بیرون نیامدم، من تا حدود یک ماه حتی برای خرید سیگار خاتم را می فرستادم. محله ما هم طوری بود که همه می شناختند که ما کجا کار می کنیم. ترس من از این بود که بیایم به خیابان یک نفر بر هر اساسی یک دفعه بگوید «آی ساواکی» تا من بیایم ثابت کنم که چه کسی هستم و چه کاره ام... بلایی سرم بیاید!

تحقیقات. البته چون سوابق من را می دانستند زیاد سخت گیری نکردند. چون از نه سالگی من به عنوان روز مزد در دربار کار می کردم.

گفتید که قبل از استخدام رسمی در دربار به صورت روزمزد کار می کردید، زمانی که روزمزد کار می کردید، فعالیتتان چه بود، در آن زمان چقدر حقوق می گرفتید؟ در زمان کودکی و نوجوانی، وقتی شاه و ملکه تنیس بازی می کردند، من توپ جمع می کردم. بابت این کار هم، روزانه هفت تومان می گرفتم.

برای کاری که قرار بود انجام بدهید، آموزشی دیدید؟ مدت خیلی کوتاهی آموزش های خاصی را در دفتر آقای آتابای گذراندم. آموزش ها به خاطر اینکه مخصوص دربار بود، جایی این آموزش ها داده نمی شد، مدت سه ماه این آموزش ها را در معاونت وزارت دربار دیدم.

بعد از آن چه شد؟ اواخر اسفندماه، يك روز آتابای مرا صدا کرد، عادت داشت که اسم افراد را نمی برد به من گفت: «پسر تواز فردا می روی به کاخ سعدآباد، قسمت ظروف فعلاً کارت را شروع کن. سر و سامانی بده تا ببینیم چه می شود» بعد از آن من به کاخ سفید به عنوان انبار دار ظروف کارم را آغاز کردم. تا آخر خدمتم که زمان رفتن شاه از ایران بود پست رسمی من مسئول انبار و تشریفات و پذیرایی ها بود. یعنی کارم از آشپزخانه شروع و به سر میز غذای شاه و ملکه ختم می شد.

بعد از استخدام در دربار، بابت کاری که انجام می دادید، ماهانه چقدر حقوق می گرفتید؟ اولین حقوقی که بعد از استخدام دریافت کردم مبلغ ۴۰۰ تومان بود. البته یکسال بعد حکمی آمد که حقوق من شد ۴۲۰ تومان. که این حقوق هر سال اضافه می شد.

شما که تا این حد به شاه نزدیک بودید، آیا در خود سعدآباد زندگی می کردید؟ خیر من تا دو سه سال پس از استخدام در منازل استیجاری در مناطق مختلف تهران زندگی می کردم. اما بعد از دو، سه سال منازل سازمانی در قصر فیروزه سابق (انتهای پیروزی فعلی) ساخته شده بود. من تا شنیدم این منازل

داشت؟ کسانی در اولویت بودند که وابستگی به دستگاه داشتند. چون من در آن زمان پدر و پدر بزرگم و يك زمانی عموی من هم جزو گارد رضا پهلوی بودند به همین دلیل زمانی که تصمیم گرفتم رسمی بشوم سال ۱۵ بود که به طور قطعی تصمیم گرفتم وارد این کار بشوم. در آن زمان به دنبال چند کار دیگر رفتم که موفقیت آمیز نبود و نهایتاً در سال ۵۱ تصمیم قطعی ورود به این کار را گرفتم. در آن زمان درخواستم را به معاون وزیر دربار (اسدالله علم)، آقای «ابوالفتح آتابای» دادم. در درخواستم نوشته بودم: جناب آقای آتابای من فلانی هستم، پسر فلان کس و باعث افتخار است اگر درخواستم برای کار در وزارت دربار مورد قبول واقع شود. يك هفته بعد وقتی که به من گفتند به کارگزینی مراجعه کنم، دیدم زیر نامه من آقای آتابای نوشته است: «آقای سمنانی-رییس کارگزینی- این شخص پدرش سال ها زحمت کشیده است لازم است که هرچه سریعتر کارهای استخدامی وی را انجام دهید» در کارگزینی يك سری مدارك از من خواستند برای

از چه سالی کار خود را در کاخ ها شروع کردید؟ از سال ۱۳۳۰ در کاخ ها بودم. در آن زمان کاخ های سعدآباد جزو کاخ هایی بودند که فقط در تابستان ها مورد استفاده قرار می گرفتند. در کاخی به نام «کاخ اختصاصی» در خیابان پاستور کارم را آغاز کردم. در آن زمان نه سال سن داشتم و به خاطر آنکه پدر و پدر بزرگم در این دستگاه فعالیت می کردند، من هم از خردسالی وارد این کار شدم.

در آن دوره برای کار در دربار شرایط خاصی وجود





همافرها مشکلی پیش آمد که رفتند و پیش نمازی به نام حاج مصطفوی (پیش نماز نیاوران) مامور شدند که کاخ را حفاظت کنند. او بچه های انقلابی را دورادور کاخ گماردند، تا وسایل و اشیاء کاخ حفظ شود. می توانم بگویم حتی یک چوب کبریت بعد از انقلاب از کاخ نیاوران خارج نشد.

سعد آباد چطور؟

فوق العاده دستبرد زده شد. چون نگهبان نداشت وبالطبع هر کسی داخل می آمد و هر چه می توانست می برد. طی سه روز خیلی ها آمدند و خیلی چیزها بردند.

بعد از انقلاب، شما به عنوان یکی از خدمه دربار کجا بودید؟

من از ترسم بیرون نیامدم، من تا حدود یک ماه حتی برای خرید سیگار خانم را می فرستادم. محله ما هم طوری بود که همه می شناختند که ما کجا کار می کنیم. ترس من از این بود که بیایم به خیابان یک نفر بر هر اساسی یک دفعه بگوید «آی ساواکی» تا من بیایم ثابت کنم که چه کسی هستم و چه کاره ام... بلایی سرم بیاید.

بعد از انقلاب تا چند وقت بیکار بودید، بعد چه شد که بالاخره از خانه نشینی خارج شدید؟

ما تا سه ماه بیکار بودیم و حقوق هم نمی گرفتیم. یک عده ای از بچه های کاخ که زرنگی کردند. خودشان را در نخست وزیری آن زمان وارد کردند و پستی گرفتند و در آنجا مشغول به کار شدند. همان ها به گوش مسئولین رساندند که یک عده ای در اینجا (خانه های سازمانی) زندگی می کنند. اینها الان از زمانی که انقلاب پیروز شده است در مدت این سه ماه حقوق نگرفته اند.

گفتند لیستی تهیه کنید، فعلا به طور موقت حقوقی به اینها بدهیم تا بعداً تکلیفشان مشخص شود. آمدند از ما لیستی تهیه کردند که چند نفر هستید و چقدر حقوق می گرفتید. یک روز قرار گذاشتیم و ما با اجتماع رفتیم به دفتر نخست وزیری که در خیابان پاستور بود. در آنجا یک لیست دیگر از ما تهیه کردند. مقداری از حقوق ما را به ما دادند که الان یادم نیست که چقدر بود. ولی کل حقوق نبود

بقیه در صفحه ۶۵

تاکید و دوبار تکرار از فرح شنیدیم باور کردیم. من و همه کسانی که آنجا بودند باور کردند. از سالن که خارج شدیم، دیدم که یک عده زیادی از گاردی ها و تیمسار ها که جزو نزدیکان شاه بودند هم رسیده بودند و عده ای از کارگران و باغبان های کاخ هم آمده بودند و... همگی جمع شدند و تعداد افرادی که دور شاه جمع شده بودند بالغ بر صد نفر شد. در این لحظه دیگر دست به شاه نمی رسید، ولی متوجه شدم همان ممد گالیور که گفتم، دوباره رفته است روی چمن، پاهای شاه را گرفته و داد می زند که: «نمی گذارم بروید» بین این همه شلوغی من صدای ممد گالیور را می شنیدم. آنقدر محکم پاهای شاه را گرفته بود که چیزی نمونده بود که شاه را به زمین بزند!

زمینی که هلیکوپتر شاه آنجا قرار داشت چمن بود و حدود ۲۰ تا ۳۰ قدم با کاخ فاصله داشت. از آنجا به بعد، پله ها را شاه به همراه ملکه تنها بالا رفت. از بالا نگاهی به بقیه کرد و بعد ارتشی ها سلام نظامی دادند و بعد شاه سوار هلیکوپتر شد و حرکت کردند. آخرین چیزی که یادم است تصویر شاه از پنجره هلیکوپتر بود.

بعد از اینکه شاه رفت، خدمه دیگر در کاخ نبودند؟

البته قرار بود که نرویم. چون می ترسیدیم کسی ما را شناسایی کند ولی تلفن و اصرار بچه ها، قرار گذاشتیم که در هفته یکی دو روز به کاخ بیایم. در این زمان چند روز از رفتن شاه گذشته بود.

پس از اینکه شاه رفت، و بعد از پیروزی انقلاب در ۲۲

بهمن ماه سال ۵۷ چه اتفاقی برای کاخ ها افتاد، شما وقتی که انقلاب به پیروزی رسید کجا بودید؟

بعد از پیروزی انقلاب کاخ ها مورد حمله قرار گرفت، عده ای از مردم عادی و عامی حمله کرده بودند به قصد غارت. در سعدآباد هم این اتفاق افتاد. سعدآباد درهای زیادی دارد، از دربند تا زعفرانیه بیش از ده در ورودی دارد، دیوار سعدآباد هم آنچنان بلند نبود و نیست. یعنی هر کسی می تواند یک چارپایه بگذارد و وارد شود.

اینجا مورد حمله قرار گرفت و سه روز به طور مداوم غارت شد. ولی در نیاوران یک عده از نیروهای انقلابی حفاظت کاخ را به عهده گرفتند. بعد همافرها آمدند و با اسلحه حفاظت آن را آنها عهده دار شدند. ولی بعد برای

آماده شده است بلافاصله پیش آقای آتابای رفتم و به او نامه ای نوشتم که: «آقای آتابای من در منزل استیجاری زندگی می کنم، رفت و آمد برایم مشکل است. بنابراین دستور بدهید که از منازل سازمانی در اختیار من هم قرار داده شود» بعد از این نامه جزو اولین کسانی بودم که به من منزل سازمانی دادند.

وقتی که سال ۵۷ انقلاب به پیروزی نزدیک می شد، شما کجا بودید. در آن زمان شاه و فرح کجا بودند. آخرین لحظه ای که شاه از ایران رفت، پیش از فرودگاه را به یاد دارید؟

بله، آخرین روزی که من در کاخ نیاوران بودم شاه از کشور خارج شد. در کاخ نیاوران بودیم که شاه آمد و با ما خداحافظی کرد. در آن روز بیشتر از بیست نفر در نیاوران همراه شاه نبودند (که من هم یکی از آنها بودم) اولین کسانی که شاه با آنها خداحافظی کرد (ما خدمه) بودیم.

خارج شدن شاه را از کاخ به طور کامل شرح می دهید؟

در آن روز شاه با آسانسور از طبقه بالا که خوابگاهش بود پایین آمد. کامبیز آتابای که پسر ابوالفتح آتابای بود او هم از پله های اضطراری پایین آمد. همزمان با شاه به طبقه پایین رسید. زمانی بود که شاه جلوی آسانسور ایستاده بود نگاهی به بچه ها کرد.

دو سه نفر در حال جارو کشیدن فرش بودند، یکی دو نفر ایستاده بودند کنار سالن (ما می دانستیم که شاه برای همیشه می رود) شاه آمد و به خدمه نگاهی کرد و بعد دستش را به علامت دعوت از ما برای در آغوش کشیدن باز کرد.

من و چند نفر دیگر به طرف شاه دویدیم و به شاه چسبیدیم و گریه کردیم. یکی از بچه ها که آبدارچی بود نامش محمد بود، محمد قد بلندی داشت بچه های شاه (فرحناز و لیلا) اسمش را گذاشته بودند «ممد گالیور» دقیقاً خاطرم هست که ممد گالیور روی زمین افتاده بود، پاهای شاه را بغل کرده بود و گریه می کرد و با صدای بلند می گفت: «اعلا حضرت جانم! نمی گذارم بروید» محمد اینطور حرف می زد و طبیعتاً ما را بیشتر به گریه و می داشت. در همین احوال شاه هم گریه کرد. کامبیز آتابای که گریه شاه را دید آمد و شروع کرد به جدا کردن ما از شاه. شاه می خواست حرف بزند ولی بغض کرده بود و فقط یک نگاه کرد و از سالن خارج شد.

ما می خواستیم از سالن به دنبال شاه خارج شویم که یکی از بچه ها گفت علیا حضرت (فرح دیبا) هم از پله ها می آید. من و چند نفر از پیش خدمت ها کنار پله ها ایستادیم. من بودم و سه نفر از پیش خدمت های سفره خانه. مهدی خان، نصرت الله خان و عباس شرفی که فوت کرده است.

ما کنار پله ایستاده بودیم که فرح آمد پایین. گریه ما را که دید گفت: «چرا گریه می کنید؟ قرار نیست برویم، برمی گردیم، هیچ نگران نباشید، به سر اعلیحضرت برمی گردیم. الان سیاست اقتضا می کند که برویم ولی به سر اعلی حضرت بروایم گشت، شما هم کاخ را ترک نکنید. دقیقاً مثل زمانی باشید که ما بودیم.» بعد از این حرف ها با ما دست داد و پشت سر شاه رفت. خود فرح این را گفت. ما وقتی همچین حرفی را با



آخرین حرفهای عابدزاده

مشکل شما با فدراسیون بر طرف شد؟

من ۳۰ میلیون به خاطر تیم ملی امید طلبکار هستم ۳۰ میلیون نیز به خاطر هزینه های درمانی طلب دارم در زمان جام جهانی ۱۹۹۸ آقای صفایی فراهانی به ما گفت که شما در جام جهانی بازی کنید زمانی که برگشتید ۱۰۰ میلیون شما را می دهیم ما هم قبول کردیم اما متأسفانه وی قول خودش را فراموش کرد و حتی من را نیز از تیم ملی خط زد

به چه دلیل؟

تنها به خاطر اینکه گفتم چرا طلب ما را نمی دهید من حقم را از هر کسی که باشد می گیرم الان هم می خواهم ابتدا سلامتی خودم را به دست آورم سپس دنبال طلب هایم می روم

پول جام جهانی ۱۹۹۸ را به کسی ندادند؟

بله اگر قرار است پول ندهند باید به هیچ کس ندهند ما در جام جهانی ۹۸ حاضر بودیم و هیچ پولی دریافت نکردیم اما در جام جهانی ۲۰۰۶ به بچه های حاضر در تیم ملی پول داده شد آن موقع حداکثر ۱۰۰ یا ۲۰۰ دلار برای هر بازی به ما پول می دادند که اصلاً به درد ما نمی خورد اما امروزه خیلی از آقایان چپالوسی کردند کاپیتان شدند و پول های کلانی نیز به دست آوردند شناسنامه این افراد پیش من است پس نمی تواند علیه من حرفی بزند

نظر شما راجع به انتخاب علی دایی به عنوان سر مربی تیم ملی چیست؟

علی دایی در زمان بازیگری به افتخارات فراوانی رسید و برای تیم ملی ایران هر کاری انجام داد امیدوارم در تیم ملی نیز به موفقیت‌هایی دست یابد

در مصاحبه گفته بودید که اگر به خبرنگاران باج می دادم حال و روزم این نبود.....

(چند دقیقه ای فکر می کند و می گوید) بله این موضوع برای قدیم است زمانی که خبرنگاران روزنامه ها با اتوبوس سر مسابقات حاضر می شدند اما امروزه اوضاع بر عکس است خبرنگاران دو کار می توانند انجام دهند یا واقعیت هایی را وجود دارد را به مخاطبان بگویند یا اینکه به دنبال جیب خودشان باشند و چیز دیگری برایشان اهمیت ندارد برخی از بازیکنان هم که بخواهند بزرگ شوند باید دو کار انجام دهند یا به مطبوعات باج دهند تا از آنها تعریف کنند و عکسش را در صفحه اول

بزنند یا اینکه سمت مطبوعات نمی روند و خودشان تلاش می کنند تا مطرح شوند آن زمان از طریق مطبوعات کسی خودش را بزرگ نمی کرد اما امروزه قضیه عوض شده است

پس یک سری از خبرنگاران از بازیکنان پول می گیرند تا آنها را بزرگ کنند؟

برخی از خبرنگاران دلالان و سیستم هایی که در جامعه ورزش ما وجود دارد باعث تباهی ورزش مامیشوند.

در زمان شما اوضاع به چه صورت بود؟

آن موقع چنین چیزهایی وجود نداشت و این حرفها زده نمیشد(با خنده می گوید) آن موقع بنزین لیتری ۳ تومان بود نه مثل امروز که لیتری ۱۰۰ تومان است خرج مردم بالا رفته پس سعی می کنند از راهی پول در بیاورند به نظر شما چه اتفاقی افتاد که فوتبال از آن حال و هوا بیرون آمده است؟

آیا در گذشته فوتبال ما خوب بود یا الان خوب است؟ فوتبال ما روز به روز بهتر میشود یا بدتر؟ اگر به این سوال جواب دهید خودتان متوجه موضوع میشوید

گفته بودید که نمی گذارند در فوتبال باشید درست است؟

بله از من نمی خواهند استفاده کنند چرا که ممکن است محبوبیت من بیشتر شود

چه کسانی؟

(کمی مکث می کند سپس می گوید) بهتر است به این سوال جواب ندهم

چرا بعد از جام جهانی کنار گذاشته شدی؟

آن زمان ۳۳ سالم بود و در بهترین سن برای دروازه بانی قرار داشتم اما آقای صفایی فراهانی به من لطف کردند و نگذاشتند در تیم ملی بازی کنم آقای فراهانی یک روز باید به من جواب پس بدهند

چند سالی که از فوتبال دور بودید چه کاری انجام می دادید؟

دقیقاً یک سال و نیم از فوتبال دور بودم باورنات نمی شود که شبانه روز تمرین می کردم تا خودم را به شرایط ایده ال نزدیک کنم تمرینات سنگینی می کردم

شما خواسته بودید که برای خداحافظی در برابر بایرن مونیخ بازی کنید؟

آن زمان آقای انصاری فرد مدیر عامل پرسپولیس بود و تیم بایرن مونیخ را به ایران دعوت کرد به من پیشنهاد داد

که در این بازی چند دقیقه ای حاضر شوم و به صورت رسمی از فوتبال خداحافظی کنم

خیلی زود ازدواج کردید پشیمان نیستید؟

در بیست و یک سالگی ازدواج کردم و پشیمان نیز نیستم ازدواج بهترین کاری است که در زندگی ام انجام دادم یک ورزشکار باید در سن کم ازدواج کند تا دچار مشکل نشود

چرا سمت رستوران داری رفتید؟

به رستوران علاقه زیادی دارم به نظر من رستوران هم مانند فوتبال است هم در فوتبال و هم در رستوران باید نظم داشته باشید و از اینکه تلاش خود را بکنید تا مردم از شما راضی باشند

برای افتتاح رستوران آقای گلزار حضور داشت هنوز هم به رستوران شما سری می زند؟

بله چند وقت یک بار می آید خیلی از بچه های سینما و ورزشکاران به من لطف می کنند و به رستوران می آیند

خانواده خودتان نیز از غذای اینجا می خورند؟

بله هر چند روز یک بار غذای اینجا را برای خانواده می فرستم

در باره بیماری شما خیلی حرف و حدیث است خودتان در این زمینه توضیح می دهید

بله مردم حرف زیاد می زنند

اصل داستان چه بوده؟ عابد زاده سالم یک دفعه دچار این بیماری شد.....

من هنوز هم سالم هستم این بیماری مادرزاد است یک رگ از کف پا به مغز می رود (با دست آن رگ را به من نشان داده و ادامه می دهد) رگ پای راست من دچار مشکل شد و خون را خیلی کم به مغز رساند

قبل از اینکه این حادثه برای شما پیش بیاید خبر نداشتید که این بیماری را دارید؟

نه یک دفعه اتفاق افتاد

می گویند که در میهمانی بودی.....

(با شگفتی به من نگاه می کند و می گوید) میهمانی نبودم در خانه بودم از تمرین برگشته بود و خیلی خسته سر درد شدیدی داشتم این سر درد به حدی بود که برای آرامش سرم را به دیوار می کوبیدم بعد هم که بیهوش شدم و به بیمارستان منتقل شدم



طرح نابود کردن نام ها و شخصیت های محبوب ورزشی

سی سال است در ایران سیستم حکومتی ملایان در تلاش هستند تا هر چهره محبوب و دوست داشتنی ایرانیان را از خاطره ها محو کنند رژیم طی این سالها بسیاری را خانه نشین و فراری کرده است و بسیاری از این دردانه های ایران در این سالهای سیاه حضور حکومت آخوندی مرده اند یا زندگانی هستند که محکوم به مرگ تدریجی شده اند که در زمینه های هنر و ورزش بخوبی میتوان صدها مورد را گفت ولی در زمینه ورزش چهره هایی که سی سال است در آن کشور مانده اند و حتی فعالیت نیز علیه رژیم نکرده اند ولی بجرم محبوبیت و مقبولیت ملی و مردمیشان رژیم حتی وجود آنان را نیز تحمل نمی کند و با ترفندهای مختلف و با برنامه ریزی های از قبل تعیین شده تلاش کرده است این نامها و چهره ها را نابود کند و حتی بسیاری را از خارج از کشور هم به داخل کشاند تا وجهه ملی آنان را

ورزشی به چهره های محبوب مردم حمله می کنند و آنان را مورد فحاشی و تهدید قرار می دهند و کار را بجایی می رسانند که اسطوره های محبوب ورزشی ایران بارها و بارها جلوی دوربین های خبرنگاران درهم شکسته اند و چشمانشان اشکبار شده است و این لوح کثیف هر روز بنوعی در محیط مافیایی و اطلاعاتی رژیم ملایان اجرا میشود و عجیب و باور نکردنی که چطور

خراب سازد مانند محمد نصیری : حشمت مهاجرانی: افشین قطبی و بزرگانی چون علی پروین : ناصر حمجازی: حسن روشن و هر بزرگ دیگری را در این سالها در معرض توهین : تهدید و تخریب شخصیت قرار داد و بساط این طرح کثیف را هم رژیم بوسیله اراذل و اوباشی که نقش لیدرهای تماشاگران را بعهده گرفته اند و حقوق و مزایای خود را از وزارت اطلاعات می گیرند و هر روز در میادین

سوپر سهند

با مجموعه ای از آنچه مورد نیاز یک خانواده ایرانی است هفت روز هفته در خدمت شماست



وارد کننده مستقیم مرغوبترین تولیدات غذایی از ایران

انواع شیرینیجات ترو خشک - میوه و سبزیجات تازه
غذاهای کنسرو شده ایرانی با مارک های معروف و شناخته شده
ترشیجات و ادویه جات مختلف

کلیه کاستها سی دی و فیلم های ایرانی انواع قلیان و پلویز
74 Ballards Lane, Finchley Central, N3
Tel: 020 8343 3279

انسانها و حیوانات و ما ایرانیان

خبری از آسوشیتدپرس یکی از معتبرترین خبر گزاریهای جهان منتشر شده بود که در زیر می خوانیم

مردی به جرم کتک زدن سگش به زندان محکوم شد

به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس، ایساک گوهری، ۴۳ ساله، بعد از آن که توله سگ هفت ماهه خود را با دست و پای شکسته به یک مرکز نگهداری از حیوانات برد، به کارکنان آنجا گفت که از بس سگش را کتک زده، دستش درد گرفته است. وی همین موضوع (درد گرفتن دست خودش) را علت سپردن سگش به مرکز نگهداری از حیوانات ذکر کرد!

اعتراف آقای گوهری موجب شد تا خیلی زود پای پلیس و مقام های قضایی به مرکز نگهداری از حیوانات باز شود تا تحقیقات درباره زندگی «گارسیا»، توله سگی زیبا از نژاد «دوبرمن» آغاز شود.

به گفته مقام های قضایی ایالات متحده آمریکا، تحقیقات بر روی پرونده آقای گوهری همزمان با اینکه او سگ خود را به مرکز نگهداری از حیوانات سپرد، آغاز شد.



خبر را خواندید؟ حالا فقط چند لحظه اندیشه کنید و از خود بپرسید ما ایرانیان در دهکده جهانی امروز که مردمانش در طرفداری از حقوق حیوانات چنین قد علم می کنند و احساساتشان جریحه دار میشود و اخطار می کنند که حتی صاحبان حیوانات هم حق ندارند به آنان ظلم و ستم و تعدی کنند. آیا از خود سوال نمی کنیم که ما ایرانیان متعلق به کدام مرام : مسلک : اخلاق و وجدان بشری هستیم که هموطنانمان را گروهی حیوان آدم خوار هر روز در کوی و برزن با جرثقیل به دار می آویزند : شلاق می زند : توهین می کند ولی ما اصلا به روی خود نمی آوریم

آیا واقعا جان یک انسان ایرانی کمتر از یک سگ است؟ آیا متر و اندازه شرف و وجدان و اخلاق : تعهد و مسئولیت یک غیر ایرانی تا بدین اندازه از ما ایرانیان بیشتر است که آنان از تعرض به سگی چنان معترض میشوند که پدر صاحب سگ را درمی آورند

ولی ما ایرانیان غیور : دلیر : شجاع و وطن پرست؟!



هر ماهه مجله رنگارنگ را با یک DVD استثنایی دریافت خواهید کرد

مجله تصویری رنگارنگ در یک DVD به مدت دو ساعت با برنامه هایی جذاب و دیدنی که حاصل تجربه ۱۶ ساله مدیران رنگارنگ در زمینه برنامه سازی تلویزیونی بوده است

هر ماهه DVD مجله تصویری با برنامه هایی دیدنی و خاطره انگیز مانند

مصاحبه با یک هنرمند سرشناس و محبوب

مصاحبه با یک قهرمان ورزشکار سرشناس

میان پرده های نمایشی محصول ابتکاری رنگارنگ

موزیک ویدیو هایی از چهره های جدید و صاحب نام

گزارشهایی ویژه و انحصاری از مسائل اجتماعی ، تجاری ،

ورزشی ، هنری و سیاسی

قصه های خاکستری ، حرفی برای همه

ورزش ویژه در مجله تصویری رنگارنگ

معرفی مدل های جوان و مستعد در برنامه Fashion Show

خاطره ای از چهره دوست داشتنی

مجله رنگارنگ به همراه دی وی دی فقط

۱/۵۰ پوند و در سراسر اروپا ۲ یورو خواهد بود

GANDJAPOUR & ZN

Import

Handmade Persian Carpet since 1973

Export



محمود گنجاپور و مجید گنجاپور

وارد کننده فرشهای دستباف ایرانی و آسیایی از قبیل: هندی، پاکستانی، چینی، نپال، مراکشی، ترکی و همچنین شستشوی قالیهای نو و کهنه از سال ۱۹۷۳ در شهر فلاردینگن در کشور هلند

Schiedamseweg 57
3134 BB Vlaardingen /Centrum
Holland

Tel: 0031-010-434 99 71 Fax: 0031-010-435 03 61

www.gandjapour.nl
Email: info@gandjapour.nl

کاریکلماتور

به یاد پرویز شاپور مبتکر کاریکلماتور

آن قدر مهربان بود برای اینکه مردم در زمستان سرما نخورند، سرشان کلاه می گذاشت و در فصول دیگر کلاهشان را بر می داشت.

همیشه می گفت تو نیمه گم شده من هستی؛ وقتی ترکم کرد فهمیدم که از شوق پیدا کردن نیمه گم شده اش، خودش را گم کرد!

برای این که پرند خبالش به پرواز در نیاید، بالهایش را چید.

از ترس مجازات، افکار عریانش را حجاب پوشاند.

آن قدر تند صحبت کرد، زبانش سوخت.

قناعت را باید از سفره هفت سین یاد گرفت که سالهاست تعداد سین هایش تغییر نکرده است

خساست را از چشمش یاد گرفته بود که هر چقدر به آن نور می تاباند، تنگ تر می شد

آدم ها وقتی به آسمان خوشبین بودند هواپیما ساختند و وقتی بدبین شدند چترنجات را

تجربه، تنها معلمی است که اول امتحان می گیرد و بعد درس می دهد

از دودلی خسته شده بودم، یکی از آنها را برای زاپاس کنار گذاشتم

گاهی موقع راه رفتن فراموش می کنم که دارم می روم یا می آیم

تعصبم خودکشی کرد، تا من راحت فکر کنم

در روز سالگرد تعصب، افکارم کروات مشکی زده بود

يك عمر منتظر تولد مرگم می مانم.

سر همه پادشاهان کلاه گذاشته اند.

بخاطر احترام مجبور به کلاهبرداری شدم.

نظامی ها وقت رفتن هم سلام می دهند.

زندگی در جشن تولد مرگ شرکت نمی کند.

آدم بی اراده کشیدن خجالت را هم نمی تواند ترك کند.

قوه جاذبه زمین با سرعت همسفر پرند تیر خورده می شود.

آنقدر کم غذا می خورد که انگل ها از دستش شکایت کردند.

قوه جاذبه زمین انتظار سقوط بلند پروازی ها را می کشد.

آنقدر دگراندیش بود که مغزش افکار خودی را نابود می کرد.

آنقدر دل همه را می سوزاند که آتش نشانی از دستش شکایت کرد.

قوه جاذبه زمین با سرعت سقوط، سر در پی میوه رسیده می گذارد.

وقتی پائیز از درخت بالا می رود بهار از این شاخه به آن شاخه می پرد.

ریلهای راه آهن به هم نمی رسند ولی دیگران را به هم می رسانند.

باغبان همزمان با شنیدن صدای پای بهار در گلستان را می گشاید.

باران وقتی از مقابل پرچم رنگین کمان می گذرد سرود آسمانی سر می دهد.

پروانه طوری روی گل می نشیند که بتواند تصویرش را در شبنم ببیند.

پائیز به اندازه ای به گلستان نزدیک شده که اشک در چشم بهار حلقه زده است

آنقدر میهمان نواز بود که اجازه ورود همه انگلها را به بدنش صادر کرده بود.

پرند در واپسین دم حیات زمستان، روی درخت عریان با شکوفه بهاری وعده دیدار دارد



بخندیم یا گریه کنیم ؟

دین را دکانداران مذهبی به حراج شعور و تفکر تبدیل کرده اند صدها کتاب ؛ رساله و توضیح المسائل که در ایران منتشر میشود و بعنوان کتب مرجع در اختیار جامعه قرار می گیرد مجموعه ای است از خرافات ؛ واپسگرایی عقلانی ؛ پشت کردن به شعور انسان ؛ به بازی گرفتن عقاید و اعتقادات مشتی انسان که تصور می کنند این شارلاتانهای دینی در نقش واسطه های زمینی انسان و خدا هستند و همین تصور غلط و ساده اندیشی ابلهانه بازاری فراهم می کند تا این شارلاتانها هر مطاعی را که دلشان می خواهد بفروشند و کار را به جایی می رسانند که به شعور و عقل مردم اهانت می کنند و ذره ای ارزش و اعتبار برای تفکرات انسانی قائل نیستند .

چاه جمکران بر پا می سازند و چون سیرکهای نمایشی با فروش بلیط انسانهای نیازمند و دردمند و آسیب دیده را به امام زمان در درون چاه وصل می کنند و با انتشار کتابهایی چون «گنجهای معنوی» که مسافری از ایران در اختیار ما قرار داده است به خصوصی ترین مسائل روزه مره انسانها نفوذ و دخالت می کنند و از ساده اندیشی مردم محتاج بهره برداری می نمایند .

در این شماره فهرست مطالب این کتاب را برایتان چاپ کرده ایم و در شماره های آینده اقدام به چاپ مواردی خواهیم کرد که انسان متحیر می ماند که باید بخندد یا گریه کند

این کتاب از سوی چاپخانه آستان قدس رضوی در مشهد منتشر شده است



کتاب معنوی

فهرست

- نماز به جهت تجدید قوا و پیدا کردن نیرو
- نماز پرفضیلت بین مغرب و عشا
- نماز پرفضیلت مخصوص ماه جمادی الثانی
- نماز پرفضیلت پیش از ظهر روز جمعه
- نماز پرفضیلتی که سبب می شود خداوند در آخرت دو بال بدهد که پرواز کند
- نماز پرفضیلتی که ثواب چهل مرتبه قرآن خواندن را دارد
- نماز کن فیکون، بسیار مجزّب
- نماز حضرت جعفر طیار علیه السلام جهت پاک شدن گناهان
- نماز امیرالمؤمنین علیه السلام
- نمازی به جهت حفظ از شر همه مخلوقات
- نمازی به جهت دفع فقر و پریشانی
- نماز هدیه به والدین
- نمازی که مادر باید برای فرزند مریض بخواند
- نمازی که مجزّب است برای قطع تب
- نمازی برای رفع درد گردن
- نمازی که مجرب است برای رفع درد سینه
- نمازی که مجرب است برای رفع قولنج
- نمازی که مجرب است برای رفع درد پا
- نمازی که مجرب است برای رفع درد سر
- نمازی که مجرب است برای رفع کوری
- نمازی که مجرب است برای رفع درد چشم
- نماز حاجت دیگر که خیلی مجزّب است
- نماز حاجت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- نماز حاجت مخصوص روز پنجشنبه
- نماز حاجت دیگر
- نماز صلوٰۃ المضطرّ
- نماز حاجت از امام محمد باقر علیه السلام
- نمازهای شبهای ایام هفته

- آیه ای جهت بچه های که دیر زبان باز می کند
- آیه ای جهت نجات از سختیها
- آیه ای جهت اینکه انسان محتاج نخواهد شد
- آیه ای جهت محفوظ ماندن خانه از دزد
- آیه ای جهت محفوظ ماندن بنا
- آیه ای جهت محبت و دوستی
- آیه ای جهت عزیز و محترم شدن
- آیه ای جهت برآمدن هر حاجت
- آیه ای جهت حوائج و پیروزی
- آیه ای جهت بیدار شدن از خواب
- آیه ای جهت وقت بلند شدن از مجلس
- آیه ای جهت بستن زبان دشمن
- آیه ای جهت فراری دادن دشمن
- آیه ای جهت آشتی نمودن
- آیه ای جهت مکانی که جن بسیار دارد
- آیه ای جهت فروش متاع
- آیه ای جهت اینکه اگر می خواهید خواسته تان رد نشود
- آیه ای جهت ترسیدن در شبها
- آیه ای جهت ترس از عقرب
- آیه ای جهت نجات از زندان
- آیه ای جهت ایاتی که موجب حسنه در قبر می شود
- آیه ای جهت دفع حمله سگ
- آیه ای در موقع کاشتن درخت و زراعت
- آیه ای جهت ایمن شدن از همه آفات و امراض
- آیه ای برای رفع کرم و ملخ از باغات
- آیه ای اگر راجع به مطلبی حیران بودی
- آیه ای که اگر همراهتان باشد از دردها صحت یابید
- آیه ای برای صحت

- صلواتی که انسان را یک هفته درمان دارد
- صلواتی که تا یک هفته مالانکه برایش صلوات فرستند
- صلوات جهت یکسال گناهی نوشته نشود
- صلوات جهت نجات از جهنم
- صلواتی که هر مرتبه آن، ثواب ده هزار صلوات است
- صلواتی که فضیلت بسیاری برای آن نقل شده است
- صلوات جهت پاک شدن از تمام گناهان
- صلوات پرفضیلتی بعد از نماز ظهر جمعه
- صلوات جهت پاک شدن از گناهان به مدت یک سال
- صلوات بسیار مهم و با فضیلت
- صلوات مهم هدیه حضرت مسلم
- صلواتی که از اسرار است
- ختم صلوات
- صلوات برای چهارده معصوم (ع)

رازهای زیبایی



چگونه بدون رژیم لاغرتر به نظر برسیم

زمانی که می خواهید لاغرتر به نظر برسید و زمان کافی برای رژیم غذایی مناسب ندارید، با رعایت چند نکته ساده در ظاهر و لباس خود می توانید بهتر و لاغرتر به نظر برسید.

گام اول:

حجم موی خود را افزایش بدهید. نیازی نیست که موهای خود را افشان کنید. بلکه پری و حجم آن را افزایش بدهید. بهتر است از بستن موهای خود به شکل دم اسبی و کشیدن آن به سمت پشت خودداری کنید.

گام دوم:

با آرایش ماهرانه کاری کنید که چشم های شما بزرگتر به نظر برسد. جلب توجه به چشم ها باعث می شود تا از توجه به چانه و گونه های پر و چاق کاسته شود. از رژهای روشن و مات استفاده کنید.

گام سوم:

با کمک مواد برنزه یا نور آفتاب خود را برنزه کنید. پوست برنزه موجب می شود تا لاغرتر به نظر برسید.

گام چهارم:

لباس هایی بپوشید که شما را لاغرتر نشان می دهد. رنگهای تیره و راه های باریک عمودی به شما کمک می کند. دامن های کوتاه تا زانو و یقه هفت و وی شکل. همچنین لباس های لایه لایه و چند طبقه شما را لاغرتر و باریکتر نشان خواهد داد.

گام پنجم:

لباس زیر مناسب بپوشید. اطمینان حاصل کنید که لباس زیری با سایز مناسب پوشیده

اید. یک لباس زیر آویزان موجب افزایش حجم میانه بدن شما می شود.

گام ششم:

کفش با پاشنه گوه ای و سه گوش انتخاب کنید. چون باعث می شود تا بلندتر و باریکتر به نظر برسید. علاوه بر این پاشنه های بلند، انحناهای ماهیچه پای شما را برجسته تر نشان می دهد. اگر می خواهید که پاهای شما لاغرتر به نظر برسد. از استفاده کفش هایی که نوار و بند بر روی ساق پا دارند. خودداری کنید.

گام هفتم:

با وضعیت مناسب قدم بردارید. از عادت خمیده و دولا راه رفتن خلاص بشوید. در نتیجه فوراً این احساس ایجاد می شود که وزن شما از آنچه که واقعا هست، کمتر است.

سه اشتباه بزرگ در رژیم خوراکی

اشتباه نخست

بیشتر افرادی که رژیم می گیرند به اندازه کافی نمی خورند بنابراین بسیار گرسنه می شوند در نتیجه در دراز مدت از رژیم گرفتن منصرف می شوند.

اشتباه دوم

بیشتر افرادی که رژیم می گیرند می خواهند خیلی زود وزن خود را کاهش دهند ولی در عمل چنین چیزی امکان پذیر نیست در نتیجه آنها شکیبایی خود را از دست می دهند و در نهایت رژیم را به عنوان یک راه بی اثر کنار می گذارند.

اشتباه سوم

بیشتر کسانی که رژیم می گیرند معنای درست چربی و غذاهای چرب را و تأثیر آن بر بدن

خود را نمی دانند بنابراین غذایی را که نباید میل می کنند.

اما یک رژیم غذایی درست به شما کمک می کند به اندازه کافی بخورید. با سرعت مناسب وزن کم کنید و اطلاعات کافی درباره چربی به شما می دهد تا انرژی کافی داشته باشید. با وضعیت سلامتی خود را بهبود ببخشید. با بیماریهای قلبی و بعضی سرطانها مبارزه کنید و اندام خوش تراشی داشته باشید.

گلوکز پائین، بهترین رژیم غذایی

رژیم با گلوکز پائین و پروتئین بالا باعث کم کردن چربی بدن می شود که به شکل قابل توجهی باعث کاهش خطر بیماری قلبی عروقی می گردد.

اخیرا محققان علوم پزشکی و دانشمندان علوم تغذیه در طی تحقیقات تأثیرات نسبی گلوکز پائین در رژیم غذایی و همچنین رژیم غذایی حاوی پروتئین بالا را در کاهش وزن و خطر عروق قلبی مقایسه کردند. موثرترین رژیم غذایی به منظور کاهش وزن و سلامت عروق قلبی و برنامه غذایی حاوی کربوهیدرات بالا برپایه غذاهایی با درصد پائین قند و چربی است.

همچنین یافته های انجام شده نشان می دهد که رژیمی با گلوکز پائین و پروتئین بالا باعث کم کردن چربی بدن می شود که در نتیجه به شکل قابل توجهی باعث کاهش خطر بیماری قلبی و عروقی می گردد.

یادآور می شود: تئوری مربوط به گلوکز پائین و کربوهیدرات بالا باعث سرعت در هضم و نوسان قندخون و سطح انسولین شده و در نتیجه موثر بر گرسنگی و منع ذخیره چربی

کلینیک زیبایی

دکتر عباس شیرافکن، دکتر ویلیامز و دکتر لورن و بیوتراپیستهای با سابقه

Special offer

Eyebrow

Eyebrow Shape (tidy) £5

Waxing

Legs Full £15

Brazilian £12

bikini Line £5

Back Men £15

Chin Threading £5

Chin Threading £5

با ارایه این آگهی از
۱۰٪ تخفیف ویژه
برخوردار گردید



(Free Consultation)

مشاوره رایگان توسط دکتر عباس شیرافکن : همه روزه از ساعت
۴-۷ بعد از ظهر و شنبه ها تمام روز در Lemoge Clinic Kilburn



- ۱- لیزر برای از بین بردن مو: صورت 45 £ زیر بغل 35 £ چانه 20 £
بالای لب 20 £ بیکنی 45 £ پا 99 £ پشت و یا سینه و شکم آقایان
95 £ پشت گردن 30 £ گونه ها 30
- ۲- تزریق بتاکس در ناحیه پیشانی و اطراف چشم ، اطراف دهان و کنار
بینی برای از بین بردن چروک از 195 £ به بالا ، بزرگ کردن لب 250 £
- ۳- از بین بردن مویرگهای قرمز 35 £ لایه برداری پوست صورت 35 £
جوان کردن پوست
- ۴- تمیز کردن صورت از 16 الی 50 کلیه درمانهای زیبایی الکترولیز
- ۵- لایه برداری پوست صورت 35 £ پوند
- ۶- Contact Lens, Freshlook رنگی برای ایرانیان 10 £ پوند
- ۷- جدیدترین مدلهای آرایش و رنگ مو انواع کوتاه کردن مو از 5 £ و
آرایش عروس پوت آپ

کلیه درمانها طبق خواسته شما توسط متخصصین خانم و
یا آقا در اطاق خصوصی انجام می گیرد

LEMOGE CLINIC

020 73720044 020 73724433

191 Kilburn High Road

London NW6 7HY (near Bingo)

Mon-Fri 9:30 – 7 Sat 9-6 / Sun 10-5:30



گزارشی تلخ بر روزگار سیاه زنان

بکارت سرقفلی نجابت و پاکدامنی؟!

گزارشی را که میخوانید بخشی از

قراردادهای نانوشته روابط سنتی -

اجتماعی در ایران است

وازدواج یعنی معاينه

فیزیکی شوهر از زنش

که (بکارت) دست

نخورده یعنی تامین

آینده مطمئن

این گزارش را میخوانید

لحظه ای مکث می کند و ادامه می دهد: «مثل یک تاج روی سرشان.»

لیلا دختر «خانواده شهید»

اما لیلا که دانشجوی رشته مدیریت در یکی از شهرهای مرکزی کشور و ساکن خوابگاه دانشجویی است و می خواهد از فرصت ترم تحصیلی و دوری از خانواده استفاده کند تا در یکی از روزهای پاییز ترمیم بکارت کند، جور دیگری به قضیه می پردازد: «در کشوری که آزادی کلام نداریم، چطور می توانیم آزادی بدن داشته باشیم؟»

لیلا دختر «خانواده شهید» است و این موضوع را در اجبار برای ترمیم بکارت به طور مضاعف موثر می داند: «مشخص است، جامعه دید دیگری روی ما دارد.»

این دختر جوان که تاکید می کند «ندانسته به سرم همچین بلایی آمد»، توضیح می دهد: «البته تجاوزی در کار نبود، اما فکر می کردم می خواهیم برای همیشه با هم بمانیم. اگر می فهمیدم اصلا به من نمی خورد، هیچ وقت همچین کاری نمی کردم. من آن موقع نمی دانستم که او یک معتاد به کراک است.»

لیلا می گوید هیچ اهمیتی ندارد که برای ترمیم بکارت چقدر درد بکشد و می خواهد با وامی که یکی از دوستانش قرار است برایش بگیرد، خرج عمل را جور کند تا بعد از آن بتواند به «پسر مذهبی ای» که به تازگی با او آشنا شده برای ازدواج جواب مثبت بدهد.

تصمیم گیری

«اتفاقی که می افتد این است که تو با کسی ازدواج می کنی که پذیرشی برای اختیار و آزادی تو به عنوان یک انسان ندارد. در واقع از چاله به چاه افتادن است و سیکل خشونت بر زنان تداوم پیدا می کند.»

آیدا، مددکار اجتماعی اضافه می کند: «با اینکه دخترها دیگر چندان رویکردی مطابق با رویکرد خانواده و عرف به مسایل ندارند، باز هم اگر جایی پایشان به قانون یا

او با اینکه می گوید «چون رابطه مردها را استفاده از خانم ها دیدم، کاری کردم تا دیگر توانم با کسی سکس داشته باشم»، پنهان نمی کند که «آدم فقط بخاطر خودش زندگی نمی کند. بخاطر جامعه و اطرافیان باید همچین کاری بکند. اگر خانواده ام پشتیبان بودند، دیگر جامعه برایم ارزشی نداشت. ولی وقتی می دانه خانواده ام هم مثل جامعه فکر می کنند، چطور می توانم تن به عمل ترمیم ندهم؟»

بهارک موهای های لایت شده و پوششی به مد روز دارد. کفش های قرمز چشم را در اولین لحظه می گیرد. روی کفش هایش با رنگ سیاه علامت مرگ نقش شده است؛ می گوید: «اگر بخوام فقط به احساسم فکر کنم یک آینده تباه شده خواهم داشت. شاید هم وقتی که ازدواج کنم، بتوانم رابطه ای به خوبی رابطه ای را که با او داشتم با شوهرم داشته باشم، ولی من نمی توانم آینده ام را خراب کنم. من خودم پسرهایی را دیده ام که هر شب با یک دختر هستند، اما پای ازدواج که می رسد دختری را می خواهند که دست نخورده باشد.»

بهارک می گوید: «مردهای جامعه مان، دختری را که پرده بکارت داشته باشد سریع می پسندند» و تعریف می کند: «در این مدت من با دو پسر آشنا شدم که وقتی فهمیدند من باکره هستم، سریع عاشقم شدند و می خواستند هر جوری که شده با خودشان نگه ام دارند.»

در همان حال که دولت ایران در عرصه عمومی تظاهر می کند که با اقداماتی چون «مبارزه با بدحجابی» دختران این کشور را مقید کند تا پایبندی خود به یکسری از شئون سنتی - مذهبی را نمایش دهند، در عرصه خصوصی بسیاری از این دختران خود از ساز و کارهایی بهره می گیرند تا پایبند به نظر برسند.

ترمیم بکارت یکی از این ساز و کارها است در جامعه ای که رابطه جنسی خارج از ازدواج را عیب و جرم تلقی می کند؛ بخصوص برای دختران.

مثل تاجی بر سر

«دوست پسر را خیلی دوست داشتم؛ عاشقش بودم. بعد از یک سال رابطه تصمیم به ازدواج گرفتم. اما نه با من. برای همین حس کردم فقط می خواسته از من استفاده کند.»

این حرف بهارک است. او ۳۲ سال سن دارد، دیپلمه و منشی مطب دکتری است در یکی از خیابان های شمال تهران. خودش هم ساکن همین منطقه است. بهارک فروردین امسال عمل ترمیم بکارت را انجام داده است: «دکتر آشنای دوستم بود، از من ۴۰۰ هزار تومان گرفت. نیم ساعت هم بیشتر طول نکشید. درد هم نداشت فقط استرس خودم باعث شده بود احساس درد کنم. بعد از عمل هم درد زیادی نداشتم. الان فقط موقع عادت ماهیانه درد کمی احساس می کنم.»

خانواده گیر کند، می شوند همان دختران قبلی با همان درجه آسیب پذیری.»

آیدا به جز ترمیم بکارت و ازدواج به شیوه سنتی، احساس گناه را یکی دیگر از نمودهای آسیب پذیری این دختران می داند: «خیلی باید بر روی مواردی که بکارت خود را به هر شکلی از دست داده و در همین ارتباط به مددکار مراجعه کرده اند، کار کرد تا بتوان موفق شد در صدی از احساس گناه را در ذهن آنها کمرنگ کرد.»

آیدا که مدیرعامل یک سازمان غیر دولتی کودک و خانواده است و از سال ۱۳۷۹ در محلات جنوبی شهر قزوین کارگاه های مختلف آموزشی در مساجد برگزار کرده، تعریف می کند: «در یکی از کارگاه های ارتباط موثر، دختری به اسم کبری که از لحاظ جسمی وضعیت خوبی نداشت و با اینکه سی ساله بود به نظر ۱۱ یا ۱۲ ساله می آمد، آمد طرف من و گفت می توانم با شما به طور شخصی صحبت کنم، گفتم چرا نمی توانی و پرسیدم می خواهی بیرون قرار بگذاریم که گفت خانواده اش نمی گذارند هیچ جایی غیر از مسجد برود. کارگاه که تمام شد، او گفت که من بکارت را از دست داده ام.»

آیدا می گوید: «این مساله برای او خیلی سخت بود و اصلا نمی توانست هضمش کند و شروع کرد به گریه کردن و توضیح دادن درباره خانواده اش و متوجه شدم که به علت ضعف های جسمی که دارد خانواده اش به چشم یک دختر عقب افتاده به او نگاه می کنند.»

کبری سرگذشتش را چنین بازگو کرده است: «یکی از دایی هایم که متاهل است و کارش فروش مواد مخدر است، از بچگی من را لمس می کرد، تا اینکه چند وقت پیش که موقعیت برایش پیش آمد، آمد طرفم و لباس هایم را درآورد اما کار خاصی نکرد. ولی دفعه دوم که چند روز پس از آن ماجرا بود، به من تجاوز کرد. همیشه فکر می کنم این سرنوشت شوم من بود که آن لحظه خانه خالی شد و گرنه در خانه ما هیچ وقت جای سوزن انداختن نیست. می خواستم گریه کنم، جیغ بزنم ولی می ترسیدم کسی بیاید و هر دو مان را بکشد.»

آیدا توضیح می دهد که چند وقت بعد، دایی کبری بخاطر فروش مواد زندانی شد و به نظر می رسید لااقل برای مدتی نمی تواند به رفتار خود ادامه دهد، «ولی به هر حال کبری احساس گناه و وحشتناکی داشت. در مقابل پیشنهاد ترمیم بکارت هم می گفت که هیچ بهانه ای برای از خانه خارج شدن یا استراحت کردن در خانه ندارد و در نهایت گفت به جای ترمیم بکارت تصمیم دارد که اصلا هیچ وقت ازدواج نکند.»

بهای سلب آزادی

سمیه، یکی از دوستان نزدیک الهه، دختر ۲۸ ساله ای

که دو سال پیش سقط جنین و ترمیم بکارت را تجربه کرده است، می گوید: «بعد از عمل ترمیم بکارت الهه، آرمن آمده بود و نوازشش می کرد. شاید یکی از مسائلی هم که باعث شد الهه با این قضیه خیلی راحت کنار بیاید، نوع برخورد شریک جنسی اش بود. یعنی الهه در رابطه با او خودش را قربانی نمی دید.»

سمیه توضیح می دهد که الهه و آرمن پنج سال بود که با هم رابطه داشتند: «الهه از یک خانواده مذهبی مسلمان و آرمن، از خانواده یک کشیش مسیحی بود که مسلمان شدن اعضای خانواده برایشان تابو محسوب می شود. برای همین اصلا امکان ازدواج نداشتند.»

او تعریف می کند: «با باردار شدن الهه، آرمن خیلی تلاش کرد تا توانست دکتر مطمئنی پیدا کند تا الهه بتواند هم بچه اش را سقط کند و هم با ترمیم بکارت به حالت اولیه برگردد و بعد گفت برو ازدواج کن. حالا هر دو شان ازدواج کرده اند.»

سمیه می گوید «به هر حال الهه بخاطر شرایط خانوادگی اش مجبور به ترمیم بکارت بود» و ادامه می دهد: «وگرنه خودش چون ارتباطش عاشقانه بود، عشق را پشتوانه می دانست و هیچ وقت حس گناه نداشت. حالا هم خیلی زندگی خوبی دارد. اصلا به آن ماجرا به چشم شکست نگاه نمی کند، فقط افسوس می خورد که نتوانسته با آرمن زندگی کند.»

سمیه که مجرد و مترجم یک شرکت خصوصی است اعتقاد دارد: «باید کم کم همه بپذیرند که اگر رابطه جنسی بین دو نفر ایجاد می شود یک اتفاق خیلی طبیعی است و دلیلی ندارد که یک طرف قضیه بخواهد برود جراحی کند تا مبادا کسی بفهمد و شانس های ازدواجش را از دست بدهد.»

او می گوید: «شاید کم کم این فرهنگ جا بیفتد. الان خیلی از پسرها هستند طرف دختری که تجربه جنسی ندارد نمی روند با این عنوان که این دختر «بیوگلابی» است. یعنی «پیه» است و هیچ چیز سرش نمی شود و نمی تواند شریک جنسی خوبی محسوب شود.»

لاله دختر دیگری است به سن و سال الهه که با دوست خود رابطه جنسی دارد اما می گوید: «هیچ وقت به ترمیم بکارت فکر هم نمی کنم.» می خندد و می پرسد: «بدوزیم؟ این می شود بکارت؟» و سوال می کند: «اصلا برای چه بکارت؟ من چند وقت دیگر سی ساله می شوم، مگر بچه ام که جامعه بخواهد جای من تصمیم بگیرد؟»

البته لاله انکار نمی کند که تا به حال بارها از طرف خانواده اش تهدید شده است که باید با آنها به پزشک زنان برود و تست سلامت بکارت بدهد: «اما به نظرم همه چیز بیشتر به دیدگاه خود آدم برمی گردد. به اینکه

اعتقاد داریم حفظ حریم شخصی مان ارزش مقاومت دارد یا نه. اگر اعتقاد داریم، پس باید مقاومت کنیم. نمی شود یک جایی آزاد رفتار کرد، بعد فردایش رفت ماله کشید.»

او اعتقاد دارد: «ترمیم بکارت نمونه خوبی است که نشان می دهد سلب آزادی یک فرد چه زن چه مرد در نهایت به ضرر خود کسانی که با انواع روش ها آزادی را سلب کرده اند تمام می شود. اگر آزاد بودیم هر کسی جفت خودش را پیدا می کرد، نه اینکه یک نفر که می خواهد زنش باکره باشد، با یک زن ترمیم بکارت کرده طرف باشد.»

به خاطر یک مشت دلار؟

تاثر بهارک در مقابل این سوال که «آیا فکر نمی کند در واقع با ترمیم بکارت به همسر آینده اش دارد دروغ می گوید» در لحش آشکار می شود: «خیلی انجام دادن ترمیم بکارت برایم سخت بود. در حد یک ضربه بود. افسردگی گرفته بودم و احساس می کردم از پسرهای منزجر شده ام. برای همین شاید لذت هم ببرم از دروغی که به آن ها می گویم. شاید هم اصلا برایم مهم نباشد دروغ به حساب بیاید.»

لیلا هم با لحظه ای تامل می پذیرد که «مسلم است که ترمیم بکارت یعنی دروغ، ولی علت این دروغ من نیست، علت این دروغ فشارهای فرهنگی اجتماعی مان است.»

او با این توضیح که در جامعه مان هیچ مردی پیدا نمی شود که باکره نبودن زن را بپذیرد، پیشاپیش خود را برتره می داند و می گوید: «اگر هم پیدا شود به عنوان اینکه زن هم مثل او آزاد است به آن نگاه نمی کند. این را وسیله ای می کند برای تحقیر و سرکوفت دایمی زن. انگار که لطف کرده و با او ازدواج کرده است.»

اما شهره، کارشناس ارشد مامایی که در مطبش ترمیم بکارت را برای مراجعان انجام می دهد، اعتقاد دارد: «خیلی از دخترها از باکره بودن به عنوان پوئن استفاده می کنند تا ازدواجی با شرایط بهتر داشته باشند؛ نه اینکه همسر کسی شوند که به آزادی شان احترام می گذارد ولی وضع مناسب مادی ندارد و معمولی است.»

شهره با تأکید بر اینکه «مردها هم خودشان باید کمی فکر کنند»، توضیح می دهد: «مردها دوست دخترهایشان را می برند که این عمل را انجام دهد. اما باز هم از همسر آینده شان توقع دارند که باکره باشد. یک لحظه هم حتی فکر نمی کنند که ممکن است او هم دروغ بگوید. شاید هم ترجیح می دهند دروغ بشنوند و از شنیدنش هم لذت می برند.»

020 7 60 44 266

تلفن جدید

P.O.Box 2821

LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

Fax: 020 7624 1306

Email: rangarang_London@hotmail.com

(زیر نظر شورای نویسندگان)

رنگارنگ هر ماه منتشر می

شود



ایرانیان موفق و سرشناس

امروز در سراسر جهان به هر منبع خبری اختصاصی مراجعه می کنیم که مربوط به کلیه پدیده های جهانی است به نامهایی از ایرانیانی برمی خوریم که توانسته اند در همه زمینه های مهم و مطرح جهانی خود را پر آوازه سازند بسیاری از این افراد از ایران به خارج کوچ کرده اند و گروهی در خارج از کشور از خانواده ای ایرانی متولد شده اند و آنچه مهم است موفقیت و پیروزیهای چشمگیر اینان در عرصه های جهانی است

مجله رنگارنگ چون همیشه پیشگام و فعال در معرفی این چهره هاست و طی بیست سال گذشته صدها چهره را شاخص یافته و به جامعه ایرانیان معرفی کرده است که در این شماره هم به معرفی چهره هایی در موقعیت های مختلف پرداخته ایم و سعی خواهیم کرد کماکان در هر شماره چهره های دیگری را نیز معرفی کنیم و از همه خوانندگان رنگارنگ در سراسر اروپا و آمریکا هم می خواهیم چنانچه اطلاعاتی در باره چنین افراد شایسته و موفق دارند به ما اطلاع دهند

بیمارستانها و ارایه دقیقترین کمکهای امدادی فاصله چندانی ندارد، او امیدوار است که آن را تا دو سال آینده برای ورود به بیمارستانها آماده کند.

این روبات جدید برای معادن و بخش کشاورزی نیز بسیار مورد توجه است. از آن حتی می توان در معادن اورانیوم و الماس نیز استفاده کرد. در کل می توان گفت امکان استفاده از این روبات در نواحی که نیروهای انسانی ممکن است در معرض خطر باشند قابل توجه است.

وی که هم اینک در دپارتمان مهندسی دانشگاه ساسکاچیوان کانادا فعالیت دارد ابراز امیدواری کرد که با دریافت کمکهای مالی بیشتر از سوی دولت کانادا گامهای جدیدتری در این عرصه از فناوریهای نوین بردارد.

دکتر رضا فتوحی نزدیک به ۱۸ سال است که در کانادا اقامت دارد. وی مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشته مهندسی مکانیک از دانشگاه علم و صنعت تهران گرفته و پس از سفر به کانادا مجدداً مدرک کارشناسی ارشد و دکتری خود را در همین رشته اخذ کرده و هم اکنون ۹ سال است که به عنوان استاد دانشگاه مشغول به فعالیت است

مصطفوی که در ایران چشم به جهان گشوده است، دیپلم خود را در رشته معماری در سال ۱۹۷۶ اخذ کرد. وی سپس به دانشگاه اسکس رفته و از سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ به مطالعاتی درخصوص تاریخ شهرنشینی پرداخت و در حد فاصل ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴ نیز در دانشگاه کمبریج حضور داشت. وی در ادامه به تدریس در مدرسه طراحی پنسیلوانیا مشغول شده و در ادامه با حضور در دانشگاه هاروارد به عنوان استادی برجسته به ادامه تدریس پرداخت



ساخت روبات پرستار دکتر رضا فتوحی استاد ایرانی دانشگاه ساسکاچیوان کانادا تحولی نوین در روباتهای امدادگر ایجاد کرده است. روبات جدید وی تا ورود به



رئیس دانشگاه هاروارد از انتصاب **پروفسور محسن مصطفوی** به عنوان رئیس جدید دانشکده طراحی این دانشگاه معتبر خبر داد.

دانشگاه هاروارد از پروفسور محسن مصطفوی به عنوان چهره ای برجسته، کامل و رهبری علمی و آکادمیک، طراح، معمار و پژوهشگر یاد کرد.

مصطفوی اخیراً رئیس دانشکده کالج معماری، هنر و طراحی دانشگاه کورنل آمریکا بوده است. وی پیش از این نیز به مدت ۹ سال ریاست انجمن مدرسه معماری در لندن را بر عهده داشته است. این مدرسه یکی از برجسته ترین مدارس طراحی اروپا محسوب می شود.

مصطفوی در منصب قبلی خود یعنی ریاست دانشکده کالج معماری، هنر و طراحی دانشگاه کورنل از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷، وظیفه هدایت بیش از ۱۰۰ عضو هیات علمی و بالغ بر ۸۰۰ دانشجوی دوره کارشناسی از بیش از ۳۰ کشور جهان را بر عهده داشته است.

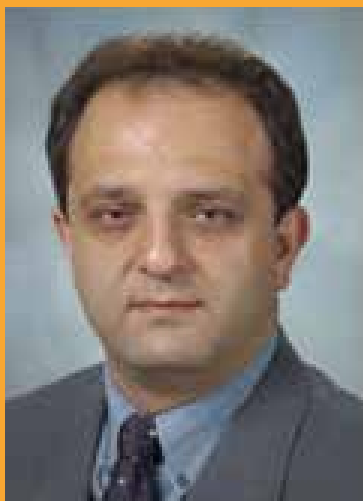


دهد که در عین عدم وجود هیچ گونه کربوهیدرات در آن هر گرم آن معادل ۲ کیلوگرم شکر شیرینی دارد! اکنون شرکتی در آمریکا بر آن شده است تا این دستاورد آزمایشگاهی را به کارخانه و تاسیسات صنعتی برده و در آنجا آن را به تولید انبوه برساند



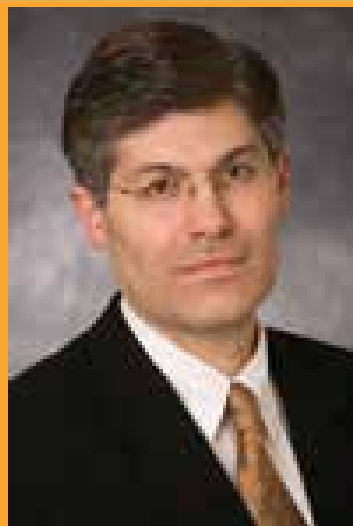
پروفسور علیرضا تورانی راد از دانشگاه اکلند نیوزلند و استاد برتر علوم اقتصاد به یکی از بزرگترین جوایز اقتصادی دنیا دست یافت
این استاد ایرانی با ارایه مقاله ای درخصوص سرمایه اخلاقی استرالیا به دریافت جایزه و نشان ویژه تحقیقات نظارت، پایداری و محیطی در Awards Sustainability Australian مفتخر گردید

تنها در یک چرخه درمان ۲۸ روزه با توقف رشد تومورهای سرطانی امکان نجات بیمار را فراهم می آورد.
به گفته دکتر راوندی کاشانی چرخه کامل درمان با استفاده از این داروی جدید ۲۸ روز خواهد بود که طی آن در روزهای نخست، هشتم و پانزدهم دوره درمان به صورت تزریق درون وریدی به بیمار داده می شود.



دکتر راوندی کاشانی که تالیفات و تحقیقات وسیعی در زمینه سرطان خون انجام داده است پستهای مهم مدیریتی و تحقیقاتی همچون مدیریت برنامه سرطان خون دانشگاه الینویز در شیکاگو را نیز در پرونده خود دارد

دکتر فریبا اسدی پروتزر متولد اراک بوده و پس از اخذ مدرک دیپلم از این شهر راهی آمریکا شده تا در دانشگاه ویسکونسن ادامه تحصیل دهد. وی در این دانشگاه در رشته بیوشیمی مشغول به تحصیل شده و مدرک دکتری خود را نیز در رشته بیوفیزیک از دانشکده پزشکی این دانشگاه اخذ کرده است.
دکتر اسدی عضو دپارتمان زیست شیمی دانشگاه ویسکانسن آمریکا بوده و افتخاراتی نظیر عضویت در انجمن نشان ملی کلید طلایی آمریکا و چند انجمن مهم علمی و تحقیقاتی را در پرونده خود داشته و چندین پژوهش و دستاورد در خصوص Brazzein نیز به نام خود ثبت کرده است
این پروتئین آنجا اهمیت خود را نشان می



دکتر افشین دولتی در مطالعات سرطان شناسی به عنوان نخستین رئیس کرسی سرطان ریه دانشگاه بیمارستانهای کیولند آمریکا برگزیده شد.
دکتر افشین دولتی محقق ایرانی مرکز سرطان شناسی ایرلند دانشگاه بیمارستانهای کیولند در آمریکا که پیش از این نیز به عنوان یکی از محققان اصلی برنامه توسعه درمان شناسی در آمریکا فعالیت داشته است

این محقق ایرانی هم اکنون بر روی آزمایش و تولید داروهای نوین برای مقابله و درمان این سرطان فعالیت می کند.

دکتر دولتی در ماههای اخیر عامل زیستی منحصر بفردی را کشف کرده است که با استفاده از آن امکان پیش بینی ادامه حیات بیماران مبتلا به سطح پیشرفته سرطان ریه و واکنش بیماران به درمان ممکن می شود.

وی دریافته است بیمارانی که سطح پایینی از عامل زیستی دارند، شانس بیشتری برای ادامه حیات داشته و در عین حال واکنش امیدوارکننده تری به شیمی درمانی خواهند داشت

دانش بشری در خصوص درمان سرطان خون مغز استخوان به خصوص در مراحل پیشرفته حرف چندان برای گفتن ندارد اما **دکتر فرهاد راوندی کاشانی** دانشیار ایرانی دپارتمان سرطان خون دانشگاه تگزاس آمریکا دارویی منحصر بفردی را ارایه کرده است که

درخشش حنا مدلینگ در اروپا

دنیای مد برای جوانان جاذبه و کششی فوق العاده دارد

در دنیای مد ثروت، شهرت و محبوبیت برای ستارگان آن وجود دارد

پس از ۳۰ سال کوچ اجباری میلیون‌ها ایرانی به خارج از کشورشان که نسل دومی رشد کرده و از سایه پدر و مادرهای فراری خود دور شده اند به تدریج در کشورهایی که زندگی می کنند استعداد، نبوغ و علائق خود را نشان می دهند در سینما؛ تئاتر؛ موزیک؛ ورزش؛ اقتصاد؛ علم و دانش و مد شاهد حضور نسل دوم ایرانی هستیم که پیشرو و راه گشای نسلهای آینده میشود این نسل را باید اعتباری دیگر بخشید زیرا اینان درهای بسته و تعصبات خشک و استدلال های کهنه را شکسته اند و در دهکده متمدن جهانی هم طراز و هم دوش هم نسل های خود گام برداشته اند

چنانچه شما هم دلتان می خواهد در این دنیای جذاب شرکت کنید می توانید شانس خود را آزمایش کنید و با دفتر آژانس مدلینگ حنا تماس بگیرید



0207 60 44 266

hannah modeling



Photos by Max

Good News for those who want to be a Model

Today, the world of fashion is even more active than cinema and music. In this world where the term of the appearance of the models on the stage is short, the Iranian girls have been able to find a special place for themselves. Yasamin Parvaneh, one of the most expensive models who is married to famous singer Lee penn is one of the pioneers. Behnaz Sarrafpour is a great designer competing with the world's greatest artists. We are also witnessing the presence of the Iranian youth generation in the world of fashion whose biographies and photos are found in different accredited magazines.

Do you know the world of fashion?

These days the fashion market is getting warmer day by day. Over hundred years the world of fashion has created a great amount of profit for the market as well as the designers and producers. Both the supplier and the consumer have been benefited.

Designers and producers equally need advertising to introduce and sell their products. On the other hand consumers need to know as much about the new products and designs for best value of their money. Consumers will be able to choose the best for their taste. Advertisement in a professional and suitable way can introduce new ideas and designs to the consumer. Advertising goods such as cosmetics, clothings, jewelleries, bags and shoes according to the latest designs and trend of the society can be so useful in

giving the society information on the best and latest fashion. Iranian artists along with other world class designers have a big share in presenting new ideas, thoughts and designs to the world.

Rangarang is the pioneer of a new movement in the Iranian society for promotion of new fashions. All Iranian designers and producers of cosmetic material, clothing and jewelleries are invited to take part in this movement and send us their ideas, suggestions and thoughts. All interested Iranian young girls and boys who categorize themselves as under are also invited to contact us for tests and photos for the archive of the magazine.

HANAA MODELING has registered the first certified persian modeling agency in England.

Those interested may contact us on **02076044266** for more information.



Photos by Max

شرکت پخش ایران

www. p-iran.de

در صد متری ایستگاه مرکزی راه آهن فرانکفورت

مرکز پخش محصولات غذایی مہرام ، زیبا و برنج با سماتی لامسی
مرکز فروش بزرگترین مجموعه کتابهای فارسی چاپ ایران و خارج از کشور

نقل و انتقالات ارزی آریا

شعبه فرانکفورت

دریافت و ارسال حواله‌های ارزی شما در کوتاهترین مدت به اکثر نقاط دنیا

**Baseler Str. 48
60329 Frankfurt**

**Tel. 069 - 24 24 80 01
Fax 069 - 24 24 80 02**

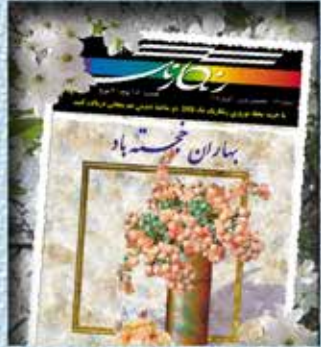
E-Mail : info@p-iran.de

PERSIAN Stars
entertainment

Info: 0177-58 58 580

www.persianstars.de

با بهترین دی جی ها و گروه های موزیک
برای جشنهای بیاد ماندنی شما
(جشن عروسی، نامزدی، تولد و ...) در سراسر اروپا
با سیستمهای کامل نور و صدا



سفری با هزاران بال

سالها حضور صادقانه بوده که ثمره آن در محبت و همیاری یاران ماست

بسیاری از کسبه و اهل کار و تجارت، دادن آگهی های خود را بهانه ای کرده اند تا مدد رسان این مسیر مردمی باشند و مجله رنگارنگ شناسنامه و هویت ایرانیان باشد

بسیاری از دوستان و یاران تلاش و کوشش می کنند تا کمکی در راه توزیع و پخش؛ گرفتن آگهی، ارسال مطالب اختصاصی، افزایش مشترکین مجله باشند که چنانچه در ازای فعالیتهاشان دستمزدی باید پرداخت میشود حساب بانکی چند رقمی هر ماهه می طلبد ولی سرمایه های معنوی و عاطفی و مسئولیت پذیری یاران باعث شده است هر شماره مجله رنگارنگ پر بارتر باشد

از این پس DVD تصویری هم به دست شما می رسد سربلند و مغرورم که هرگز دیناری پول کثیف رژیم اسلامی را نزدیک خود راه نداده ایم

با سازمان ها و تشکیلات سیاسی و غیره هرگز زد و بندی مالی نداشته ایم و هر چه بوده از راه تبلیغات و فروش مجله بوده است و کمبودهایش را هم از مایه جان تامین کرده ایم و نتیجه آن چنین میشود که هر ماهه متجاوز از هزاران کیلومتر را شهر به شهر و مغازه به مغازه در کشورهای مختلف سر می زنیم.

هموطنانمان هم با آغوش باز پذیرای ما هستند و بخوبی می بینند که با همین حداقل های دریافتی از فروش مجله و آگهی در مجله، هزینه های مجله را تامین می کنیم.

نباید فراموش کرد ایرانیان در شناخت مسائل اجتماعی دیدی حرفه ای و کارشناسانه دارند و مسلما ما را از خودشان دانسته اند که این چنین ما را پذیرفته اند

کم خورده ایم و راحت خوابیده ایم و سالم حرکت کرده ایم تا حرفهای مملو از عقده و حسادت اندک افرادی باد هوا باشد. روی بر بال هزاران پر محبت یاران و دوستان خود در پرواز هستیم که از همه آنان صمیمانه سپاسگذاریم و ممنون هستیم.

استادیوم ها هزاران انسان را عاشق تر حس کردم فلسفه توپ گرد و مکتب و شاید مذهب فوتبال برایم شناخته شده که نتیجه برد و باخت سطح و روبنای ظاهری قضیه است. آموختم که شکست پایان راه نیست پیروزی تلاش و کوشش و زحمات فراوان می طلبد و امروز که سالها گذشته است و من هم چون بسیاری از چهره های ورزشی خارج نشین بدون خداحافظی خانه نشین شدم ولی فلسفه و روح ورزش فوتبال را هر لحظه با خودم دارم.

پیش از ظرفیت چندین نفر سخت کار می کنم چون عادت به تلاش دارم از تفکرات و اندیشه ها و نوآوری استفاده می کنم مانند تاکتیکهای متنوع در یک بازی فوتبال

از شکست و گل خوردن نمی هراسم چون فردای پیروزی هم خواهد بود.

هر آنچه از درون مجله درآمد نامیده میشود خرج بهتر و کامل تر شدن خودش میشود و چون خودم خرج اضافی ندارم و نه به بودجه ای برای تامین تریاک نیاز دارم و نه اهل کازینو هستم. مشروب نمی خورم سیگار نمی کشم هزینه بسترهای آلوده را ندارم به وعده ای غذا در روز کلاهمان را هم به هوا می اندازیم

مسلمانا اینها دلیل رفع همه مشکلات نیست ولی وقتی اینگونه زیستی و مهم تر از همه زیر و رو نکشیدی و سالها یک راه و یک حرف را دنبال کردی طبیعی است که اعتقاد؛ حمایت و همکاری بسیاری را خواهی یافت که به این باور رسیده اند که سرشان کلاه نمی گذاری؛ سوء استفاده ای در کار نیست هر چند اختلاف سلیقه باشد.

سرمایه اصلی که باعث میشود رنگارنگ هر شماره پر بارتر و از نوروز با یک همراه جذاب و دیدنی بنام مجله تصویری DVD به منازل شما بیاید محصول

۵ هزار کیلومتر، شهر به شهر، مغازه به مغازه و سوغاتی بنام رنگارنگ و پاسخی ساده و صمیمی به سوالاتی پنهانی و

چگونه ممکن است مجله ای به این زیبایی و کیفیت و گران سالها منتشر شود و دوام بیاورد؟

مگر ممکن است که با مجله رنگارنگ یک DVD با مجموعه ای پر هزینه هم اضافه گردد؟

غیر ممکن است کاسه ای زیر نیم کاسه نباشد پولهای زیر میزی مجاهدین در کار است! از دفتر شاهزاده می گیرند!

سوالات اینگونه در طول عمر متجاوز از ۲۰ ساله رنگارنگ همیشه بوده و هر زمان بشکلی مطرح شده است.

من می نویسم تا مخاطبان جدید مجله رنگارنگ بیشتر و بهتر بدانند که با چه نشریه ای آشنا شده اند و چه تفکر یا تفکراتی آنان را اداره می کند

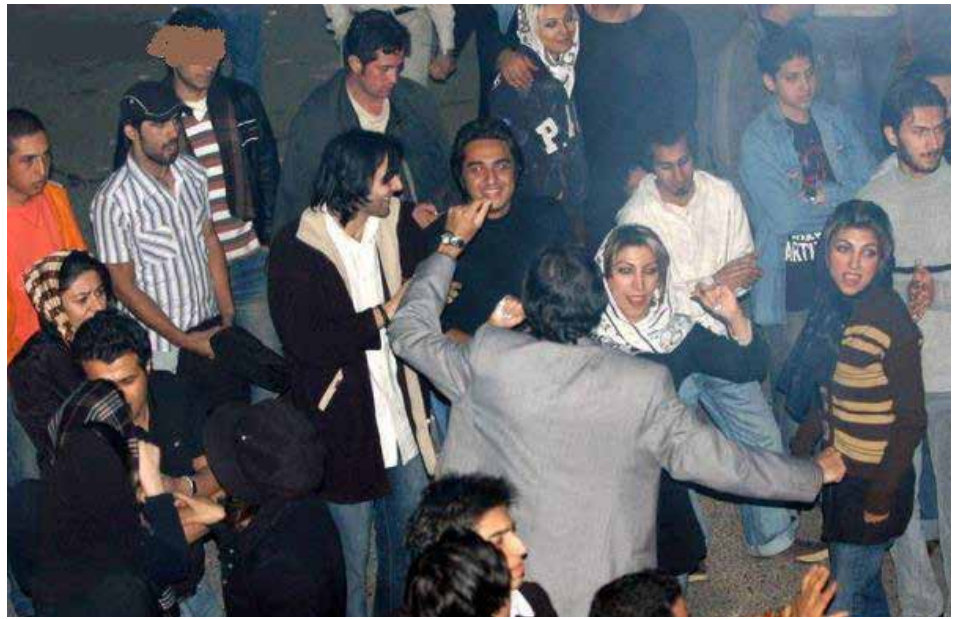
من محمود سرابی هستم در محله فقیر و پر جمعیت نظام آباد متولد شده ام. در اتاقی محقر با پدر و مادر بزرگی زندگی کرده ام.

چون همه بچه های کم بضاعت تفریح و عشق مان توپ پلاستیکی ۲ ریالی و چند آجر بجای دروازه بوده و فوتبال بازی کرده ایم ولی همین توپ ارزان پلاستیکی که هر از گاهی هم دچار خشم همسایگان و اهالی محل میشد و چاقویی آن را می شکافت و همان چند پاره آجر درسهایی به ما آموخت که امروز ثرات آن لحظه، لحظه در زندگی من تاثیر گذار است

همان فوتبال ساده و بی غل و غش به ما درس احترام به پیشکسوت؛ حس همکاری و روح تیمی را آموخت.

گذشت و فداکاری را یاد گرفتیم و به تدریج که بزرگتر شدم و لباس باشگاهی پوشیدم و گرداگرد

حجاب دریده (جنگ مو و شلاق)



مقاوم تر و مبارزتر در میدان مقابل رژیم بی رحم ایستادند

رژیم فساد پرور ملایان که زن را چون مطاعی بی ارزش و کم اعتبار می داند ۳۰ سال است مقابل همین زنان زانو زده است

شلاق : زندان: و اعدام هرگز نتوانست وحشتی در دل زنان ایران بوجود بیاورد . شیرزنان سرزمین گرد آفریده در هر فرصتی سیلی محکمی بر چهره عبوس رژیم و سردمداران ضد ایرانی زده اند و با نشان دادن هر روزه اعتراضات خود از رژیم مترسکی شکستنی ساخته اند که نشان دهند برای حضور در میدان مبارزه ابزار

جنگ زن ایرانی با حکومت مذهبی عرب نژاد

۳۰ سال زن ایرانی در برابر حکومت مذهبی عرب نژاد در ایران مبارزه کرده است

تاریخ سی ساله اخیر نشان داد که زن ایرانی با همه قوانین ضد بشری و ضد آزادی حکومت مردان بی خدای جمهوری اسلامی میدان مبارزه را خالی نخواهد کرد

زنان ایرانی ثابت کردند که شهادت : جرئت : شجاعت و پایبندی به اصول و حقانیت انسانی به جنسیت ارتباطی ندارد و چه بسا زنان بسیار

شخصیتی : روانی نقش بزرگی ایفا می کند و زنان ایران شخصیت و تاثیر حضور خود را بر حکومت مردان خمیل کرده اند
تصاویری که می بینید نمونه های کوچکی است از این دهان کجی به حکومتی که به زنان چنگ و دندان نشان می دهد
اینجا ایران است و زنان ایرانی در ملاء عام به مناسبتهاهای ملی خود چنگ بر چهره رژیم

بقالی مش قاسم

در قلب فرانکفورت

صد متری ایستگاه
مرکزی راه آهن



Dusseldorfer Str. 12 , 60329 Frankfurt

Tel & Fax: +49 (0) 69 / 52 27 62



۱۰ بازیکن پردرآمد فوتبال جهان

تیم ملی فوتبال انگلیس با چهارده میلیون و دویست هزار یورو در جایگاه دوم قرار گرفت.

رده بندی بازیکنان بر اساس درآمد سالیانه به شرح زیر است :

- ۱- دیوید بکهام (سی و یک میلیون یورو)
 - ۲- رونالدینیو (بیست و چهار میلیون و یکصد هزار یورو)
 - ۳- لیونل مسی (بیست و سه میلیون یورو)
 - ۴- کریستیانو رونالدو (نوزده میلیون و پانصد هزار یورو)
 - ۵- تیری هانری (شانزده میلیون و هشتصد هزار یورو)
 - ۶- جان تری انگلیسی (سیزده میلیون و نهصد هزار یورو)
 - ۷- میثائیل بالاک المانی (سیزده میلیون و هشتصد هزار یورو)
 - ۸- رونالدو برزیلی (سیزده میلیون و چهارصد هزار یورو)
 - ۹- کاکا برزیلی (دوازده میلیون و نهصد هزار یورو)
 - ۱۰- استیون جرارد انگلیسی (یازده میلیون و هشتصد هزار یورو)
- رده بندی مربیان بر اساس درآمد به شرح زیر است :
- ۱- خوزه مورینیو پرتغالی (بیست و نه میلیون یورو)
 - ۲- فابیو کاپلو ایتالیایی (چهارده میلیون و دویست هزار یورو)
 - ۳- سر الکس فرگوسن اسکاتلندی (هفت میلیون و چهارصد هزار یورو)
 - ۴- خواندی راموس اسپانیایی (هفت میلیون و سیصد هزار یورو)
 - ۵- اسون گوران اریکسون سوئدی (هفت میلیون و یکصد هزار یورو)
 - ۶- آرسن ونگر فرانسوی (شش میلیون و چهارصد هزار یورو)



به گزارش مجله «فرانس فوتبال» : « دیوید بکهام سی و دو ساله ، بازیکن تیم فوتبال لس آنجلس گالاکسی آمریکا با درآمد سالانه سی و یک میلیون یورو در صدر لیست پردرآمد ترین بازیکنان جهان قرار گرفت و پس از آن رونالدینیو برزیلی بازیکن تیم فوتبال بارسلونا اسپانیا با بیست و چهار میلیون یورو در رده دوم قرار گرفت.»

لیونل مسی ارژانتینی نیز با بیست و سه میلیون یورو و کریستیانو رونالدو پرتغالی بازیکن تیم فوتبال منچستر یونایتد با نوزده میلیون و پانصد هزار یورو در رده های سوم و چهارم قرار گرفتند.

در خصوص مربیان نیز خوزه مورینیو سرمربی سابق تیم فوتبال چلسی و برغم اینکه پس از استعفا از سمت پیشین خود هنوز هیچ مسئولیتی را عهده دار نشده است با درآمدی نزدیک به بیست و نه میلیون یورو پردرآمدترین مربی فوتبال لقب گرفت و پس از آن فابیو کاپلو سرمربی



- یورو)
- ۷- مارتین یول هلندی (پنج میلیون و هشتصد هزار یورو)
 - ۸- پینسته دل بولسکه اسپانیایی (پنج میلیون و دویست هزار یورو)
 - ۹- روبرتو مانچینی ایتالیایی (پنج میلیون یورو)
 - ۱۰- فرانک ریکارد هلندی (چهار میلیون و هشتصد هزار یورو)



سوپر پارس

نماینده محصولات غذایی انجمن

ارایه انواع و اقسام مواد غذایی ایرانی،



خشکبار، شیرینی های خشک و تر، سبزیجات، کنسروجات، ادویه جات، سی دی و دی وی و کتابهای ایرانی

BORNHEIMER STR. 88 53111- BONN

TEL. 228 721 58 57 - 58

ثروتمندترین ستارگان زن دنیا

این خواننده ۴۹ ساله متاهل که سه فرزند دارد مقام سوم را در بین زنان ثروتمند به خود اختصاص داده است ارزش دارایی او ۵۲۳ میلیون دلار می باشد

سلن دیون



و اما خواننده معروف فیلم تایتانیک که متاهل و دارای یک فرزند است در سن ۳۸ سالگی دارایی به ارزش خالص ۲۵۰ میلیون دلار دارد



و طلاق گرفته است و دارای سه فرزند و هم اکنون ۴۳ سال دارد

مدونا



آیا می دانید ثروتمند ترین زنان دنیا چه کسانی هستند و ثروت آنها چقدر است ؟ به نظر شما شغل آنها چیست ؟ ما آنها را به شما معرفی می کنیم و به وضعیت تاهل و تعداد فرزندان و شغل آنها نیز اشاره می نمائیم

ایرا ونیفری



اولین زن ثروتمند جهان که ارزش خالص دارایی او ۱/۵ میلیارد دلار می باشد او ۵۲ سال دارد و مجرد است ضمناً او یکی از موفق ترین مجریان تلویزیونی است

جی . ک . رولینگ

خالص دارایی این نویسنده که خالق داستانهای هری پاتر می باشد یک میلیارد دلار است او یک بار ازدواج کرده

برای آنان که به دنبال

صدایی خاطره انگیز هستند

محمود گنجاپور در ۴ آلبوم زیبا و شنیدنی شما را به دنیای ترانه های مردمی و کوچه و بازار می برد



آلبوم های محمود گنجاپور را در سراسر اروپا از مراکز فروش ایرانی با قیمت هر سی دی ۴ یورو تهیه بفرمائید

با درود فراوان به تمام هموطنان عزیز در سراسر گیتی با احترام محمود گنجاپور



این خواننده مجرد با اینکه مقام پنجم را به خود اختصاص داده ولی جزو جوانان مجرد ثروتمند است و خالص دارایی اش ۲۲۵ میلیون دلار ارزش دارد



جانث جکسون

او خواهر مایکل جکسون و جزو مشهورترین خوانندگان زن است جانث مجرد و ۴۰ سال دارد و ۱۵۰ میلیون دلار ارزش خالص دارایی اوست



مقام نهم از آن یک هنرپیشه سینما و تلویزیون است که ۳۷ سال و مجرد بوده و ارزش خالص دارایی او ۱۱۰ میلیون دلار است



برتینی اسپیرز

این خواننده معروف مطلقه دارای دو فرزند می باشد او ۲۵ ساله و ۱۰۰ میلیون دلار ارزش خالص دارایی اوست



جولیا رابرتس

هفتمین زن ثروتمند جهان و اولین هنرپیشه ثروتمند زن ۳۹ ساله متاهل و دارای ۲ فرزند می باشد ارزش خالص دارایی او ۱۴۰ میلیون دلار می باشد

جنیفر لویز



دارایی این هنرپیشه و خواننده بصورت خالص ۱۱۰ میلیون دلار است او ۳۸ ساله ، متاهل و دارای ۲ فرزند می باشد

باور کنید حقیقت دارد

مجله رنگارنگ به همراه دی وی دی ۲ ساعته تنها دو یورو معادل یک و نیم پوند



با مدیریت ابراهیم سلطانی

Meisterbetrieb
EHT
Ebi's Haustechnik

خدمات صنعتی و تأسیساتی
Sanitär Heizung Dienstleistung

متخصص کار آزموده با مجوز تأیید گاز از آلمان خدمات زیر را به هموطنان عرضه می نماید:

- طرح و اجرا سرویس و لوازم بهداشتی و آبگرمکن های برقی و گازوئیلی و پکجهای گازی (شوفاژ طبقاتی)
- لوله کشی آب سرد ، گرم و گاز با تأیید شرکت گاز با استانداردهای DIN - DVGW
- مدرنیزه و تعویض کامل در حمام و آشپزخانه
- تعمیر و تعویض شیرآلات ظرفشویی و دستشویی
- رفع گرفتگی و ترکیدگی لوله های آب در اسرع وقت
- نصب پارکت لامینات ، کاغذ دیواری و PVC
- دارای مجوز قانونی گاز از شرکت GEW (Rhein Energie) با استاندارد TRGI

ارائه خدمات ما : در شهر کلن ، بن و حومه

Albermannstr. 56
51103 Köln
Mobil : 0162 - 9 84 73 08
Tel. : 0221 - 2 87 07 56
Fax : 0221 - 9 65 70 18
E-Mail : ebi_haustec@yahoo.de

بزرگترین راز بتهون بر ملا شد



دانست و دلش برای مادرش می سوخت که زن چنین مرد بداخلاق و بی فکری شده است

کنسرت های کودکانه

لودویگ ۸ سال داشت که به اجرای یک کنسرت پرداخت این کنسرت در ۲۶ مارس ۱۷۷۶ بود یوهان در آن زمان کودکش را شش ساله معرفی کرد

لودویگ سن واقعی خود را نمی دانست و این طور تصور می کرد که شناسنامه برادر بزرگش لودویگ ماریا که دو سال قبل از تولد او در اثر بیماری درگذشته بود برای او گذاشته اند و پدرش یک شناسنامه مخصوص لودویگ نگرفته بود

او در کنسرتها به خوبی استعدادهای خود را

آموزش پیانو را با او شروع کرد
جرالد وگلر دوست لودویگ همیشه از لودویگ چنین صحنه ای را به خاطر داشت که او روی یک صندلی بلند نشسته و زیر نظر پدر سخت گیر مشغول آموزش پیانو می باشد و اگر اشتباه می کرد تنبیه می شد.

لودویگ که در آنزمان پنج سال داشت در برابر تنبیه پدر به گریه می افتاد و این دوران از سخت ترین و تلخ ترین دوران زندگی اوست

پدر سعی داشت او را یک نابغه موسیقی کند و از این راه به امرار معاش بپردازد.

بالاخره کنسرتی ترتیب داد و در آن لودویگ مشغول نواختن پیانو شد او کودک با استعدادی بود و به دلیل سن کمش نمی توانست به خوبی هنر نمایی کند.

اما به هر حال این کودک پنج ساله نان آور خانواده شده بود یوهان پول هایی را که او در می آورد خرج خوشگذرانی خود می کرد.

مادر لودویگ از این وضعیت ناراضی بود و با یوهان به مخالفت پرداخت اما نمی توانست کاری بکند

او مریض احوال بود و با خیاطی و گلدوزی خرج خانه را در می آورد تا به کودک پنج ساله اش فشار کمتری وارد شود

به همین خاطر لودویگ وابستگی شدیدی به مادرش داشت او را دوست و حامی خود می

کودکی یک موسیقیدان

لودویگ بتهون در ۱۷ دسامبر ۱۷۷۰ در شهر بن یکی از شهرهای آلمان در یک خانه قدیمی چشم به جهان گشود خانواده او در اصل بلژیکی تبار بودند پدرش یوهان ون بتهون (۱۷۴۰-۱۷۹۲) یک خواننده و آهنگساز لایبالی بود که همیشه سعی داشت از راه های ساده و بی دردسر هزینه زندگی خود را تامین کند او در برابر کلن کار می کرد

در مقابل مادرش ماگدالنا کوپچ ون بتهون زنی آرام و فداکار بود و به فرزندانش عشق می ورزید خانواده بتهون پنج کودک داشتند که تنها سه پسر شانس زنده ماندن پیدا کردند لودویگ همواره در بازه زمان دقیق تولدش شک داشت او زمانی به دنیا آمد که والدینش در عزای برادرش لودوینگ ماریا بودند و بتهون این غم را تا آخر عمر در زندگی اش حس می کرد او متوجه شد که چقدر پدرش از مرگ فرزند ناراحت است و کوچکترین بازیگوشی از سوی او سبب برانگیختن خشم پدر میشد اما مادر مرتب داستان هایی از پدر بزرگش کپل میستر بیان می کرد تا در ذهن لودویگ جدیت و خشم بی مورد پدر کمرنگ شود

نخستین آموزش های موسیقی او از پنج سالگی آغاز شد پدر معتقد بود که او می تواند به سرعت در موسیقی شکوفا شود لذا



فروشگاه آنلاین کتاب سرا

تازه ترین کتابهای چاپ داخل و خارج کشور

Tel.: 0049 40 20 91 35 32

ketabsara@ketabsara.de

Wandsbeker Königstraße 3
22041 Hamburg

تایپ ، صفحه آرایی ، چاپ کتاب



نوشت و در آن خود را موسیقیدان معرفی کرد که در سکوت مطلق زندگی می کند و نمی تواند ساخته هایش را بشنود اما باز هم امید خود را از دست نداده است.

او در سال ۱۸۱۲ با گوته ملاقات کرد و آهنگ هایی برای اشعار این شاعر ساخت البته معتقد بود نتوانسته به خوبی اشعار گوته را درک کند و آهنگ مناسب بسازد

روز ۱۵ نوامبر ۱۸۱۵ برادر دوست داشتنی اش کارل از دنیا رفت و وصیت کرد که فرزندش تحت حضانت لودویگ باشد متأسفانه لودویگ به دلیل ناشنوایی نتوانست با برادر زاده اش ارتباط برقرار کند و از اینکه قدرت نگهداری برادرزاده اش را نداشت ناراحت بود

سالهای پایان عمر

روز به روز شدت ناشنوایی او افزوده میشد و همین مسئله او را عصبی تر می کرد و به دوستانش تا حد زیادی سوء ظن پیدا کرده بود. البته در سال ۱۸۱۵ به موفقیت های زیادی دست پیدا کرد اما از اینکه نمی توانست بشنود عصبی می شد

در سال ۱۸۲۳ در اوج ناشنوایی توانست سمفونی نهم کورال را بسازد

سمفونی نهم بتهوون از سال ۱۹۸۶ به عنوان سرود رسمی اتحادیه اروپا انتخاب شد

بتهوون در سال ۱۸۲۷ ناگهان بیمار شد و روز به روز حالش رو به وخامت رفت. یک سرماخوردگی سبب شدت بیماری او شد و بالاخره در ۲۶ مارس ۱۸۲۷ بیماری او را از پای درآورد و در بستر چشم از جهان فرو بست.

از بتهوون نامه ای بر جای مانده است که



یک حادثه ناگوار

او یک سال هیچ آهنگی نساخت . روزی دوستش را فرا خواند و در حالیکه صدایش از زمزمه ای گنگ و مبهم بلند تر می شد اعتراف کرد که ناشنوا شده است. او در ۳۳ سالگی کاملاً ناشنوا شد و نمی توانست ساخته های خود را بشنود و این مساله برای وی دردناک بود از سویی دیگر بدبین شده بود و با شک و دودلی با دوستانش رفتار می کرد

نخستین اپرای بتهوون

نخستین اثر بتهوون به نام فیدلیو با موفقیت روبرو شد . سمفونی چهارم و پنجم و ششم را هم در آن سال ساخت.

او در سال ۱۸۰۳ مقاله ای در باره زندگیش

نشان می داد

وقتی ۱۲ ساله بود به چنان موفقیتی دست یافت که معلمش در باره او گفت: اگر او چنین ادامه بدهد بی تردید موتزارت جدید خواهد بود کم کم او چون یک سرپرست خانه جای پدر را گرفت و نیازهای مالی خانه را تامین کرد و پدرش نیز به خوشگذرانی و لالایی گری خود مشغول بود و مسئولیتی در قبال خانواده به عهده نمی گرفت

لودویگ و پله های ترقی

لودویگ نزد هایدن رفت و به تحصیل موسیقی پرداخت و توانست به مجالس اشراف راه پیدا کند .

در سال ۱۷۹۴ زمانی که ۲۴ سال داشت پرنس لیخونسکی او را به قصرش برد . بتهوون دو سال نزد پرنس بود .

او در سسی سالگی عاشق دختری به نام جولیا خویجبار شد. بعد ها آهنگ سونات مهتاب را برای او ساخت.

لودویگ از مردانی بود که سعی در مخفی کردن احساسات خود داشت. او از آداب و رسوم درباری خوشش نمی آمد و زندگی بی آرایش و ساده را ترجیح می داد .

بتهوون اولین سمفونی اش را در سال ۱۸۰۰ کنسرت وین ارائه داد و مورد تشویق همه قرار گرفت تا آن زمان اکثر آهنگ های او تأثیر پذیر از آهنگهای موتزارت بود زیرا او مدتی شاگردی موتزارت را کرده بود و طبق روش استاد آهنگ می ساخت کم کم مستقل شد و بنا به ابداع و نوآوری خودش شروع به آهنگ سازی کرد و موفق شد

POWER MIX

پاور میکسی

پاتوق خوش خوراگان ایرانی در قلب شهر آخن

از پیتزاهای تاپ ایتالیایی تا ساندویچهای دیش ایرانی با بهترین

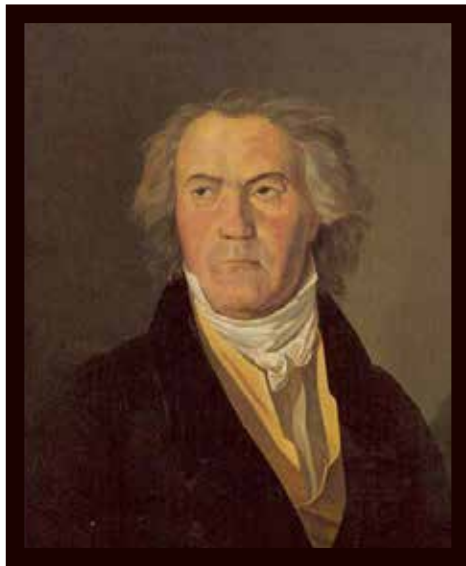
کیفیت و مناسب ترین قیمت در خدمت شماست

انواع آبمیوه های تازه و خوشمزه باب ذایقه ایرانی

Karlsgraben 8
52064 Aachen

Tel/Fax:0241-5591066





شوبرت آهنگساز معروف پس از فوت بتهوون گفت : او همه چیز را می دانست ما هنوز نمی توانیم او را درک کنیم . او بزرگترین و استاد ترین موسیقیدان بود و عظمت او به حدی بود که از تصور خارج است برای شناخت او باید فکر کرد و قلب و احساس پر عاطفه ای داشت انسان باید از عشق مایوس نباشد تا عظمت او را درک کند . همانطور که هنوز مردم شکسپیر را نشناخته اند کسی هم بتهوون را به واقع نتوانسته بشناسد .

بتهوون می گوید: من گلو و گریبان سرنوشت را خواهم گرفت
تقدیر و سرنوشت نمی تواند مرا به زانو درآورده و سر مرا مقابل زندگی خم کند

برای مبارزه با سرنوشت باید اراده ای محکم داشت و خود را با سلاح پر قدرت علم مجهز کرد
روزی از بتهوون پرسیدند که تو این همه آهنگ را خلق کرده ای؟ بگو کدام بهترین آهنگ نیست؟

هنوزمخاطبی برای آن یافت نشد نامه ای که روزی یک موسیقیدان با احساس و با ذوقی لطیف آن را برای محبوبش نوشت اما هرگز به مقصد نرسید

موسیقی از دید بتهوون

در سال ۱۸۱۰ خانی به نام الیزابت برانتو نامه ای به گونه نوشت و در آن دیدارش با بتهوون را شرح داد در قسمتی از این نامه گفتگوی بتهوون درج شده است .

"وقتی چشماتم را می گشایم دچار تاسف می شوم من دنیایی را که نمی داند مکاشفه در موسیقی بالاتر از مکاشفه در علم است حقیر می کنم . من حتی یک دوست ندارم . باید تنها باشم اما نیک می دانم که خداوند از هر دوستی به من نزدیکتر است . موسیقی گذرگاهی است که انسان را به دنیای والی معرفت می رساند ولی بشر از درک آن عاجز است . موسیقی کلید فهم زندگی است ای کاش مردم موسیقی را می فهمیدند و از آن طریق راه و رویه زندگی را درک می کردند"

بتهوون پاسخ داد صدای شرشر آب که از جویی کوچک جاری باشد
سپس بتهوون به باغ رفت و گفت به شرشر آب گوش دهید آیا از این صدای برای بشر خوش آیند تر وجود دارد؟

مجله رنگارنگ همیشه زبانزد همگان است

پیام تبلیغاتی خود را در معرض دید اکثریت ایرانیان قرار دهید

سوپر مارکت بهار هامبورگ

با مدیریت جواد زردشت

عرضه کلیه اجناس ایرانی مورد نیاز خانواده ها با کیفیت بالا و قیمت مناسب



مجموعه ای از
آخرین کتابهای
منتشر شده
در ایران و خارج ،
نشریات فارسی زبان

Bahar Supermarket

Schmilinsky Str. 30 , 20099 Hamburg

Tel: 040 / 2 80 25 05

GRAFIC & MORE

WERBUNG - ADVERTISEMENT

VISITENKARTEN

BUSINESSCARDS

POSTKARTEN

POSTCARDS

BRIEFBÖGEN

STATIONARY

FLYER

FLYER

BROCHÜREN

BROCHURES

POSTER

POSTER

3000 Visitenkarten/
businesscards 70,00 €
1000 Flyer A6 85,00 €
1000 Flyer A5 115,00 €

Inklusive Grafiken
Inclusive graphics

Vergrößern Sie Ihren Kundenkreis, erhöhen Sie Ihren Umsatz, gewinnen Sie rundherum.
Wir beraten Sie gerne !

Get more customers, increase your sales, win in anyway possible. We like to consult you !

Grafic & More
Stiegelstr. 27, D 65207 Wiesbaden
Fon: 0049 (0)611 - 9490532 Mobil: 0049 (0)163 3977693

MAIL: grafic-more@web.de

رستوران حافظ در سر زردام (هلند)

فضایی آرام بخش و دلپذیر با غذاهای سنتی و لذیذ

آنهايي که یکبار غذای رستوران حافظ را امتحان کرده اند از مشتریان دایمی ما شده اند

رستوران حافظ با گنجایش بیش از یکصد و پنجاه نفر مناسب ترین مکان جهت جشنها میهمانیها و مراسم مختلف در خدمت شماست

Prinshendrikkade 60-61
3071 KB Rotterdam

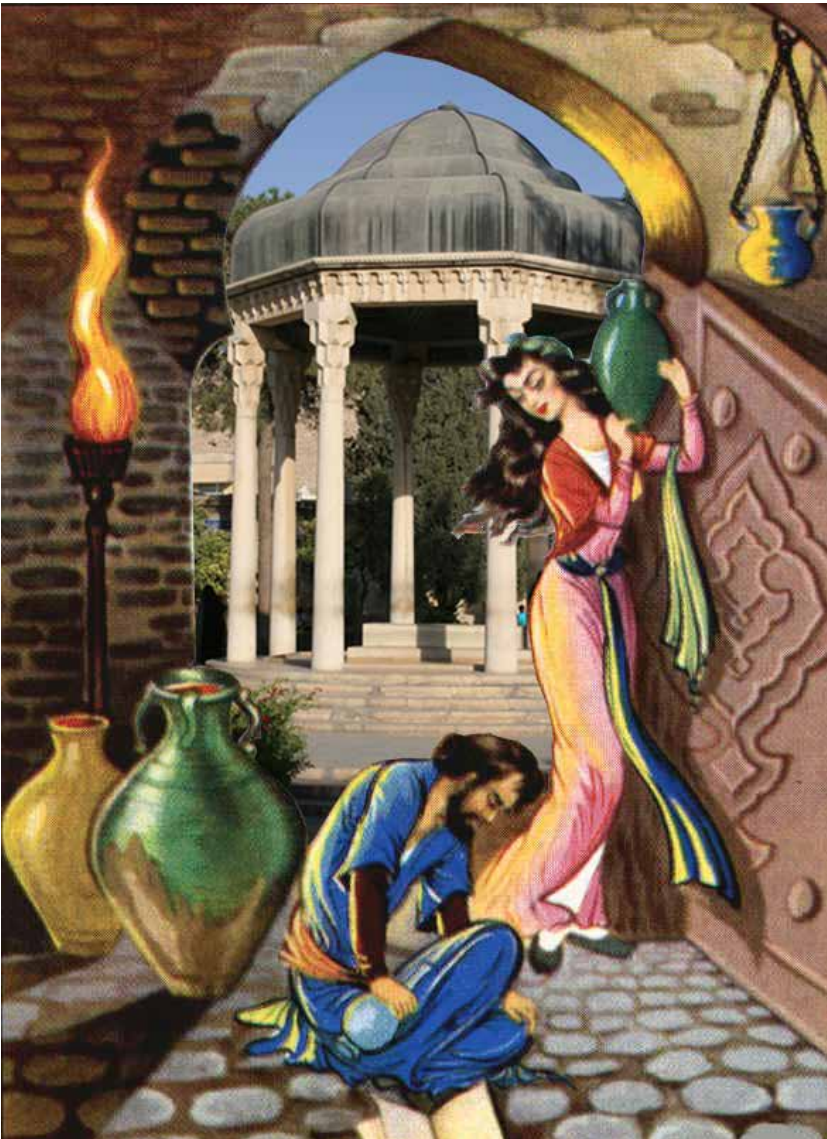
www.hafez.biz

Telefoon/GSM:

010-4141101 / 0648505501 / 06-13896712

سه شنبه تا یکشنبه از ساعت ۵ بعد از ظهر تا ۱۱ بامداد

هر شب موسیقی زنده و رقص عربی



فروشگاه پرسپولیس دور نمود

عرضه کلیه اجناس ایرانی مورد نیاز خانواده ها با کیفیت بالا و قیمت مناسب

فروشگاه پرسپولیس همچنان پیشتاز ارزانی با کیفیت بالاست

PERSEPOLIS

Iranische Lebensmittel

Beurhansstrasse 14 (nahe Stadt. Kliniken)

44137 Dortmund

پارکینگ مجانی
از ۱۰ صبح تا ۸ شب

TEL & Fax : 0231 - 950 49 49

1859 775 / 1859 914

داستان خواستگاری

موضوعی را انتخاب کرده ایم که نه تنها از نظر اجتماعی و همچنین به دلیل روانشناسی دارای اهمیت است بلکه به دلیل ابعاد و خواصی که دارد بعضی می تواند به عنوان یک معضل ظاهر شود و همچنین به دلیل وجوه مختلف می تواند به دستمایه ای برای طنز و لطیفه تبدیل شود

یک باید و یک حساسیت

طبیعی است که بنابر شرایط خاص فرهنگی و آداب و سنن اجتماعی در جامعه ما خواستگاری دارای بالاترین درصد اهمیت است برای شروع زندگی زناشویی بین دو نفر از طرفی به یک امر جدی و بایستی تبدیل می شود و از جانب دیگر حساسیت های عدیده به وجود می آورد یکی از نکاتی که بیشترین حساسیت را ایجاد می کند تعداد خواستگاران است که در مقطع زمانی بخصوصی سر و کله آنها برای یک دختر دم بخت پیدا میشود سال گذشته یعنی سال ۸۶ بنابر دلایل مختلف که در اینجا مطرح شدن آنها امکان پذیر نیست به عنوان یکی از فقیرترین سالهای از حیث حضور خواستگاران شناخته میشود

برای مثال برای مهناز که در تبریز زندگی می کند در حالی که در سالهای ۸۴ و ۸۵ به ترتیب هشت و شش خواستگار داشت در سال ۸۶ تنها با حضور دو خواستگار مواجه شده بود و این در حالی است که مهناز از نظر سنی ۲۴ و هم از نظر شرایط اجتماعی و تحصیل (دریافت لیسانس مدیریت) و هم از جهت بلوغ فکری در سال ۸۶ به مراتب شرایط بهتری از سالهای ۸۴ و ۸۵ داشت

مهناز در عجب می ماند که چه اتفاقی افتاده و در این واکنش به دنبال یافتن عیب در خودش می گردد که طبیعتا چنین چیزی وجود ندارد نکته جالب اینکه یکی از این دو خواستگار مهناز هم یک شرط اصلی برای ازدواج خود قائل شد و آن این بوده که مهناز حداقل با داشتن پنج فرزند در طول زندگی زناشویی خود موافقت کند حال مهناز با دو مشکل مواجه است یکی کاهش تعداد خواستگارا و دیگر اینکه خواستگاری پیدا شده

که طلب حداقل پنج فرزند را می کند

این یعنی عشق

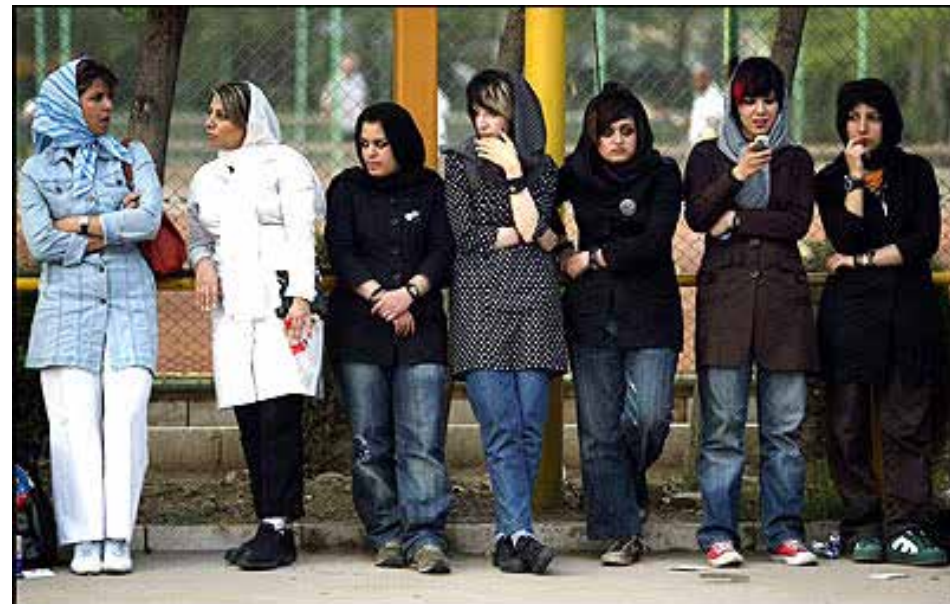
اما مهسا داستان دیگری دارد او در سال ۱۳۶۸ با چهار خواستگار مواجه شد که همگی از نظر خانوادگی در وضعیت متوسط یا متوسط رو به بالا بودند

اما یکی از خواستگارا کار نکردن زن در خارج از خانه را شرط اصلی ازدواج قرار داده بود ضمن آنکه دیگری بر عکس کاری بودن زن را در خارج از خانه شرط قرار داده بود برای سومی کار کردن زن تفاوتی نمی کرد اما این یکی نظریه خاصی داشت او برای مهریه قائل به تنها چهار سکه بود و اعتقاد داشت که این یعنی عشق مهسا که ۲۷ ساله است سومی را که از همه نرمال تر بود در میان آنها ترجیح داد اما مشکل آنجا بود که سومی رفت و دیگر پیدایش نشد

حالا مهسا که در مجموع ۲۷ خواستگار داشته به سال آینده امیدوار است که شاید سال ۸۷ سال او باشد

ازدواج مشروط

فرشته ۲۹ ساله در تمام سال ۸۶ با دو خواستگار روبرو شد که یکی از آنها ۴۱ ساله و دیگری ۵۱ ساله بود از همه مهمتر خواستگار ۵۱ ساله بود که ازدواجی مشروط را پیشنهاد می کرد و آنهم این بود که فرشته حتما باید مادر ۸۵ ساله او که کاملا زمین گیر است مراقبت کند



این مراقبت تقریبا همه امور مربوط به آن بانو را شامل می شد خواستگار ۴۱ ساله شرایطی عادی داشت و تنها مشککش این بود که شش سال را برای ماموریت در شهرستان دیگری باید زندگی می کرد امری که فرشته به دلیل مشغله فراوان نمی توانست اجابت کند

فقیر اما صادقانه

افسانه که تنها ۲۲ سال دارد طی سال در مقابل همه دخترانی که با آنها مصاحبه داشتیم صاحب بیشترین خواستگار بود او دوازده خواستگار را ملاقات کرده بود افسانه که در سال پایانی دانشگاه تحصیل می کرد از آنجا که می خواهد همه حواس خود را صرف درس و فارغ التحصیلی کند خواستگاران را جدی نگرفت و تنها برای به دست آوردن تجربه با آنها ملاقات کرد تا شخصیت های مختلف ؛ اخلاق و رفتارهای مختلف و همچنین پدر و مادرهای مختلف را در میان خواستگاران شناسایی و تجربه کند

اما همین تعداد زیاد باعث شد تا چند مورد عجیب گریبان او را بگیرند از جمله یک خواستگار ۳۸ ساله که خود را بسیار فقیر معرفی کرد او نه خانه و ماوانی داشت و نه شغل دائمی و با دست فروشی روزگار می گذراند او شرط اصلی ازدواج را گرفتن یک وام ده میلیونی از جانب عروس می دانست اما مورد دیگر کسی بود که به راستی افسانه را مستاصل کرده بود او در برابر منزل

ESKAN EPICERIE FINE

فروشگاه اسکان

خاویار، زولبیا بامیه، شیرینی های متنوع، نان لواش، میوه فصل، بستنی و فالوده
انواع خشکبار و آجیل، سبزیجات خشک، مرباجات و انواع ترشی

62, BIS RUE DES ENTREPRENEURS 75015-PARIS (Metro: CHARLES MICHEL)

TEL: 0145770616



یک وسواس

اما آرزیتا ۲۵ ساله در سال ۱۳۸۶ تنها یک خواستگار داشت البته دلیل عمده آن مشغله آرزیتا بود که در دو شغل و دوشیفت هشت ساعته مشغول کار بود و فعلا مشغول کسب درآمد و پول درآوردن است اما همان یک خواستگار اولین موردی که مطرح کرد لاک زدن خانم بود او به بوی لاک وسواس و حساسیت فراوانی داشت و شرط ازدواج او این بود که آرزیتا هیچ وقت حتی در غیاب او به سراغ لاک نرود و لاک روی ناخن او دیده نشود که البته آرزیتا او را نپذیرفت

خواستگاری که از در نیامد

اما فریده ۲۷ ساله با آنکه در حدود هفت سال تجربه و سابقه مواجه شدن با خواستگاران را در پیشینه خود داشت در میان دو خواستگار خود که کاهش عمده ای نسبت به چند سال قبل نشان می داد یک مورد عجیب را تجربه کرد

جریان این بود که جوانی به نام محمود که دوست پسرخاله فریده بود از پنج سال پیش به شدت خواستار ازدواج با فریده بود اما فریده که با طرز زندگی و عادات پسرخاله اش آشنا بود و طبیعتا دوست پسرخاله را هم از قماش او می دانست تحت هیچ عنوان نمی خواست تا

افسانه کشیک می کشید تا او از آنجا خارج شود و به وی برای قبولی ازدواج التماس کند کار به جایی رسید که خانواده افسانه به پلیس برای مقابله با این جوان لجوج عاشق اطلاع دادند

یک طرفدار ازدواج زود هنگام

اما ریحانه مورد دیگری بود او تنها بیست سال دارد اما هم خودش و هم خانواده اش طرفدار ازدواج زود رس برای دختر هستند ریحانه در سال ۱۳۸۶ در شهر خود یعنی خرم آباد سه خواستگار داشت که متاسفانه هیچکدام به جایی نرسید یکی از خواستگاران که ۳۸ ساله و کاسب بود علاقه فراوانی داشت که همسر جوانش حتما پس از ازدواج به تحصیل ادامه دهد اما ریحانه به چنین اجباری علاقه نداشت و دوست داشت تا آزادانه تصمیم بگیرد اما نفر دوم که ۲۹ ساله بود مشکلی داشت که از همان ابتدا ریحانه را فراری داد و آن هم این بود که این شخص در طی روز پنجاه نخ سیگار می کشید ماجرا به قدری شور بود که او زمانی که به اتفاق خانواده به خانه ریحانه آمد گویی هاله ای از دود و بوی متحرک سیگار او را همراهی می کرد طوری که همه اعضای خانواده ریحانه را گیج کرده بود

محمود را به عنوان شوهر پذیرد محمود که پس از پنج سال اصرار به ستوه آمده بود یک روز کاری کرد کارستان! او از روی دیوار حیاط خانه فریده و پدر و مادرش به داخل پرید و سپس درب حیاط را روی اعضای خانواده اش به انضمام دایی؛ خاله و تنی چند که در مجموع ۱۷ نفر می شدند باز کرد و آنگاه همگی به شکل غافلگیرانه ای در سرسرای خانه فریده و خانواده اش سبز شدند حال می توانید چهره پدر و مادر فریده و بقیه اهل خانه را تجسم کنید در این میان نخستین فکری که به ذهن پدر فریده خطور کرد رفتن به سوی تلفن و خبر دادن به پلیس بود اما برادر جوانتر و شانزده ساله فریده که از قرار معلوم به فیلم های مربوط به ورزش های رزمی بسیار علاقه مند بود ناگهان با یک چماق به سوی محمود و دایی او حمله برد که اگر آنها جا خالی نمی دادند قطعا خونریزی به پا شده بود به هر حال پدر و مادر فریده با پا در میانی موضوع را فیصله دادند و همه به خانه های خود بازگشتند اما از آن پس هر زمان که محمود از خانواده اش تقاضا می کرد که برای رفتن به خواستگاری آماده شوند این آنها بودند



سوپر سپید SEPIDE

نان و شیرینی؛ خشکبار، ادویه جات، سبزیجات تازه و خشک شده، حبوبات و انواع برنج، لبنیات ایرانی، عرقیات ایرانی انواع کنسروها، تن و خورش های فریز شده هر روز نان بربری داغ

از پنج پس از نیمروز، شنبه و یکشنبه از ساعت دو پس از نیمروز

نان خامه ای و رولت سفارش پذیرفته میشود

62 TER RUE DES ENTREPRENEURS
75015-PARIS

TEL: 0145781324
FAX: 0145780515

جنایت هفت مرد شرور که ۱۷ دختر دانش آموز و پسر جوان را مورد تجاوز قرار داده بودند

دختری به نام سپیده به پلیس مراجعه و در حالی که به شدت اشک می ریخت از ماموران تقاضای کمک کرد. این دختر ۱۵ ساله گفت: چند ماه قبل با پسری به نام احسان که در یک مغازه مرغ فروشی کار می کرد آشنا شدم. احسان آنچنان به من ابراز علاقه می کرد که حاضر بودم به خاطرش هر کاری بکنم. احسان به من قول داده بود به خواستگاری ام بیاید، آنچنان ذهنم را تسخیر کرده بود که حتی بارها به خاطرش از مدرسه فرار کرده بودم تا او را ملاقات کنم.

رابطه ما ادامه داشت تا اینکه یک روز قرار گذاشتیم همدیگر را ببینیم. احسان به بهانه صحبت در محلی خلوت مرا به باغی در اطراف ماهدشت برد و در آنجا من ناگهان با شش مرد شرور مواجه شدم که قصد داشتند مرا مورد تجاوز قرار دهند. وقتی از احسان کمک خواستم و تقاضا کردم مرا از چنگ این اشرار نجات دهد متوجه شدم خود او سردهشته این باند است و در تمام این مدت برای تجاوز به من نقشه کشیده بود.

دختر دانش آموز ادامه داد؛ آن روز احسان و ۶ دوستش به شدت مرا مورد تجاوز قرار دادند و در حالی که گریه می کردم و با التماس می خواستم به کارهایشان پایان دهند، از من فیلمبرداری کردند. از آن به بعد رفتار احسان با من تغییر کرد و هر بار به کارهایش اعتراض می کردم تهدید می کرد فیلم را پخش می کند، من هم مجبور بودم سکوت کنم.

سپیده افزود؛ احسان همچنان به کارهای سیاه خود ادامه می داد تا اینکه یک روز به من گفت باید یکی از دوستان هم مدرسه بی ام را برایش ببرم. خیلی با او صحبت کردم و خواستم از این پیشنهاد منصرف شود و کاری به دوستانم نداشته باشد، اما او باز هم تهدیدم کرد اگر از اجرای خواسته اش سر باز بزنم، باز هم با دوستانش به من تجاوز و فیلم را منتشر می کند.

چاره بی به جز اجرای دستور احسان نداشتم چون می دانستم او واقعاً تهدیدهایش را عملی می کند، به همین خاطر سناناز را گول زدم و پیش احسان پردم، در تمام لحظاتی که سناناز نزد احسان بود می دانستم چه سرنوشتی در انتظار دختر نگون بخت است و عذاب وجدان شدیدی داشتم اما هیچ کاری نمی توانستم بکنم. وقتی سناناز آمد، چهره رنگ پریده و دستان سردش نشان می داد چه زجری را تحمل کرده است. احسان و شش دوستش او را مورد تجاوز قرار داده و از وی نیز فیلمبرداری کرده بودند. سناناز از من ناراحت بود، هرچه توضیح دادم که اشتباه می کند و من مثل آنها نیستم قبول نمی کرد تا اینکه احسان او را هم تهدید کرد و گفت اگر یکی از دوستانش را به وی معرفی نکند فیلم تهیه شده از صحنه تجاوز به او را تکثیر خواهد کرد. سناناز خیلی ناراحت بود اما او هم مثل من چاره بی نداشت و مجبور شد دختر دانش آموز دیگری را به آنها معرفی کند. سپیده در ادامه گفت؛ دختری که سناناز به آنها معرفی کرده بود هم به سرنوشت ما دچار شد و احسان این بار قصد داشت او را تهدید کند تا قربانی دیگری را به این باند کثیف معرفی کند من تصمیم گرفتم

موضوع را به پلیس اطلاع بدهم. با شکایت این دختر جوان پلیس تحقیقات را برای دستگیری احسان و ۶ همدستش آغاز کرد و مشخص شد احسان جوان ۲۱ ساله بی است که برادرش نیز از اشرار سرشناس است که در زندان به سر می برد. ماموران در ادامه موفق شدند همدستان احسان را که همگی از اشرار محل بودند دستگیر کنند، اما احسان عامل اصلی این جنایات همچنان متواری بود. این در حالی بود که پلیس چندی بعد متوجه شد برادر احسان با قرار وثیقه از زندان آزاد شده و طی یک سرقت مسلحانه اقدام به زخمی کردن دو شهروند کرده و همین امر نیز موجبات فرار احسان را فراهم کرده است. سرانجام بعد از ۱۰ ماه تعقیب پلیس موفق شد احسان را در منطقه مردآباد کرج شناسایی و دستگیر کند. در بازرسی از مخفیگاه احسان مقدار زیادی فیلم سکسی و همچنین تلفن همراه او که حاوی بلوتوث های غیراخلاقی بود کشف شد و بررسی این فیلم ها نشان داد اعضای باند علاوه بر تجاوز به سه دختر دانش آموز چندین دختر دیگر را هم مورد تجاوز دسته جمعی قرار داده اند، اما این دختران از ترس آبرو شکایت نکرده اند. همچنین فیلمی در میان این فیلم ها بود که نشان می داد هفت مرد شیطان صفت به یک پسر جوان نیز تجاوز کرده اند. در ادامه تحقیقات پلیس احسان را تحت بازجویی قرار داد. وی در مورد تجاوز به پسر جوان گفت؛ یکی از اعضای باند به من گفته بود این پسر به خواهرش نظر دارد و چند بار مزاحم او شده، ما هم برای اینکه او را تنبیه کنیم وی را به باغی کشاندیم و مورد تجاوز قرار دادیم و از او هم فیلم تهیه کردیم. بنابراین گزارش مستندات پلیس نشان می دهد اعضای این باند ۱۶ دختر و یک پسر را مورد آزار قرار داده اند و این قربانیان در فیلم ها به شدت التماس می کنند تا خود را نجات دهند.

راننده فراری

غروب روز ۲۲ آبان امسال ۳ دانشجوی دختر رشته حقوق دانشگاه غیرانتفاعی کار قزوین، پس از اتمام کلاس درس خود، برای رفتن به محل سکونتشان در تهران، در میدان ولیعصر (عج) شهر قزوین سوار خودروی سمند نقره ای رنگ با پلاک شخصی شدند. راننده پس از طی مسافتی به بهانه مخدوش بودن پلاک خودروش و با عنوان این که می خواهد از جاده قدیم قزوین تهران تردد کند، با سوءاستفاده از این که دانشجویان جاده های اطراف شهر را نمی شناسند، خودرو را به سمت یکی از جاده های فرعی هدایت می کند؛ دانشجویان نیز با مظنون شدن به حرکات این راننده پس از جر و بحث و درگیری در حالی که راننده با فشردن پدال گاز قصد فرار داشت، خود را به بیرون از خودرو پرت می کنند.

به علت تاریکی هوا و نبود حفاظ در حاشیه کانال آب مادر، ۲ نفر از دانشجویان داخل این کانال سقوط کرده و کشته می شوند. دانشجوی دیگر نیز که در پی پرتاب خود، به سمت شانه خاکی جاده جان سالم به در برده بود، یک روز پس از وقوع حادثه با مراجعه به پلیس ماجرا را تشریح می کند.

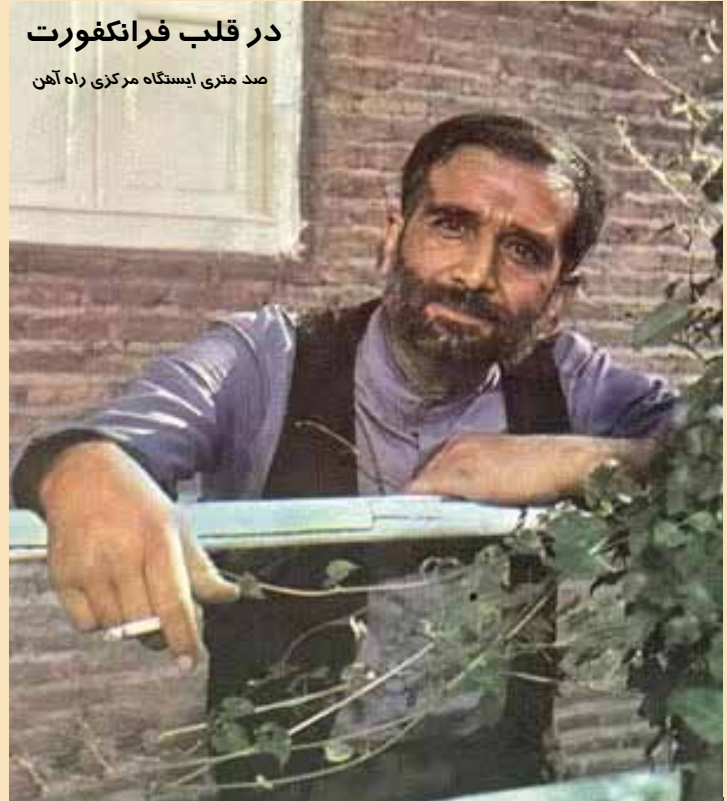
تلاش و پیگیری های پلیس قزوین برای دستیابی به حقیقت این حادثه، از زمان وقوع تا به امروز ادامه دارد و پیدا شدن راننده متواری سرخنی برای روشن شدن نقاط ابهام این حادثه است



بقالی مشن قاسم

در قلب فرانکفورت

صد متری ایستگاه مرکزی راه آهن



**Dusseldorfer Str. 12 ,
60329 Frankfurt**

Tel & Fax: +49 (0) 69 / 52 27 62



می بخور ، منبر بسوزان ، مردم آزاری نکن

شراب ناب ایرانی باب ذائقه هر ایرانی

شراب خوب مسکنی آرامبخش مفید برای عروق و قلب و تسکین دهنده روح و روان است .

فقط کافیت شما نیز چون هزاران هموطن دیگر در سراسر اروپا یکبار شرابهایی ما را امتحان کنید مطمئن هستیم شما نیز آن را به دوستان خود معرفی خواهید کرد
شراب های ما را از مراکز فروش ایرانی یا مستقیم در منزل خود تحویل بگیرید

12 بطر شراب خالص و بی نظیر را فقط با قیمت 60 پوند یا 100 یورو بعد از سفارش 4 روزه در محل سفارش خود تحویل بگیرید

قیمت های باور نکردنی سرویس عالی و شراب ناب ایرانی

مجالس ازدواج : تولد و جشنها و میهمانیهای خود را با شراب ایرانی خاطره انگیز تر سازید

به دوستان ایرانی و غیر ایرانی خود شراب را بعنوان بهترین هدیه بدهید.

مجموعه 12 بطری شامل 4 نوع شراب و از هر نوع سه بطری به نام های ذیل می باشد



+49 (0) 173 600 9540

از سراسر اروپا نماینده فعال می پذیریم

دست آخر سور زد!

ای عجب با ملت ما هرکسی پاسور زد
دست آخر سور زد
بر خلاف حکم بازی، سور خود با زور
دست آخر سور زد
آنکه می گفتند اصلاً ناشی است و تازه کار
نیز بیزار از قمار
دستگرمی، سور اول را ز راه دور زد
دست آخر سور زد
بی بی دل های مردم، صیغه شد بهر طرف
آمد آقا از نجف
روز اول، دم ز آزادی و صلح و نور زد
دست آخر سور زد
خلق احساساتی ما، دلزده از ماسبق
پشت هم دادش ورق
او پی حفظ تنوع، سور خود با زور زد
دست آخر سور زد
(اصلاح: سور جوراجور زد)
بعد آقا، نوچه هایش وارد بازی شدند
یک به یک راضی شدند
هریکی سوری مطابق با همان دستور زد
دست آخر سور زد
هفت خاج آورد آن شیخی که بار پسته داشت
ثروتی شایسته داشت
ثروتش افزون شد و سوری که زد کیفور زد
دست آخر سور زد
شیخی آمد با عبای نازک و تور سفید
حیله و مکرش جدید
خنده بر لب سور خود را با ادا و عور زد
دست آخر سور زد
شیخ توی حوزة و رمال در کنج دکان
مطمئن شد سورشان
حجت الاسلام قاری در کنار گور زد
دست آخر سور زد
هم گدای روضه خوان، هم «سید صیغه یار»
سورشان شد برقرار
هم مقام رهبری زد، هم رئیس جمهور زد
دست آخر سور زد
توده ای هم این میان با داس خود آمد جلو
گفت شد وقت درو
سور خود با عذر المأمور و معذور زد
دست آخر سور زد
الغرض، هرکس که آمد، چون امام اولی
سور زد بی معطلی
پس دلش از بهر سور آخری هم شور زد
دست آخر سور زد
هادیا دیدی که هر لیلاج پست خالبار
کرد دستش را دراز
آس ما کش رفت و «دهلو خوشگله» را تور زد
دست آخر سور زد

حکایت پیشنهاد شهر ما

فوق العاده! فرمانده نیروهای انتظامی و غاز با
شش زن عریان غزل!

اما یکشنبه شبی دوست شاعرمان رضا مقصدی از
کلن آلمان زنگ زد که با این سوژه و خبر چه میکنی
که سردار زارع فرمانده انتظامات تهران را با شش
زن عریان دستگیر کرده اند که با آنها نماز جماعت
میخوانده!

سرشام بودم. به رضا گفتم تا آخر شب یک کاریش
میکنم. بعد از شام فالی از حافظ گرفتم. آمد:
در غمازم خم ابروی تو در یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

دیدم عجب که حافظ خم ابروی یار را سر نماز فقط
به یاد میآورد و از حافظه میگذران، و در نتیجه
محراب به فریاد میآید. خدا به محراب رحم کند
در نماز جماعتی که سردار مسلمان میخواند.

در غمازم سر شب، شش زن عریان آمد
حالتی رفت که گلدسته به افغان آمد

قل هو الله احد گفتم و آن جی جی ناز
دوش بگرفته و لاحوله و تنبان آمد
رفتم الله صمد را که بگویم، فی فی
از حسادت پکر و دُخور و گریان آمد
لم یلد گفتم و لم یولد من روی لبم،
که به طرف دهنم سینه و پستان آمد

مالک یوم طرب بودم و در سجده ی من
کاروان کپل و باسن و هم ران آمد
من که منصوبه ی رهبر شده ام، با جهدم
انتظامات به سرتاسر تهران آمد
ما طرفدار نمازیم به قرآن حافظ
اشهدو آن که سردار مسلمان آمد

دروغ چرا؟ فال حافظ را خودم انتخاب کردم،
خودش نیامد. اشاعه ی خرافات نکنیم.

کنسرت موسیقی اصیل

جمعه شب رفتیم به کنسرت اصیل
جات خالی جا به جا من کف زدم
اولش آنجا که آن آوازخوان
گفت: «مستم ساقیا» من کف زدم
بعد وقتی ناله کرد و گفت: «های
من فتادم در بلا» من کف زدم
بعد وقتی زیر لب سر بسته گفت:
«درد ما شد بی دوا» من کف زدم

هرکجا میزد کنایه بر رژیم
با دلی درد آشنا من کف زدم
خوش گرفتم نکته ها را مثل برق
بعد با جوش و جلا من کف زدم
هرکجا که دیگران کف میزدند
بی تظاهر، بی ریا من کف زدم
من همه عمرم مبارز بوده ام
بی هراس از خط قرمز بوده ام
لژ نشین بودم، ورودی هم گران
با بلیت پربها من کف زدم

ساعتم بند طلایش پاره شد
بسکه با بند طلا من کف زدم
چون شما ناراضی و مستضعفی
همچنین جای شما من کف زدم
ضد آخوند و رژیم حاضرم
در همه کنسرت ها من کف زدم
خستگی در راه میهن نگ ماست
پرتوان و پرقوا من کف زدم
راضیم از خود که بر این سرزمین
دین خود کردم ادا، من کف زدم
راهپیمائی که امکانش نبود
گود رفته توی جا من کف زدم
این حکومت پوستش باشد کلفت
قد صد تا کودتا من کف زدم
جان هادی باز اگر کنسرت هست
رفت باید کف زد و کویید دست



هرگز نمی بخشیم ... و ... هرگز از یاد نمی بریم



مینا اسدی

ملت بی نوای ملتس است
چه کنیم قُمری شکسته پریم
وطن ما برای ما قفس است
و... یا
که خبر داشت که روبه صفتان شیر شوند

رود و دیگر اشرف هرگز آنها را نمی بیند.
شرح آنچه را که پس از این جنایت، گذشت می توان
در شعرهای اشرف سرهنگ پورنمین، مادر بهناز شرقی
دنبال کرد:

این نوشتم تو بخوان نامه ی من

شرم کن تو ز سیه جامه ی من

ستم تو نرود از یادم

کُشته ای دختر یک دانه ی من

و... یا
ای فتنه گر زمانه، تو، ای شیاد

شرمنده نمی شوی ز چشم تر من؟

و... یا
کجایی ای گل من،

هسته ی جوانی من،

تو بودی عُمر من ای نخل شادمانی من
به چنگ گرگ خمینی فنا شدی «بهناز»

زمانه کرد تعجب به سخت جانی من
ز رفتن تو نردم هنوز هست نفس

که خاک بر نفسم باد و زندگانی من
هم اکنون از خاکسپاری اشرف بازگشته ام. مرثیه نمی
خوانم... قصه نمی گویم... از روزان و شبان انتظار شما
می گویم... از بیست و هشت سال آوارگی، در بدری،
سرگردانی... از روزهای تیره تر از هزارشب... از مادر
شما می گویم که در نین بدنیا آمد و در گورستانی در
استکهلم به خاک سپرده شد.

از دختر شما می گویم که سنگسار شد، و از پسر شما
که تیربارانش کردند... از برادر شما می گویم که بخاطر
آزادی جان داد، و از خواهر شما که جانین به تیرک
دارش بستند... از شما می گویم... از روزهای به
خاکستر نشسته ی شما می گویم، از شما می گویم که از
یادآوری آنچه بر ما گذشت هراس دارید... و با یأس و
سکوت، روزگار می گذرانید.

***نه... مرثیه نمی خوانم... قصه نمی گویم...
زندگی زنی را در برابر شما می نهم که ایستاد... در
مقابل جنایتکاران، سرخم نکرد و سرگذشت دختر
جوانش را در شعرهایی سرشار از عشق و امید و مبارزه
برای آیندگان سرود... و هرگز نبخشید... و... هرگز
فراموش نکرد. و از همین مادران است که ما آموختیم:
هرگز نبخشیم... و... هرگز فراموش نکنیم.

همسایه بودیم و بیشتر روزها همدیگر را در کوچه و
خیابان می دیدیم. او بر روی یک صندلی چرخدار
نشسته بود. و همیشه هم پسرش شهنام همراهش بود.
صندلی مادر را می چرخاند و او را که زمینگیر و صندلی
نشین شده بود در کوچه و خیابان می گرداند. و اگر
تابستان بود می دیدم که پسر، مادر را به دشت و صحرا
می بُرد و به گلگشت و تماشا.

هرگاه که آن دورا می دیدم، شهنام در حال خنده و
شوخی با مادر بود، با مادری که نگاهش به دور دستها
دوخته شده بود، شاید حتا نمی شنید و اگر هم می شنید
جوابی نمی داد.

اشرف سرهنگ پورنمین، را پیش از آن نیز دیده بودم و
می شناختم. پیش از آنکه همسایه ی ما شود، در خانه
ی سالمندان سُکناگزیند و در صندلی چرخدار بنشیند.
مادری بود مثل همه ی مادرها که بدنال فرزندانشان در
بدر کوچه های غُربت شده بودند. چهره ای آرام داشت
و رفتاری ساده و طبیعی... و هرگز در بدترین کابوس
هایم نمی توانستم تصور کنم که در پس این چهره ی
آرام، چنان گذشته ی دردناکی پنهان باشد که در باورها
نگنجد... و راز جنایت هولناکی که زندگی مرا دگرگون
کند.

***چند سال پیش بود... در فروشگاه نزدیک خانه
مان، اشرف و شهنام را دیدم. شهنام گفت: تا به خرید
بروی و برگردی می روم کتاب مادر را برایت می آورم.
خالی از ذهن بودم و نمی دانستم از چه حرف می زند...
کتاب مادر؟ مگر مادر می نویسد؟

آتوقتها که هنوز مادر سالم بود و گاه یکدیگر را می
دیدیم و حرف می زدیم، می توانستم بفهمم که این
زن آذری زبان، در ادبیات فارسی دستی دارد. پس از
مرگش شنیدم که دبیر ادبیات فارسی دبیرستان ثریا در
تهران بود.

به خرید رفتم و برگشتم و این بار شهنام مادر را به خانه
برده بود و با کتاب شعر او در انتظار من ایستاده بود.
به کافه ای در همان نزدیکی رفتم و نشستیم، کتاب را از
او گرفتم و ورق زدم «ضحاک» مجموعه ی شعر اشرف
سرهنگ پورنمین. تاریخ تولد ۳۰۳۱ شعرها شرح جنایات
رژیمی بود که جوانان را به گُشتارگاه می برد... زنان را
سنگسار می کرد و مردم را به میخ و سیخ می کشید:

پیا خیز و بشکن در بسته را

رها کن جوانان دُخته را

و... یا
ای که جمهوری اسلام تو، سُلطانی شد

از تدابیر تو ایران، همه ویرانی شد

و... یا
زاهد میهن فروش و خرقة پوش

هرچه آمریکا بگفت، آن میکنی

و... یا
خار با گل چه نسبیتی دارد

گل چرا همنشین خار و خس است

هر کجای وطن گذر بکنی



مهوش و تختی و طالقانی

کنار هم نشاندن این سه نام شاید مایه‌ی شگفتی یا حتا خشم برخی بشود؛ اما برای آن‌هایی که مرگ بانو مهوش، جهان پهلوان تختی، و آیت الله طالقانی را دیده‌اند یا حال و هوای این سه مرگ را تجربه کرده‌اند، این هم‌نشینی حسی آشنا را زنده می‌کند. این حس بیش و پیش از هر چیز از خاطره‌ی سوگ مردم برای آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. سوگواری مردم کوچه و بازار در وقت از دست رفتن این سه تن چنان سترگ، طبیعی، خودجوش، و صمیمانه بوده است که سبب تمایزش از دیگر سوگ‌های عمومی می‌شود. چه بسا اگر خبر مرگ مصدق در بیرون از چنگه‌ی مهار ترسناک حکومت شاهنشاهی اعلام می‌شد، سوگ او هم همین ویژگی را نشان می‌داد. با این همه غمی نشود این را نادیده گرفت که محبوبیت مصدق از زمان زمامداری تا دم مرگ و حتا پس از آن تا اکنون به تناسب اوضاع و احوال سیاسی-اجتماعی افت و خیز داشته است. از این گذشته دوستداران مصدق را در اساس باید در میان روشنفکران و تحصیل کرده‌ها یافت تا در میان مردم کوچه و خیابان. سوگواری برای خمینی و سحر و افسون خمینی هم چون از خمیره‌ی دیگری بود، نمی‌تواند به رشته‌ی پرداخته‌ی این نوشته بپیوندد.

مرگ مهوش در جا و زمانی رخ داد که من شش هفت ساله‌ی دور از تهران را از دیدن واکنش خاکسپاران او محروم می‌کرد. با این حال یکی از روشن‌ترین یاد مانده‌های آن دوره از کودکی من «مهوشی» است. در آن زمان در آن شهر کوچک شمالی که پدر کارمند دولت من از تهران به آن منتقل شده بود، فقط یک سینما بود که هم تفریح‌گاه سینما دوستان بود و هم هر روز سر راه مدرسه از کنار آن می‌گذشتم. آگهی‌های بزرگ سینمایی با آن نقاشی‌های خام و رنگ‌های تند که هنرپیشه‌ها را غول پیکر می‌نمود، شاید تنها نشان غریب و توجه برانگیز شهر بود که خبر از دنیایی دیگر و یکسره ناهمانند با دنیای دور و بر می‌داد. گمان کنم جان وین کابوی و مهوش خواننده بیش از دیگران بر این آگهی‌های دیواری می‌درخشیدند. به خلاف این تصویرهای عجیب، عکس‌های سیاه و سفید مهوش بر صحنه‌ی کاباره و در محاصره‌ی کلاه مخملی‌های هودارش در جعبه‌آینه‌های دیواری سالن انتظار سینما به چشم من تهرانی واقعی و آشنا می‌نمودند. اما عکس‌های مهوش نه تنها در سینما، که در کارت پستال‌های خرازی‌ها و بر بساط روزنامه‌فروشی‌ها و بیش از این‌ها در خانه در «تهران مصور» و «سپید و سیاه» و «کیهان» و «اطلاعات» که جزیی اساسی از خانه بودند و هم چنین در آلبومی از هنرپیشه‌ها که پدر سینماپرست من برای سرگرمی خودش درست کرده بود هم دیده

می‌شدند. سوای عکس، صحنه‌های پریده رنگی هم از رقص و آواز مهوش در فیلم‌ها یاد می‌آید. چون در میان فیلم‌های دیده شده در آن سینما تارزان و شاباجی خانوم را خوب یاد می‌آید، چه بسا صحنه‌های مهوشی به یاد مانده از فیلم شاباجی خانوم باشد؛ یا از تکه‌های سر هم شده‌ای که در پی نمایش فیلم تارزان به نمایش گذاشته می‌شد و در حکم جایزه‌ای بس دلپذیر برای تماشاچی آمده به تماشای فیلم خارجی بود. گفتن ندارد که ذهن و پسند من در آن وقت در درک چند و چون جاذبه‌ی بانو مهوش، چه در عکس‌هایش با ژست‌های کلیشه‌ای آن روزگار و چه در رقص و آواز و ادا و اطوارش بر روی سن و بر پرده‌ی سینما، در می‌ماند. اما این جاذبه‌چندان پرقوت بود که حضور خود را به رخ من کودک هم می‌کشید. اندکی بعد بهت و اندوه همگانی برخاسته از خبر رکورد شکن مرگ ناگهانی مهوش بر قطعیت افسون او مهر تایید زد.

از مراسم خاکسپاری تختی، هر چند در تهران بودم، خاطره‌ی روشنی ندارم. اما سنگینی بهت و اندوه همگان را از خبر مرگ ناگهانی و مرموز او خوب به یاد می‌آورم. بی تردید همان چنگه‌ی مهار حکومت بر سوگ مصدق به نوعی دیگر در سوگ تختی در کار بود و مردم در بیرون ریختن غم از دست دادن جهان پهلوانشان در قید بودند. با این همه مهرمردم به تختی و سهمگینی داغ او بر دل ملت بی نیاز از نمایش عمومی و آشکار بود. عکس‌های او بر دیوار خانه‌ها و دکان‌ها و در روزنامه‌ها و مجله‌ها و بر صفحه‌ی تلویزیون، همراه با نقل حرف‌ها و حکایت‌های پیرامونش، و بیش و پیش از این‌ها آن لبخند غیب شرمگینانه در آن صورت درشت یاد مانده‌ای است از دوره‌ی کودکی و نوجوانی من که هم چنان خوش می‌درخشد.

به خلاف دو خاکسپاری اشاره شده، دست بر قضا در سوگ آیت الله طالقانی حضور داشتم و شاید از همین روست که یاد روز مرگ او در میان انبوه یادهای کم کمک غبار گرفته‌ی پس و پیش انقلاب پررنگ مانده است. باز هم خبر غافلگیر کننده بود و ناگهان بانگی برآمد که طالقانی از دست رفت. من آن روز باید بچه به بغل از خانه‌ی مادرم به خانه خودمان در یکی از خیابان‌های فرعی حول و حوش خیابان تازه نام «انقلاب» می‌رفتم و گرچه خبر را شنیده بودم، از فکر رفتن منصرف نشدم. من البته در آن وقت هم از میزان محبوبیت طالقانی که از حد هواداران مجاهدین و فداییان و نیز عوام ملاپرست فراتر می‌رفت خبر داشتم، و هم از میل به خیابان ریزی مردم که بعد از بیست و پنج سال چپیدن به کنج خانه به یمن انقلاب بدعادت شده بودند تا تقی به توقی می‌خورد به کوچه و برزن بزنند و احساساتشان را بروز بدهند. با این حال فکر نمی‌کردم که سوگواری برای این پیرمردی که تصویر سردرگربانش در مجلس بیش از هر شرح و سخنی گویای آشوب درون و بیرون او و آشفته بازار انقلاب بود، چنان سیلی از همگان را سرازیر خیابان‌ها کند که رهگذرانی مثل من را هم ساعت‌ها با خود بکشاند.

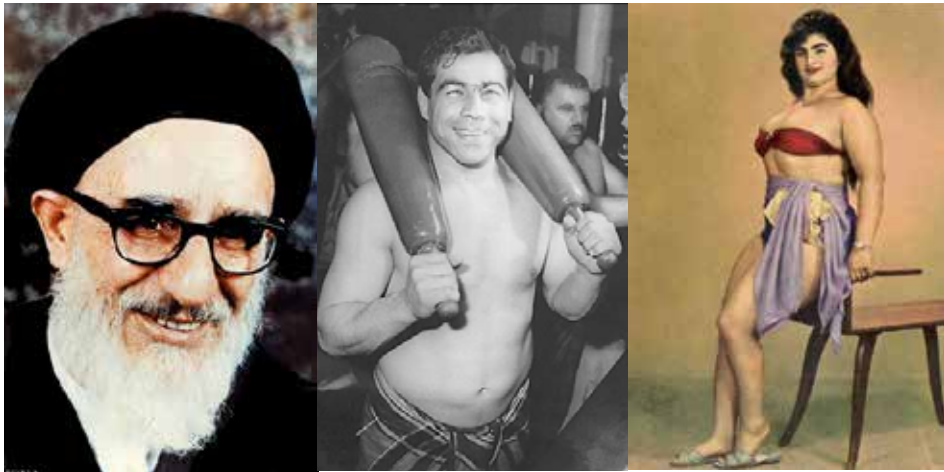
در هر سه‌ی این سوگواری‌ها و خاکسپاری‌ها، مردم به شکلی و به میزانی در بند ملاحظه‌هایی بودند که پنهان و آشکار آنان را از بروز آزادانه‌ی احساساتشان بر حذر می‌داشت. در مورد مهوش ملاحظه‌ای سیاسی در کار نبود اما قید و بند عرف و شرع بسیاری را از شرکت در مراسم خاکسپاری و یا ابراز آشکارانده از دست رفتن بانو مهوش، ستاره‌ی لاله‌زار و کافه جمشید و نگین محفل کلاه مخملی‌ها، بازمی‌داشت. زندگی تختی، برخلاف زندگی مهوش، چنان روشن و منزه بود که نه بهانه به دست عرف و شرع می‌داد، نه دست حکومت

را که از این همه روشنی و پاکی در گفتار و کردار و رفتار پهلوان مردم در عذاب بود، باز می‌گذاشت تا ناخرسندی خود را آشکار کند. با این همه مرگ اسرارآمیز تختی زمانی رخ داد که قدرت حاکم میخشن را کوبیده بود و آب‌های مصدق گرای هم از آسیاب افتاده بود و مردم که گمان می‌کردند دوام حکومت ابدی‌ست، در سوگواری دست‌بسته بودند. سوگ طالقانی به برکت حال و هوای انقلاب در روز خاکسپاری بازتاب عمومی کم و بیش فارغ از واژه‌ها یافت اما بی‌درنگ در چنگه‌ی مهار حکومت نویای اسلامی که تاب دیدن حریفی چون طالقانی را برای رهبر نداشت، گرفتار آمد. به رغم این گیر و گره‌ها، سوگواری انکار ناپذیر مردم برای این سه تن، که این همه با هم تفاوت دارند، گویای چیزی است که این نوشته در پی آن است.

روشن است که مراد از مردم در این جا معنای گسترده‌ی این کلمه است. این هم ناگفته پیداست که مردم زمانه‌های گوناگون یکسان نیستند، یا به بیان درست‌تر یکسان رفتار نمی‌کنند. اما گستره‌ی زمانی زندگی و مرگ این سه نفر تاریخ معاصر ایران و گستره‌ی فرهنگی‌شان هم فرهنگ مردم ایران در دوره‌ی پهلوی‌ست. در این چارچوب زمانی و با این بافت فرهنگی می‌شود به موضوع مورد بحث از زاویه‌ی خاصی نگریست و آن را در محدوده‌ی علوم اجتماعی بررسی کرد. در این صورت شاید به این نتیجه برسیم که هر یک از این سه تن را می‌توان یا باید «بت مردمی» یا «بت توده‌ها» نامید. اما این نوشته سر اثبات این حرف و پرداختن به تعریف‌های گوناگون از فرهنگ مردمی و تفاوت ظریف میان فرهنگ مردمی و فرهنگ توده‌ای یا توده‌ها و شرح معنا و مفهوم بت توده‌ها را ندارد. بنابراین به همین اشاره بسنده می‌کنم که کند و کاو اصولی در چند و چون روند «بت توده‌ها» شدن و بررسی چرایی دل‌بستگی مردم به بت‌هاشان یکی از شمار انبوه مسائل چشم انتظار پژوهش است که تحلیل‌شان به درک فرهنگ ایران معاصر یاری می‌رساند. به بیان دیگر شناخت «بت‌های توده‌ها» و چرایی بت شدنشان ما را به ویژگی‌های فرهنگی جامعه‌مان آگاه می‌کند.

گمان می‌کنم فکر پیوند میان مهوش و تختی و طالقانی پس از حیرت غافلگیر شدن در برابر سیل سوگواران آیت الله طالقانی به سراغم آمد و مرا به آن‌جا رساند که رشته‌ی پیوندشان را در مهر ستایش‌آمیز مردم کوچه و بازار به آن‌ها ببینم. روشن است که این سه تن از چنین مهر و مدحی یکسان سهم نبردند. از این گذشته به خلاف مهوش و تختی که فرصت برخورداری دراز مدت از توجه و ابراز مهر مردم را یافتند، روزگار به آیت الله طالقانی مجالی چنین نداد. این را هم نباید نادیده گرفت که با بلبشوی پیامد انقلاب و جنگ، و نیز استحاله‌ی مجاهدین خلق به منافقین خلق در کنار دگردیسی پرشتاب دولت انقلاب به حکومت سرکوب و وحشت، چه بسا که مرگ ناهنگام همانا عین رحمت الاهی بود. نکته‌ی دیگر آن که بخشی از محبوبیت آیت الله طالقانی، دست کم در دوره‌ی کوتاه میان اول انقلاب تا زمان مرگش، برخاسته از سنجش خواسته ناخواسته‌ی او با رهبری انقلاب و اقامه پیرامونش بود که ارزش فاصله‌گیری او را از منظومه‌ی خمینی برجسته می‌کرد.

در نگاه به این سه تن بیش و پیش از هر چیز تفاوت آن‌ها توجه برانگیزست. نگرستن به این تفاوت، هم چنان که پرداختن به این سه چهره، در این جا از روزنه‌ای است که فقط یک چشم‌انداز از میان بسیار چشم‌اندازهای ممکن را پیش چشم ما عیان می‌کند. به بیان روشن‌تر تفاوت میان بانو مهوش، جهان پهلوان تختی، و آیت الله طالقانی مرا به تنوع خواسته‌های توده‌ها و سپس به هم‌سازی خواسته‌های ناهم‌خوان نما می‌رساند. از یاد نبریم که نگاهی به بت‌های



مردمی جهانی یا غربی هم روشنگر تفاوت یاد شده و ناهمخوانی بت‌ها با یکدیگرست؛ چنان‌که، مثلاً، در فهرست آن‌ها نام آلبرت آاینشتین را در کنار نام الویس پریسلی می‌بینیم. به این روال ناهمخوانی میان بت‌ها و تفاوت آشکارشان با یکدیگر پدیده‌ای جهانی‌ست و گرچه چشمگیرست، شگفتی برانگیز نیست.

راز بت شدن مهوش و تختی و طالقانی را باید در پیوند آن‌ها با دل‌خواسته‌های مردم دید. به بیان روشن‌تر می‌توان آن‌ها را نماد یا نشانه‌ی دلخواه‌های توده‌ای مردم ایران در یک دوره‌ی خاص دانست. پیداست که این دلخواه‌های همگانی گونه‌گونند و همین گونه‌گونی است که تفاوت بارز میان بت‌ها را هم تبیین‌پذیر می‌کند. هریک از این سه تن در مقام یک بت توده‌ای یکی از دلخواسته‌ها را در قالب هیئت انسانی به نمایش می‌گذارند و به یکی از نیازهای توده‌ها پاسخ می‌دهد. به همین سبب است که پرداختن به آن‌ها گوشه و کنار خلق و خو و روح همگانی توده‌ها را روشن می‌کند و به شکلی ارزش‌های چیره‌ی این توده‌ها را نشان می‌دهد.

دوره‌ی پهلوی دوره‌ی سرریزی بی حساب و کتاب ارزش‌ها، رسم وقاعده‌ها، هنجارها، انگاره‌ها، و سرمشق‌های جهان غربی مدرن به ایران سنت‌زده است. کافه یا کاباره به عنوان بزمگاه عمومی و عیان در ملاعام یکی از بی شمار وارداتی بود که در دگرگون کردن شیوه‌ی زندگی سنتی و کشاندن آن به سوی آنچه «تجدد» خوانده می‌شد، سهمی داشت. با فراهم شدن اسباب طرب در کافه‌های لاله زاری دیگر برای عیش و نوش نیازی به فراخواندن مطربان به خلوت اندرونی و یا خزیدن پنهانی به خلوتگاه می‌فروشی نامسلمان در کوچه و پس‌کوچه‌ای نبود. حالا دیگر کار نوازنده و خواننده و رقاصی که در یک دسته‌ی مطربی کار می‌کردند، حرف‌های به شمار می‌آمد که جدا از ارزش‌گذاری‌های شرعی یا عرفی یا اخلاقی نوعی مشروعیت قانونی و عرفی داشت. این دگرگونی و این مشروعیت به کار بردن لقب «بانو» را برای خواننده و رقاص کافه‌ای، در سطح آگهی‌های دیواری و روزنامه‌ای و در مطبوعات، روا می‌دارد. به این ترتیب نخستین کاباره تهران به نام کافه جمشید ستاره‌ای به نام «بانو مهوش» پیدا می‌کند. اما این دگرگونی‌ها در بافت اجتماعی-فرهنگی زندگی شهری تهران قدیم صورت می‌گیرد و بنابراین کافه جمشید پاتوق لوطیان و جاهلان و کلاه مخملی‌های شهر می‌شود که از مشتریان پر و پا قرص بزم مطربی هستند. پس بانو مهوش و دیگر بانوهای طربخانه‌های مدرن هم چنان در چنبره‌ی زیرساخت‌های جامعه‌ی سنتی گرفتارند. از سوی دیگر در آش درهم جوش سنت و تجدد، ابزار وارداتی بسیار نیرومندی به نام رسانه‌های جمعی با شتابی مهارناپذیر در کار چیرگی بر روش‌های قدیمی ارتباط میان مردم است. در این میان حضور سینما هم روز به روز جدی‌تر و چشمگیرتر می‌شود و تولید فیلم فارسی روتق می‌گیرد. هر چند خود بانو مهوش و زندگی‌اش در انحصار دور و بری‌های کلاه مخملی‌اش می‌ماند، رقص و آواز از این تنگنا بیرون می‌زند و به توده‌ای که به هر سبب پایشان به کافه و کاباره نمی‌رسد، فیض می‌رساند. در این زمان تصنیف‌های کافه‌ای آشکارا در کنار تصنیف‌های رادیویی عرض اندام می‌کند و حضور خود را به رخ می‌کشد. هم‌چنین، این رواج خواننده‌های کافه‌ای را وادار به رقابت با حریفان هم‌ردیف خود می‌کند و در این میان بانو مهوش گوی سبقت را از رقیبان خود، بانو آفت و بانو شهر، می‌رباید. چرایی برد مهوش در این رقابت در حوصله‌ی این نوشته نیست. آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که توده‌ها در آن هنگام به او به چشم تجسمی مادی و ملموس و زنده از جاذبه‌ی جنسی زنانه می‌نگریستند. به بیان عامیانه او را

به نمایش می‌گذارند، هم به آیین پهلوانی و رسم جوانمردی دوره‌ی اسلام ایران جانی تازه می‌دهد. مردم آن‌چه را که در داستان‌های رستم دستان و روایت‌های مولا علی و افسانه‌های پوریای ولی می‌نهادند و می‌یافتند، در پهلوان محبوبشان می‌جستند و می‌دیدند.

آیت الله طالقانی گرچه از مهوش و تختی بیشتر زیست، عمر رفته بر سر سیاست و سال‌های سپری شده در زندانش چندان فرصتی به او و به مردم نداد تا محبوبیتش به آزمون زمانه گذاشته شود. با این همه در برهه‌ی کوتاه حول و حوش اول انقلاب روحیه‌ی مردمی و انقلابی و رفتار و گفتار متفاوت طالقانی چندان بود که گستره‌ی هواداران و دوستانش را از حد هم‌فکرهایش فراتر بکشاند. زندگی او، صرف‌نظر از درستی یا نادرستی آرای سیاسی-اجتماعی‌اش، با گفتارش هم‌خوان بود و این هم‌خوانی بیانگر صداقتی بود که به او اعتباری می‌داد که از دیده پنهان نمی‌ماند. از این گذشته این سید اولاد پیغمبر به یمن عمامه و عبای آخوندی‌اش در نگاه مردم کوچه و خیابان مرد خدا هم به دیده می‌آمد. به بیان روشن‌تر، شهامت و صداقت فردی طالقانی همراه با اندیشه‌های رادیکال او زمینه ساز پایگاهی مردمی بود، اما آن‌چه محبوبیت طالقانی را تضمین می‌کرد، جمع شدن این ویژگی‌ها در قالب یک روحانی بود. به این ترتیب در دوره‌ای که کبوتر بخت و اقبال دور سر صاحبان عمامه و عبا می‌چرخید و توده‌ها رهبران و سرمشق‌های خود را در میان آنان می‌جستند، از میان خیل هر دم فزون این گروه فقط طالقانی بود که اگر نه در زندگی، که در مرگ خویش، به درجه‌ای از ستایش رسید که نام او را در میان «بت‌های مردم» رقم زد.

چه بسا برخی مردمی را که در دهه‌ی سی ستایشگر مهوش بودند متفاوت از مردمی که در دهه‌ی چهل پهلوانشان را ارج می‌نهادند و یا در دهه‌ی پنجاه در سوگ طالقانی می‌گریستند بدانند. یا شاید برخی بر این باور باشند که مردم در گذر این سه دهه یکسره تغییر کردند. من اما بی آن که منکر دگرگونی‌های این دوره باشم، بر پایه‌ی یادمانده‌های شخصی‌ام و به ویژه به اتکای سه سوگ بزرگی که در خاطر من مانده است، گوهر مردم زمانه‌ی محمد رضا پهلوی را یکپارچه می‌بینم. این نگاه هم‌نشینی مهوش و تختی و طالقانی را که نماد دلخواه‌های گونه‌گون توده‌های این دوره هستند، امکان‌پذیر می‌کند. اگر بانو مهوش خواسته‌های جسمانی توده‌ها را تجسم می‌بخشید، جهان پهلوان تختی آیت اخلاق و معرفت انسانی آن‌ها بود و آیت الله طالقانی هم برگزیده‌ی آن‌ها در میان «علمای دین». بر این روال گویا این توده‌ها در هر کجا که خطا کرده باشند، در گزینش بت‌های خود راه خطا نرفته‌اند که گمان نمی‌کنم کسانی دیگر می‌توانستند بهتر و برتر از این سه تن تثلیث دلخواه‌های دنیوی و اخروی و انسانی را در نگاه توده‌ها برقرار بدارند

«بب جاذبه‌ی جنسی» می‌دانستند، گرچه که شاید هیچ‌گاه چنین لقبی برای او بر زبان نیامده باشد. از یاد نباید برد که در همان دوره هنرپیشه‌ی مشهوری چون مرلین مونرو در امریکا که کعبه‌ی آمال بسیاری بود، آشکارا «بب جاذبه‌ی جنسی» نامیده می‌شد. به هر حال بانو مهوش را باید نخستین «بت توده‌ای» مردم ایران به شمار آورد که چهره و اندام و اداهایش در ذهن توده‌ها جاذبه‌ی جنسی زنانه را به نمایش می‌گذاشت و سرآمدی‌اش در رقص و آواز به شیوه‌ی کافه‌های ساز و ضربی بر جذابیتهای می‌افزود. آن‌چه که در منش و رفتار شخصی او دیده و یا گفته می‌شد، از پردلی‌اش بر روی صحنه و خواندن تصنیفی چون «کی می‌گه کجبه؟» گرفته تا روایت‌های نیکوکاری‌هایش که به ویژه بعد از مرگش بازتاب بسیار یافت، همه و همه، دانسته نادانسته در خدمت توجیه و مشروعیت بخشیدن به محبوبیت انکارناپذیر او بودند. نیکوکاری مهوش را می‌شود نشانه‌ای از حضور فرهنگ سنتی در زندگی متجدد نمای آن زمان به شمار آورد. به این معنی که «بت توده‌ای» ایران، به رغم نان خوردن از راه قر کمر و خشوند کردن مشتی اوباش و بزن بهادر مست و خراب و یا حتا دست داشتن در نشر کتابی خلاف «شئون اخلاقی»، متأثر از معرفت و اخلاق رایج در میان عوام، به یاری تنگدستان و بی‌کسان می‌شتابد و درآمد به دست آمده از کسب «حرام» را صرف راه «ثواب» می‌کند. اما آن‌چه از منظر این نوشته اهمیت دارد این است که نخستین بب جاذبه‌ی جنسی ملت ایران می‌بایست در هاله‌ای از روایات یتیم پروری و مسکین نوازی، از همان نوع که مثلاً برای حضرت علی گفته می‌شود، پوشانده شود تا عرف ستایشش را روا دارد. به بیان دیگر شهرت بانو مهوش به نیکوکاری در نزد همگان ضرورتی است که دلخواسته‌ی دنیوی توده‌ها را در متن فرهنگی در قید شرع «حلال» می‌کند.

جهان پهلوان تختی برخلاف بانو مهوش مردم کوچه و بازار را به دردمرخی‌اندازد. از دید مردم آن‌چه خوبان همه دارند یک‌جا در او جمع بود. تختی فرزند خلف ملتی است که در بطن اسلامی هزار و چهار صد ساله هم چنان به آرش کمانگیر و کاوه آهنگرش می‌بالد و رستم و سهراب و اسفندیار و سیاوشش را می‌ستاید. تختی برای ایران نام و افتخار و اعتبار می‌آورد و مردم هم به قدردانی کار کارستان او لقب رستم یگانه‌شان را به این جوان فروتن اهل خانی‌آباد که به نیروی اراده و پشتکار خود را به سکوی قهرمانی کشور و جهان رساند، می‌بخشند. اما فضیلت غلامرضا تختی بسیار فراتر از مدال آوری قهرمانان ورزشی است. او اگر زور بازوی رستم را دارد، در اخلاق و رفتار و کردار تالی پوریای ولی است. تختی نماد ارزش‌های والای مردم ایران است. شخصیت و زندگی او هم نمونه‌ای تمام عیار از «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» زمان زردشت ایران را



رستوران نروان

در قلوب دوسلدورف

فضایی آرام و دلپذیر
جهت جشنها و میهمانیها

با غذاهای متنوع و لذیذ در خدمت هموطنان عزیز

Tel: 0211 / 86298490

Fax: 0211 / 86298491

Neu Str.45 (Altstadt),
40213 Dusseldorf

Offnungszeiten: Mo. - Sa. 11-24 Uhr

قنادی جمیل

(تولید و پخش)



شیرینی تر ، رولت ، ناپلیونی ، لطیفه ، کلوچه ، زولیا و بامیا

سفارش انواع کیکهای عروسی و تولد از طریق آلبوم کیک
و سفارش هرگونه شیرینیهای ایرانی با سفارش تلفنی از قبل به
هر اندازه و هر رقم که بخواهید

Benzstr. 13 b & Kolner Str.23 Dusseldorf

Tel: 0211 - 229 85 76

0211 - 588 95 19 / 0211 - 179 38 171

konditireijamil@yahoo.de

برای همکاری با شما در همه زمینه های آموزش و یادگیری...
از زبان انگلیسی گرفته تا کسب مدارک بالاتر در
استانداردهای قابل قبول بریتانیا



همین امروز با تلفن رایگان «لرن دایرکت» learndirect تماس بگیرید و با یکی از مشاوران آموزش ما به زبان فارسی
صحبت کنید. آنها همه اطلاعات و خدمات مشاورتی که شما برای آینده بهتر لازم دارید را در اختیار شما قرار خواهند داد.

Lines are open Monday - Friday, 9am-5pm

Ufi Ltd November 2007. All rights reserved. learndirect is a registered trademark of Ufi Ltd. All information correct at time of going to press. IH/508C/V01

0800 093 1116

learndirect-advice.co.uk

Nothing can stop you when you learndirect



PROSPER BUSINESS CENTRE

دفتر کار از هفته ای ۶۹ پوند

شامل: برق - آب و تمیز کاری دفاتر

-منشی برای دریافت پیغام های

تلفنی و انجام امور اداری -فتوکپی -

فکس و دریافت و توزیع نامه ها

Tel:02073280002

07939110764

ADDRESS: PROSPER HOUSE و

146-154 KILLBURN HIGH ROAD

NW6

CLOSE TO WEST HAMPSTEAD / MAIDA

VALE



احمدی نژاد : ما در ایران همجنسگرا نداریم



خمینی :
ولاکن شما بروید
کوروش را بخوابانید ،
ما بیداریم



حل مشکلات و مسائل شرعی



اولین تولید انرژی هسته ای برای سازه لوحان

شب آخر

داستان دنباله دار

نوشته: کامران



قسمت چهارم

در شماره های گذشته خواندید که چهار زن به نامهای عاطفه، نسرين، مریم و اعظم بدنبال اجرای حکم محکومیت عاطفه تصمیم به تعریف کردن زندگیاشون میکنند. اولین نفر اعظم است. او در یک ده کوچک شمالی در اطراف رودبار بدنیا آمده. اکثر مردم ده برای خان کار میکنند. پدر اعظم هم برای خان کارگری

میکند و مادرش کلفتی خونه خان را میکند. اعظم دو خواهر و برادر دارد به نامهای رعنا و علی. اونها مثل اغلب مردم ده زندگی آروم و فقیرانه ای دارند. یکروز که ننه گلی مادر اعظم برای کار به خانه خان میرود. مورد تجاوز خان قرار میگیرد. خبر به گوش پدر اعظم میرسد. او برای انتقام سراسیمه به خانه خان میرود. خان مست بود و بعد از درگیری پدر اعظم را به قتل میرساند. با وساطت پسر خان و اهالی ده ننه گلی رضایت میدهد و خان آزاد می شود.

بعد از چندی اونها به رودبار نقل مکان میکنند. در این شهر ننه گلی در کارگاه خیاطی حاجی الماسی که از اقوام دور اونها بود مشغول کار میشود. حاجی که از خودش بچه ای نداره و با زنش که اون هم سن مادر بزرگ رعنا را داره با پا در میانی دایه اعظم به خواستگاری رعنا میاد. در شب خواستگاری حاجی و زنش میخواهند که رعنا و حاج خانم زن اول حاجی با هم زندگی کنند ننه گلی هم مخالفتی نیکنه. رعنا که برای کمک خانواده اش حاضره هر کاری بکنه بودن مخالفت به عقد حاجی در میآید. در شب عروسی رعنا دچار خونریزی میشه و تا صبح از درد به خودش میپیچه. ننه گلی به دستور حاجی تصمیم میگیره صبح اول وقت

رعنا را به پیش حکیم ببرد و ادامه ماجرا.

از پشت در صدای خدیجه خانم را شنیدم که میگفت. حالا گریه رو بگذار کنار و تا دیر نشده پاشو برو. طفلی رعنا چه زجری کشیده. قریون خدا برم هر چی بدبختیه برای ما فقیر بیچاره هاست. ننه جواب داد ولی با اعظم و علی چه بکنم. خوبیت نداره اونها رو ببرم. خدیجه خانم پرید وسط حرف ننه. خوب بگذارشون اینجا سفر قندهار که نمیخواهی بری فو قش تا بعد از ظهر برمیگردی. ننه من رو صدا کرد. آهای اعظم بیا تو کارت دارم. من با عجله اشکهامو پاک کردم و رفتم داخل اتاق. و گوشه ای نشستم. ننه رو به من کرد و گفت. من باید برم رعنا رو ببرم پیش حکیم تو هم با علی پیش خدیجه خانم میمونی تا من برگردم. قریون دختر مواظب داداشت باش. زودی بر میگردم و پاشد که بره. خدیجه خانم گفت. حالا یک کم دیگه میشتی چایت رو هم که خوردی. ننه همونخو ر که کفشاشو پا میکرد گفت. قریونت برم دلم شور میزنه.

بهرتره زودتر برم. نمیدونم چی بگم دستت درد نکنه. بتونم جبران کنم. و از در زد بیرون. هنوز نمیتونستم بفهمم چرا رعنا خونریزی کرده اونموقع فکر میکردم شاید حاجی کنکش زده. اعظم گوشه چشمش رو پاک کرد و نگاهی به بقیه انداخت. مریم و نسرين و عاطفه ساکت نگاهش میکردند

اعظم شروع کرد با گوشه پیراهنش بازی کردن و ادامه داد. ولی خوب از اون سالها خیلی وقته که گذشته الان میفهمم که رعنا در اون سن و سال چه زجری کشیده. میدونید زندگی روی خوب و بد داره ولی نمیدونم چیه که برای ما همیشه روی بدش بیشتر بوده از بچگی همش بدبختی بعد هم فکر میکنیم با رفتن به خونه شوهر خوشبخت میشیم. ای دل غافل از ما زنها بدبخت و وجود نداره. مریم پرید وسط حرفش و گفت. نه بابا

این خودمونیم که بد و خویش میکنیم همش هم دستمون به آسمون درازه. شاید اگر میدونستیم که از اون بالا

و سرش رو به بالا کرد و ادامه داد. کاری بر نیاد و خودمون باید تکونی بخوریم شاید حال و وضعمون اینجوری نبود.

اعظم سرش رو به علامت تأیید تکون داد گفت. راست میگی ما هر چی که میکشیم از دل بی مروت خودمونه. نسرين رو به اعظم کرد و گفت. تعریف کن ببینم کار رعنا به کجا کشید.

اعظم با صدای بغض کرده ادامه داد. از اون روز رعنا تا سه ماه توی جا افتاده بود. حکیم براش دوا نوشته بود و ننه صبح به صبح میرفت وپرستاریش میکرد. بیچاره رعنا شده بود پوست واستخون. اون بی شرف حاجی رو میگم ول کن نبود. همش به ننه قر میزد که حال رعنا خوبه و حکیم چرت گفته. پفیوز روز شماری

میکرد تا بتونه دوباره با رعنا بخوابه.

زمان زود میگذره دو سال بعد رعنا حامله شد از موقعی

که بچه به دنیا اومد وضع رعنا توی خونه حاجی فرق کرد. یعنی یواش یواش تبدیل شد به کلفت بی جیره مواجب حاج خانم. حاجی هم که به آرزوی دلش رسیده بود فقط به بچه اش فکر میکرد. سهراب پسر رعنا شکل خودش بود تپل میل و سفید با چشمهای روشن. گه گذاری ننه من رو میفرستاد خونه حاجی تا در کارها به رعنا کمک کنم. من که عقل رس شده بودم و تقریباً همه چی رو میفهمیدم از زجری که رعنا میکشید دلم کباب میشد. طفلی از صبح زود که پا میشد

مشغول بود اول سهراب بعد حاج خانم با دستوراش. این کار رو بکن اون کار رو نکن. پنداری نمیتوست ببینه که رعنا یک دقیقه بیکار بشینه. بعد هم که حاجی از سر کار می اومد باید دست و پای حاجی رو میشست. هر وقت به اون روزها فکر میکنم حالت تهوع بهم دست میده. کینه حاجی روز به روز در من بیشتر میشد. ننه متوجه شده و هر بار که حرف حاجی

به میون میآومد. اون تعریف میکرد و من فحش میدادم. وضعمون بدک نبود لقمه نونی داشتیم و ننه دلش به علی خوش بود. نمیدونم چرا ولی ننه علی رو به ما ترجیح میداد. همیشه میگفت دختر میره خونه شوهر ولی پسره که برای ننه و باباش میمونه و من حرصم میگرفت. دلم میخواست از خونه و ائن شهر فرار کنم. از بچگی من ورعنا همپای ننه کار می کردیم

علی رفته رفته بزرگ میشد. ته چهره اش به بابام رفته بود. ولی خوب از نظر جثه ضعیفتر از بابام بود.

چشم های معصومی داشت. اون طفلی هیچی از بابامون به یاد نداشت. بابا براش فقط یک اسم بود. دو سالی میشد که میرفت مدرسه علی از بچگی خیلی به من نزدیک بود. وقتی یاد شیرین زبونی هاش میافتم دلم آتیش میگیره. بزرگ شدن من و علی مصادف شد با انقلاب. ما که از شاه چیزی نمیدونستیم فکر میکردیم

آخوندها بهترند و به داد ما فقیر بیچاره ها میرسند. نسرين حرف اعظم رو قطع کرد. آره ارواح ننه شون. آخوندها به تنها چیزی که فکر میکنند شکم و زیر شکم. از اون خمینی بگیر به کوچکشون در کن.

اعظم گفت. آره خوب راست میگی ولی اونموقع ما چه میدونستیم که سگ زرد برادر شغاله. من خودم تازه پانزده سالم شده بود و علی برادرم سیزده چهارده سال داشت و همه توی خیالات خودمون یک زندگی بهتر میخواستیم. یادت رفته که همون اول همین خمینی چه حرفهایی میزد. آب و برق مجانی. پول نفت و.. مریم گفت. آره و هزار جور وعده وعید دیگه. ولی دیدی که همچین که رژیمشون پا گرفت زدن زیر تنوم حرف هایی که زدند.

اعظم ادامه داد. خلاصه دوران سختی بود. من با چه شور و شوقی میرفتم مسجد محل برای خودم شده بودم یه پا بسیجی. علی هم می آمد. ننه نگران بود. چون میدید که علی داره آموزش نظامی میبینه و شبها توی محل تا صبح پاسداری میکنه. تا اینکه جنگ شروع

شد. علی جزء اولین نفرهایی بود که رفت جبهه. قبل از اعزام علی نه چند باری رفت مسجد و روی دست و پای آخوند همه کاره اوخا افتاد تا بلکه علی رو منصرف کنند. ولی آخونده حرفش این بود که برای حراست از اسلام و انقلاب جونهای ما باید برند جبهه. بعد از رفتن علی کار من و رعنا و نه شده بود پای تلویزیون نشستن و اخبار جبهه رو گوش دادن. تقریباً سه ماهی از رفتن علی میگذشت. تا یک روز درب خونه مون رو زدند. دو تا از پاسدارهای کمیته محل بودند. دلم هری ریخت. ترس برم داشت. اونها متوجه حال من شدند. اول گفتند علی زخمی شده با شنیدن این حرف نه غش کرد. من روی دست و پای خودم میزدم. یواش یواش گفتند که علی در یک عملیات روی مین رفته و شهید شده. وای که چه روزهای سختی بود. نه از بس گریه وزاری کرد چشمهایش آب آورد. تنها کسی که از این موقعیت استفاده کرد حاجی شوهر رعنا بود که تا میتونست به بهانه های مختلف و به اسم خانواده شهید پول و امکانات گرفت. با آخوند محل که از قدیم با هم دوست بودند ریخت روهم و چپ و راست میرفت مسجد. من که با مردن علی انگاری یکدفعه به خودم اومده باشم از هرچی انقلاب و انقلابیه حالم به هم میخورد. دیگه همه چی برام بی تفاوت بود. تنها امیدم به رعنا بود و بیشتر سر خودم رو با سهراب گرم میکردم. سهراب بگی نگي جای علی رو برام گرفته بود. خیلی شیرین زبونی میکرد و میشه گفت بیشتر اوقات پیش ما بود. حاج خانم زمین گیر شده بود و رعنا مثل یک دختر تموم مدت پرستاریش میکرد. رعنا بعد از سهراب دیگه بچه دار نشد و بعد از مرگ علی یکدفعه ای شکسته شد. آخه رعنا برای علی و من حکم مادر رو هم داشت.

نه دیگه سر کار نمیرفت و با پولی که هر ماهه حاجی میداد روزگار میگذروندیم. کار من هم شده بود تابستونها توی باغهای زیتون کار کردن تا بتونم هزینه دفتر و کتابم رو در بیارم.

سر و کله خواستگارا پیدا شد. ماهی نبود که برای خواستگاری من نیابند. ولی من پام رو کردم توی یک

کفش که تا درسم نوم نشه شوهر نمیکنم. نمیدونم شاید برای اینکه همه مردها برام به نوعی خاطرات خان و تجاوز به نه و یا داستان شب زفاف رعنا رو به یادم می آوردند و از مرد جماعت فراری بودم.

عاطفه زیرچشمی نگاهی به اعظم کرد و گفت. ولی بالاخره شوهر کردی. اعظم بلند شد و به طرف دستشویی سلول رفت و در هماخال گفت. نه بابا شوهر که نکردم هیچی تا میتونستم مردها رو سرکار هم می گذاشتم و زد زیر خنده. نسرين گفت. چی؟ سرکار می گذاشتی. ای ناقلا حتما اونها رو تیغ میزدی؟

اعظم برگشت و نشست و نگاهی به همگی انداخت و گفت. آره تیغ میزدم ولی آگه بگم کجاشون رو تیغ میزدم از خنده روده بر میشین.

مریم گفت. تعریف کن ببینیم.

اعظم گفت. آره دیگه عقل رس شده بودم و میخواستم یک جوری انتقام نه و رعنا رو از مردها بگیرم برای همین با اونها دوست میشدم. و باهاشون توی باغها قرار می گذاشتم. البته فقط چند تایی بودند که تیغ شون زدم و دوباره زد زیر خنده و میون خنده هاش که معلوم بود از ته دله گفت. بعد از اینکه اونها میآمدند با عشو و ناز طوری وانمود میکرد که فکر کنند میخوام باهاشون سکس داشته باشم و از قبل هم یک تیغ صورت تراشی می گذاشتم توی کمرستم. به محض اینکه اون بیچاره ها شلوارشون پایین میکشیدند تا به خیال خودشون شروع کنند و من عشو میآمدم که مثلاً نمی خوام طوری که متوجه نشند تیغ رو در میآورد و در یک فرصت به معامله شون تیغ میکشیدم و خون را میافتاد. و من هم طوری رفتار میکردم که اصلاً متوجه موضوع نشند. اون بدبختها با خون و درد راه شون میکشیدند و میرفتند. من هم که دلم خنک شده بود میرفتم تا نفر بعدی رو پیدا کنم.

صدای خنده توی سلول پیچید. مریم که از روز خنده اشکش دراومده بود گفت. راستی راستی به معامله شون تیغ میکشیدی و عاطفه ادامه داد و اون بدبختها هم دست از پا درازتر برمیگشتند.

نسرين که صدای خنده اش از همه بلندتر بود گفت. ای جانسی به اعظم. ولی ناکس چه جوری میزدی که اونها نمیفهمیدن.

اعظم گفت. اگر به مردها دقت کنی میفهمی که اونها موقع سکس به هیچی جز خودشون فکر نمیکنند شاید بهتر باشه بگم کورند. در ضمن تو هم باید وارد باشی.

نسرين با خنده گفت. آخ آگه از این زندون خلاص بشم یک آشی برای اون پفیوز بیزم که اون سرش ناپیدا تازه راهشو یاد گرفتم و دوباره همگی زدند زیر خنده. سر و کله اختر لن پشت در سلول پیدا شد. با قر و لند گفت. چیه خبر مرگتون نمی خوابید مگه عروسی نه تونه؟

نسرين پا شد و رفت پشت در و با عشو و نرمی گفت. عروسی نه که ولی خوب اعظم داشت تعریف میکرد که راهی رو پیدا کرده که شب عروسی به آقا داماد حال بیشتری میشه داد.

اختر گفت. ارواح نه تون. خوب حالا این چه راهی است.

همونطوری که مریم و عاطفه و اعظم ریزخنده ای میکردند و به اختر نگاه میکردند نسرين گفت.

ای ناکس بهت یاد بدیم که بری به حاج داود حال بدی. نه آجی آگه خواستی یک روز بیا تا اعظم راهشو به خودت نشون بده و برگشت و چشمکی به اعظم زد.

اختر لن که مات مونده بود گفت. بسه دیگه خود شیرینی یک کمی آروم بگیرید بقیه خوابند.

نسرين گفت. ای به چشم. شما هم بدو که حاجی منتظره.

اختر که داشت راه میافتاد گفت. خدا از تقصیرات بگذره. آگه میدونستی که حاجی فقط به من قرآن یاد میده دیگه این مزخرفات رو نمیگفتی.

اعظم بلند گفت. قرآن خونندن زیر لحاف دونفره چه حالی میده و نسرين که داشت برمیگشت سر جاش گفت. اللّٰهین کفرو اختر خانم مامانی دمرو و دوباره همه زدند زیر خنده.

ادامه دارد

رستوران خانوادگی نیروان در شهر کلن

با غذاهای متنوع ولذیذ در خدمت هموطنان عزیز

Tel: 0221 / 25 27 22
Fax: 0221 / 25 72 773

Jahnstr. 20 (am Zulpicher Platz), 50676 Koln
Offnungszeiten: taglich 12 - 23 Uhr

با مدیریت داریوش مقدم



اسلام بدون روحانیت و روحانیت بدون اسلام (۲)

حرف تازه

فرخ فروزین

در شماره قبل این مقال به (اسلام بدون روحانیت) که نظریه ای بود از دکتر شریعتی پرداختیم و حال به (روحانیت بدون اسلام) که نظریه ایست از آقای حسین حاج فرج دیباغ معروف به دکتر عبدالکریم سروش متولد آذر ماه ۱۳۳۱ که پس از پایان دوره ابتدائی در مدرسه علوی ریاضی خواند و از دانشکده داروسازی دکتر گرفت و برای ادامه تحصیلات عالی به رفسپار انگلستان گردید و مهندس شیمی خلیلی شد اما بعد ها فیلسوف مذهبی گردید!!؟ همچون مهندس مهدی بازرگان که مهندس الکترونیک شد تزدانشگاهی اش اسلام بود (آب تایمز چه تغییرات اساسی در جهت منافع انگلستان بوجود می آورد)

دکتر سروش پس از مراجعت به ایران (از لندن) دوره طلبگی را گذراند و مدتها طلبگی نمود و از اوایل انقلاب طرحی نو در براندازی و تخریب دانشگاه و دانشگاهیان انداخت که سالها بعد آن را تکذیب کرد خصلتی که از برجسته ترین عادات ایشان است عبدالکریم سروش بر خلاف تصور شریعتی گفته است (ما در ایران امروز روحانیت بدون اسلام پیدا کرده ایم) و به هیچ وجه این موضوع را گسترش نداد و پیگیری ننمود شاید از ترس و یا مصلحت اندیشی.

مصلحت اندیشی دکتر سروش موضوع تازه ای در کارنامه زندگی سیاسی - اجتماعی ایشان نیست. و اما آنچه در تاریخ ادیان اتفاق افتاده است ادیان ابراهیمی - مسیحیت - یهودیت و اسلامیت: به محض اینکه دین و نهضت دینی صورت تشکیلاتی و سازمانی و سلسله مراتبی پیدا کند از مسیر اصلی و معنوی خود خارج میگردد و همانطور شاهد هستیم دین ارتباط با حیطه خصوصی دین دارد و رابطه انسان با خدا نیازمند واسطه نیست

آیت الله مطهری با اینکه خود آخوند بود در یکی از کتب خود اصلی ترین مشکلات آخوند را نحوه ی ارتزاق آن می دانست یعنی آخوندها با از دولت پول می گرفتند: از طریق سازمان اوقاف و نخست وزیر و در بار: یا از مردم از طریق خمس و ذکات. بنابر این یا جیره خوار قدرتها و دولتها بودند و یا نوکر مردم: یعنی عوام. که دچار عوامفریبی میشدند بنابر این روحانیت فاسد است و فاقد استقلال. سالها قبل از شورش ملایان مطهری خواندن

(نهاد ناآرام جهان) کتاب عبدالکریم سروش که در آن زمان جوان بود به خمینی توصیه می کند و خمینی پس از مطالعه سروش را مورد تحسین قرار می دهد و سروش از این تحسین مسرور و مفتخر می گردد سروش به هنگام شورش ۷۵ ملایان از انگلستان به ایران مراجعت می کند و سعی بسیار کرد تا اوامر و خواسته های خمینی را در باره مارکسیسم اسلامی جدی بگیرد که پس از آن بعنوان چیره دست ترین منتقد ترین مسلمانان مارکسیسم در ایران آشوب زده جلوه گر شد و در مقام تئوریسین جمهوری اسلامی برگزیده گردید و عنوان روشنفکر دینی را بر خود نهاد. که بگفته آقای منوچهر تهرانی در کیهان لندن: (راستی روشنفکر دینی یعنی چه؟ این ظاهر میمون همایون آثار کیست؟) در سال ۹۵ انقلاب فرهنگی به خواسته خمینی تشکیل شد و دکتر عبدالکریم سروش بعنوان رئیس ستاد انقلاب فرهنگی برگزیده میشود که بعد ها آن را همانند دیگر سخنانش که از خصلت های اوست تکذیب می نماید به گفته خانوم الاهی بقراط در کیهان لندن شماره ۵۶۱۱ با تیترا (کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!) استناد می کنم. بهار سال ۹۵ بود که مقدمات انقلاب فرهنگی فراهم گشت و در خرداد ماه با همفکری: همکاری و عملیات کسانی به انجام رسید روزنامه هم میهن که اخیرا توقیف شد به مناسبت سالگرد انقلاب فرهنگی گفتگویی را با عبدالکریم سروش منتشر کرد عبدالکریم سروش در باره اعضای شورای ستاد انقلاب فرهنگی می گوید:

شمس آل احمد به زودی کنار کشید و آقای با هنر هم شهید شدند آقای ربانی املشی مسئول روحانی تصفیه استادان بودند که مرحوم شدند بعدا افراد تازه ای آمدند که تا امروز در شورا حضور دارند من آخرین بار وقتی از وزارت علوم پرسیدم آنها در گزارشی محرمانه به من گزارش دادند که ۷۰۰ نفر از اساتید تصفیه شده اند توجه داشته باشید که فیلسوف جمهوری اسلامی که خود از تصفیه سخن می گوید از واکنش خویش به این گزارش محرمانه و اخراج تصفیه هفتصد استاد چیزی نمی گوید. وی سپس با دلخوری از اینکه فقط از «بدیها» حرف زده میشود و صحبتی از «نیکی ها» نمیشود می افزاید یک قلم خدمتی که ستاد انقلاب فرهنگی کرد و اتفاقا من آن را انجام دادم همین قصه تاسیس دانشگاهی بود اگر عبدالکریم سروش به یاد نداشته باشد قطعاً کسانی که پیش از انقلاب اسلامی به دانشگاه رفته اند کتابهای وزین نشر دانشگاه تهران را به یاد دارند که از

منابع اصلی آموزش دانشگاهی به شمار می رفتند و تاکید می کند راستش این انقلاب فرهنگی بسیار ناگهانی رخ داد و من اصلا خبر نداشتم که بناسبت چنین اتفاقی بیافتد از فیلسوف محترم باید پرسید وقتی خبر یافتید چه کردید یا اینکه شما را اغفال کرده بودند؟ می خواهید با تناقص گویی نبودن خود را ثابت کنید؟ بسیار خوب عبدالکریم سروش نبود!

من اطمینان قاطع دارم اگر امروز از تئوریسین جمهوری اسلامی آقای دکتر سروش سوال شود چرا پیگیر نظریه خود (امروز روحانیت بدون اسلام داریم) نشدید و نیستید؟ با آن چهره عبوس خواهند گفت من هرگز چنین گفته ام خوب بیاد دارم مجلسی از سخنرانی ایشان را که اولین و آخرین آن برایم بود حال همگان بغیر از تنی چند از همفکران و همزمان ایشان متغیر گشت از دو جمله ای که در لابلای گفته ها فرمودند که از اعتقاد و باور راسخ ایشان سرچشمه داشت

ایران یعنی چه؟ ایران چیزی جز یک نقشه جغرافی نیست

اگر اسلام را از حافظ و مولوی و سعدی بگیرند چیزی بر آن ها باقی نخواهد ماند روشن است سالی نگذشته منکر حرف خویش گشتند عجب!

عدم ادامه و شرح و بسط جمله آقای سروش (ما در ایران امروز روحانیت بدون اسلام پیدا کرده ایم) که با زیرکی پرداخته شد دو معنا در بر دارد تائیدی و اعتراضی: که در مقابل هر یک بتوانند به دیگری استناد نمایند و عنصر مصلحت را در اختیار داشته باشند!

دلیل اینکه ایشان به تغییر این نظریه منهای ترس پرداختند اینست که به آگاهی می دانند در تاریخ ایران نخستین بار نیست که روحانیون بر مسند قدرت و سیاسی ایران زمین تکیه زده اند که لاجرم می باید بر حیل و فریب و تبهکاری آخوند صحنه بگذارند.

در کتاب «آخوندیسم» که بزودی جدید چاپ و انتشار خواهد یافت بقلم محقق برجسته و توانای ما ناصر ملکی چنین می خوانیم:

مرور عمیق در باره نقش آخوندیسم در عهد شاهنشاهی صفویه نشان می دهد که در این دوره از تاریخ ایران و مذهب شیعه آخوندها علیرغم آنکه می توانستند از شرایط استثنائی موجود برای اعتلاء و استحکام و پیشرفت مذهب شیعه استفاده کنند بر عکس آن را هر چه بیشتر بی محتوا و پوک و آلوده به جعلیات و خرافات کردند و به تباهی و انزوا کشانیدند جهان اسلام را برای همیشه از نیل به وحدت و یک پارچگی محروم ساختند و با مهارت و تردستی حیرت انگیزی بت پرستی

محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر؟
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

و یا خود منشأ مکاتب جدید از قبیل
صوفیگری عرفان شرقی گردیدند (عطار و
مولانا جلال الدین بلخی) و یا به مذاهب تسنن
روی آور شدند (سعدی و جامی) و یا بکلی از
مذهب و دین گسستند (حکیم عمر خیام) و
یا آنکه شیعه واقعی و پیرو حقیقی علی ابن
ابیطالب بودند و در آثار و اشعار خود همواره به
ریاکاری و تزویر و سالوس و خرافه آفرینی ملاحا
ناخند و با زبان شعر و کنایه از آنها انتقاد
کردند (خواجہ حافظ شیرازی)

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
در میخانه بیستند خدایا میسند
که در خانه تزویر و ریا بگشایند

آخوندها در مورد حق و عدالت بزرگترین
خیانتها را در باره بشریت مرتکب شده اند و
همیشه حق را ضایع و باطل را حاکم کرده
اند در مورد تکامل بشریت نیز آخوندیسم رویه
ظالمانه ای داشته و بجای آنکه مردم را بسوی
کمال سوق دهد آنها را به قهقرا برده و علم
و فرهنگ را که اصلی ترین مایه ساز تکامل
است به بند اسارت جهالت و تعصب کشیده
است

و چه خوب و پر معنا و دقیق گفت شاعر نامدار
معاصر ایران پروین اعتصامی:

حدیث روشن ظلم شما و ذات ما
حقیقت است چرا صحبت از مجاز کنیم

آخوند بجای دانشکده ها و دانشگاههای
سابق مکتب خانه ها و دارالعلم ها بوجود
آوردند و با حذف مواد اساسی تعلیم و تربیت
در این مراکز مواد درسی محدود و غالباً
بسیار مشکل و غیر مفهوم را بعنوان برنامه
آموزشی و داوطلبان قرار دادند و از همه مهمتر
عموم منابع و کتب آموزشی را با زبان عربی
تدریس می کردند

مواد درسی که توسط ملایان برای دانش آموزان
و دانشجویان انتخاب شده بود آنقدر محدود
و بی محتوا بود که دانش آموختگان و فارغ
التحصیلان مکتب خانه حداکثر می توانستند
روضه خوان و یا مسئله گوی امور شرعی
باشند که غالباً داوطلبان دانش و فن بعلت
عدم توانائی درک مطلب و سخت گیریهای
وحشیانه آخوند مکتب دار از خیر تحصیل و
کسب علم می گذشت و به کار دیگری می
پرداختند در این میان کسانی که علاقه فراوان
به کسب علم و فراگیری فنون و دانشهای
عصر خود داشتند و یا از امکانات مالی نسبی
برخوردار بودند از مکتب خانه و مدارس آخوندی
داخل ایران سر خورده و راهی مناطق دیگر
شدند دانشمندانی که بر حسب علاقه ذاتی
خود به مناطق دیگر رفته و دانش اندوخته
بودند با جهان بینی گسترده ای که یافته
بودند عموماً از مذهب شیعه ای که ساخته
و پرداخته دست و ذهن آخوندها و با خرافات و
جعلیات و مطالب دور از منطق و حقیقت بود
رویگردان شده نسبت به آن انتقاداتی سخت
وارد می کردند: ابو علی سینا. آخوندها که
در معرض انتقادات شدید ابن سینا حکیم و
دانشمند پر آوازه ایرانی بودند او را تکفیر کردند
ابن سینا از این تهمت بر آشفت و گفت:
کفر چو منی گزاف و آسان نبود

را در متن آن زنده کردند و از مسلمانان موحد و
خداگرا بت پرستانی مدرن و مشترک ساختند
تمامی آرمانها و آرزوهای ملت ایران را برای تجدید
بزرگیهای گذشته و حرکت مطمئن و کمال
آفرین بسوی آینده به ناکامی غم انگیزی تبدیل
کردند شاهنشاهی صفویه را که آغاز به شکل
بزرگترین و کارآمدترین حامی آنها ظهور کرده
بود به انحطاط و اضمحلال سوق دادند و با
وسوسه های شیطانی خود از جانشینان شاه
اسماعیل شجاع و گستاخ و شاه عباس دلاور
و با تدبیر موجوداتی مصلوب الاراده و ناتوان
ساختند و ملت آزاده ایران را به اسارت تیغ
قصابان خون آشام افغانی و عثمانی و روسی
دادند و همه رنجها و زحمات شاهنشاهان
صفوی را در راه ساختن ایران بی ثمر کردند پای
استعمار خون خوار را به ایران گشودند و با آن
بر ضد نه تنها ملت ایران بلکه بر ضد تمامی
ملل شرق و همه مسلمانان اتحادی نامقدس
بستند و راههای غارت و تخفیف و حقیر و
اسارت ملل این منطقه را به آنها آموختند.
خود پایه گذار اختلافات مذهبی در جهان
اسلام شدند و مسلمانان را به برادر کشی
وادر کردند و آنگاه که نیروهای سفاک دشمن
از شرق و غرب و شمال بر ایران زمین تاختند
خود به موطن اصلی و اجدادی گریختند باعث
ریخته شدن خونهای ناحق فراوان شدند و طی
سازشها و تفتینهای مفسدانه خود ایرانیان
آزاد شده از سیطره بیگانه را بار دیگر به محاق
اسارت سهمگین تر فرستادند و هر آینه اگر
ظهور نادر شاه افشار فرزند دلیر ایران زمین در
آن ایام تاریک و رنج افزای تاریخی رخ نمی داد چه
بسا که در سه قرن قبل ثمره فساد و تبهکاری
آخوندیسم ایران را بعنوان یک کشور مستقل
از نقشه جغرافیای جهان محو کرده بود!

خدمات ارزی

پرشیا

با ۲۵ سال سابقه خدمات ارزی و بازرگانی در انگلستان و ۵۰ سال در صنعت طلا و جواهر

Tel: 020 7483 0012

Mobile: 07974 784 790

Fax: 020 7722 5673

Dubai: 0097 150 658 7062

در جواهری

با مدیریت

محمد ته کلی

(روپروی) Haideh's Happy Gems, 8a Northways Parade (Argos)

Finchley Road, Swiss Cottage, London NW3 5EN



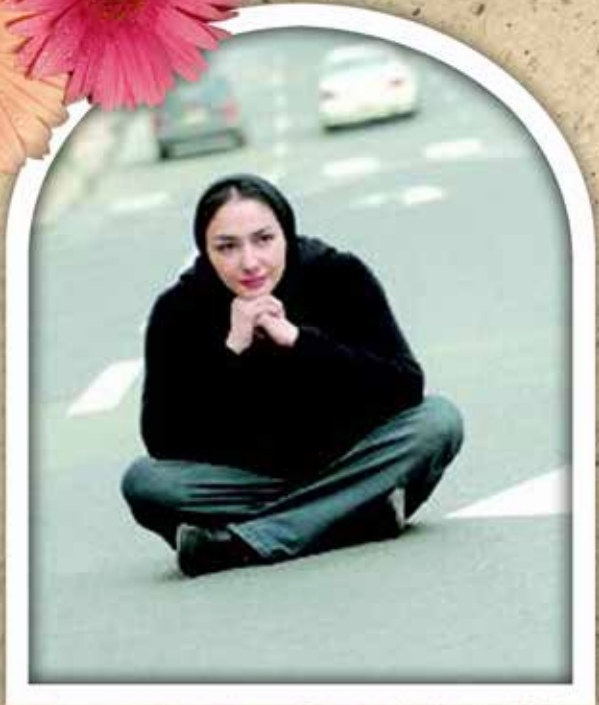
PERSIA EXCHANGE

Licence No:

1
2
1
3
7
1
3
8
0
0
0
0

قصه های محبوب

از این شماره مجموعه ای از قصه های یکی از خوانندگان مجله رنگارنگ را می خوانید و جالب است بدانید نویسنده این قصه ها در ایران زندگی می کند و از طریق مسافرتین که مجله ها را به ایران می برند با مجله رنگارنگ آشنا شده است و خواهر نویسنده هم در انگلستان در شهر نیوکاسل است شما هم می توانید برای مجله رنگارنگ قصه ؛ مقاله ؛ گزارش و شعر بنویسید تا با نام خودتان چاپ شود



سیاه و سفید

مامان خیلی آرام بابا رو بلند می کنه آبی می ده دشت بابا دستهای می لرزه اول قرصشو می خوره بعد آبی میخوره دستهای بابا لاغر و درازه ، زیر چشماش سیاه سیاهه ، همش خس خس می کنه ، زورکی نفس می کشه انگار یه چیزی تو گلوش گیر کرده

گاهی وقتها فکر می کنم میخواد خفه بشه ، نه دوست ندارم خفه بشه

دوباره سرفه می کنه لیوان از دستش می افته رو زمین از صدای شکستن دلم می ریزه همش سرفه می کنه کاش هر چی تو گلوش گیر کرده بیاد بیرون

وقتی بابا اینجوری سرفه می کنه صورتش سیاه میشه ماما یه چیزی میگیره رو دهن بابا نمی دونم چیه ولی با لوله به به کپسول گنده چسبیده حالا دستهای ماما هم می لرزه

میدوم میرم تو اتاقم در رو هم می بندم تا صدای سرفه بابا نیاد

یه عروسک دارم سرش کچله مثل بابا اونو می خوابونم رو تخت مثل بابا بعد می برمش دکتر مثل بابا یه آمپول بهش می زنم حتما خوب میشه اگه بابا آمپول بزنه از اون آمپول گنده ها حتما خوب میشه

درو که باز می کنم دیگه صدای سرفه بابا نمی یاد ، یواش میام بیرون بابا رو تختش خوابیده ، تند میام تو اتاق ماما داره نماز می خونه نه دیگه نمازشو تموم کرده نشسته و دستاشو بلند کرده و دعا می خونه ، می دوم و می پرم تو بغلش محکم فشارم می ده ، دو سه تا ماچ از لپم می کنه صورتم خیس میشه

ازش می پرسم : چرا صورتت خیس؟ زود صورتشو پاک می کنه و میگه : مامانی وضو گرفتم یادم رفت صورتمو خشک کنم .

چشماش قرمز و پف کرده فکر می کنم تو دلم سوزن می زنن خیلی دلم می سوزه ، گاهی وقتها مثل الان منم یه چیزی تو گلویم گیر می کنه دیگه نمی تونم حرف بزنم حتما منم مثل بابا شدم ماما دوباره ماچ می کنه و میگه سایه نمی خوی کارتون نگاه کنی ؟

مامان خوشگل شده از خاله هم خوشگل تره موهاشو گیس کرده لباشم قرمز من ندیدم ماما لباش قرمز با شه...

خاله عکس بابا و عمو رشید رو نشونم می ده اینجا بابا داره می خنده سرش مو داره موهای قشنگ ؛ دستهای بزرگ ؛ یک تفنگ سیاه دسته

به عمو می گم : عمو این تفنگها بزرگن؟ عمو دستاشو از هم باز می کنه و با خنده می گه : آره عمو به این بزرگی بعدشم خیلی سنگینه هر کسی نمی تونه بلندش کنه ! به بابام نگاه می کنم قدش از عمو هم بلند تره چه زوری داشته لباسهاشون مثل همه

به عمو می گم بابا از این عکسها داره ؟ آره سایه جان حتما داره ، ایندفعه به ماما بگو آلبوم عکسها رو نشونت بده .

بازم به بابا نگاه می کنم دلم براش تنگ شده انگار یه چیزی دلمو فشار می ده ایندفعه اگه بابا سرفه کرد لیوان از دستش افتاد اگه بهم خندید نمی رم تو اتاقم هومجا پیشش می مونم ...

صبح از همه زودتر بلند میشم تا با خاله می رسم خونه تند می دوم تو اتاق بابا ، ماما کنار تخت وایستاده چشماش از دیروزم قرمزتره بابا رو تختش نیست قاب عکس بزرگ بابا رو تخته که یه تفنگ سیاه تو دسته بابا داره بهم می خنده

قهر و آشتی

خیلی آرام زنگو فشار دادم هیچکس تو کوچه نبود مثل همیشه صداس از حیاط می اومد

عزیزم والو مواظب باش اور نندازی آبرو ببند ... دوباره زنگ زدم گفت: کیه؟ و جوا بدادم منم ... درو که باز کرد سلام کردم جوابداد سلام به روی ماهت چه طوری؟ خوبی ...

سرشو آورد جلو و خیلی آرام گفت : پاک؟ غسل که کردنت نی ؟

سرمو آوردم پایین و گفتم: بابا الان از حموم اومدم مثل

سرمو می برم بالا و می گم : نه ماما میگه : چرا عزیزم برنامه کودک داره ها..

من می گم : تلویزیون خرابه کارتوتش رنگی نیست ماما نازم می کنه و می گه: آخ یادم رفت بدم درستش کنم دوباره ماچم می کنه

زود بلند میشم و می دوم تلویزیونو روشن می کنم آخ جون کارتون داره ولی حیف که سیاه و سفیده

تا زنگ زدن می دوم درو باز می کنم خاله شهینه می پره و بغلم می کنه خیلی دوستش دارم میخواد منو ببره خونشون . آخ جون اون وقت می تونم با ارزنگ و ارغوان بازی کنم وای چقدر خاله خوشگل شده همیشه موهاش رنگیه یه بار طلایی یه بار قهوه ای ایندفعه هم یه کمی موهاش قرمز شده کاش موهای ماما منم رنگی بود همیشه موهاش سیاه و سفیده تازه بیشترشم سفیده دوست دارم موهای ماما رنگی بشه ولی ماما می گه بابات دوست نداره

ماما لباسهامو عوض می کنه صورتمو می بوسه و میگه خونه خاله شیطونی نکنی ها ...

من و ارزنگ و ارغوان چشم گیرک بازی می کنیم که یکدفعه شوهر خاله شهین میاد تو و صدای آقا شیر رو در میاره و میگه الان می خورمتون هر سه تامون جیغ می زنیم و از خوشحالی می پریم بغلش سه تا چیپس گنده واسمون خریده از بس که دوستش دارم بهش می گم عمو رشید یه دسته گل خوشگل هم خریده واسه خاله شهین گلها هم مثل خودش می خندیدن

عمو رشید یکی یکی ما رو بغل می کنه و میندازه بالا دیوارها دور سرم می چرخن خیلی کیف داره هر سه تامون جیغ می کشیم و می خندیم ما قلقلکش می دیم و اون می خنده از بس خندید صورتش گلی شد دستهای عمو رشید خیلی گنده س میتونه منو و ارزنگ و ارغوانو با هم بغل کنه و بچرخونه ما هم می خندیم موهای فر فریشو بهم می زنیم

خاله آلبوم عکسهاشو میاره نگاه کنه عکس های ارزنگ و ارغوان ، عکس های عمو ، خاله جوونیش ، بچه گیاش یه جا ماما و خاله همدیگر رو بغل کردن

خاله بهم می گه : این مامانه اینم منم ... اینجا چقدر

قبل با صدای بلند گفت: وای خوش اومدی سفیده خانم بفرمو

وارد حیاط شدم پام رفت رو به چیززی با صدای خرد شدنش پامو عقب کشیدم به تکه نون خشک شده زیر پام نصف شده بود

خیلی آروم لپشو کند و گفت: وای روم سیاه ای برکت خدا کی انداخته اینجا؟! خم شد و با دستهای حنایی رنگش خرده های نون رو جمع کرد و ریخت تو باغچه...

هر دفعه که دستاشو نکون می داد صدای جرینگ جرینگ النگوهاش بلند می شه، سرمه چشماشو درشت تر نشون می داد، یک کمی هم لباسو قرمز کرده بود که حدس زدم کار دخترش باشه، یک تمبان قری بلند پوشیده بود هر بار که قدم بر می داشت چینهایش به همان طرف می چرخیدند. عروس و دخترش روی درخت کپل و سبز و نارنج تور سفیدی کشیده بودند و داشتند از پایین به هم گره می زدند اونها هم تمبان قری پوشیده بودند ولی با دامن پر چین تر و پر از پولکهای رنگی خوشگل که چشمامو قلقلک می داد

ردو سلام کردند چند تا از خانم ها در حیاط در حال رفت و آمد بودند اونها هم لباس های محلی پوشیده بودند رنگ و وارنگ سبز... قرمز... بنفش..

تو فکر بودم یکیشو بخرم. تا سرمو برگردوندم صدای پیچ پیچ دختر اگوشمو پیچوند گوشه حیاط فرش انداخته بودند با چند تا پستی مخملی دست دراز کرد رو به پستی و گفت: بفرمو قدمت رو تخم پیشام

وای هر وقت اینو می گفت چشمم می سوخت دست خودم نبود که!

به پستی تکیه زدم آخر تابستون بود نسیم خنکی موهامو می ریخت تو صورتم. کنارم نشست و گفت: خوب تونستی از دست خوار شوورت در بیری ها...

گفتم: خدارو شکر رفته بود بیرون، آگه می دونست نمی رفت و پیلم می شد

گفت: آخه می دونی کاکو هر کی نمی تونه تو ای برنامه ها باشه یا باید اعتقاد داشته باشی یا آگه نداری مسخره نکنی. خوب سفیده خانم شمو با او فرق داری آگه اعتقاد نداری احترام که می داری

سینی بزرگی که دخترش آورده بود رو گرفت و گفت: شمو فقط تماشا می کنی نه دستک می زنی نه شعر می خونی!

سینی رو گذاشت کنارش توش پر از آجیل و خوراکی بود نگاهی به درخت کردم و گفتم: حالا آگه بهار نیاره میوه نده چه عیبی داره نارنج که قیمتی نداره؟

در حالی که آجیل و میوه ها رو می چید جلم با صدای آرومی گفت: به پولش نیس که عزیزم درخت میوه دار آگه بار نده برکت از خونه می ره، جرو دعوا میشه، دختر ا بختشون بسته میشه، عروسا بچه دار نمی شن یا آگه هم بشن زبونم لال می میرن یا بقول شمو جوونا عقب مونده می شن، ای یم تقصیر ای بچه ها شد نباید میوه درختو می کندن، باید دو ستشو واسه خودش نگه می داشتن تا ذوقشون بکنه، حالو ای زبون بسته هم قهر کرده و بار نمیده...

دوباره به درخت نگاه کردم این درخت کپل نازش از ما بیشتر خریدار داره، آگه قهر کنیم بریم خونه بابامون با یه تی پا برمون می گردونن خونه شوهر

دیس تر حلوا رو گذاشت کنارم هم زعفرونی بود و هم ساده، عروسش قلیان بزرگی که رو سرش پر زغال گل انداخته بود داد دستش. قلیان رو گذاشت تو سینی و

نی رو تعارف کرد به من. گفتم: بلد نیستم دودیش کنم اول شما بکشین

سرشو خم کرد و گفت: رو چشمم، با نی قلیان به طرف فالوده اشاره ای کرد و گفت: سفیده خانم والو تعارف نکن از ای پالوده ها بخور ببین چه طعمی داره

به خودم گفتم کاش جای فالوده رو با ف سپیده عوض می کرد همیشه اسم منو اشتباه می گه... هر یکی به قلیان می زد یک عالمه دود می داد بیرون بسوی قلیان هوای حیاط رو پر کرده بود، هر چی بود از دود و سیخ و سنگ شوهرم بهتر بود، یکی از خانها سه تا دایره آورد یکیشو دو دستی تعارف کرد طرف ما و گفت بفرمو زن مو.... زن مو ابروها رو انداخت بالا و دایره رو گرفت نی قلیان رو داد به من دایره ها بزرگ بودند و از داخل حلقه های زیادی داشتند هر دفعه که تکون می خوردند جرینگ جرینگ صدا می دادند عین گوشواره های زن مو بودند یه پک زدم به قلیان حواسم نبود که حسایی چاق و پر دوده، افتادم به سرفه، زن مو با دستهای بزرگش همچی زد پشتم که از دردش سرفه یادم رفت با گوشه روسری اشک چشمامو پاک کردم

زن مو لبخندی زد و گفت: کاکو حواست باشه ای واسه تو خیلی سنگینه ها.

لبخندی زدم و گفتم: چشم زن مو
با خانهای دیگه دایره ها رو در هوا تکون دادند صدای جرینگ جرینگ النگوهاش بین این صداها گم شد بعد با هم شروع کردند به زدن آفتدر نرم و فرز می زدند که گاهی وقتها فکر می کردم اصلا انگشتشون به دایره نمی خوره!

دخترها با لباسهای رنگارنگ دستمال به دست در حیاط می چرخیدند و قر می دادند، پولک رو لباسها سر می خوردند و برق می زند چینه پولک ها رو می گرفتند و ماچ می کردند گاهی وقتا که دامن های رنگی از کنار هم رد می شدند روبوسی می کردند و تاب می خوردند، دور و نزدیک می شدند. من خیلی آروم پک می زدم و دود می دادم بیرون انگار که هر چی سیخونک شوهر و فامیلش تو دلم آتش شده بود با دود می اومد بیرون. دلم سبک می شد و سرم سنگین، چشمم افتاد به کوزه اناری قلیان یک نقاشی بود از صورت ناصر الدین شاه با چشمهای درشت مشکی و سیللهای تاب داده که یک تاج بزرگ هم رو سرش بود هر دفعه که پک می زدم انگار که داشت بهم چشمک می زد ناکس خوش اشتها بیخود نبوده که ۳۰۰ - ۲۰۰ تا زن داشته!! منم جوابشو با چشمک دادم. پناه بر خدا مردم با قرص اکس حالی به حولی میشن ما با قلیان براز جونی.

همه با صدای بلند واسونک می خوندن خیلی از شعرهاش خوشم می اومد بعد از خوندن هر واسونک زن مو ریتم آهنگو عوض می کرد، دو نفر دیگه هم با اون هماهنگ می شدند، گاهی وقتها همچین با هم محکم می زدند که دلم هر می ریخت پایین باد لا به لای شاخه ها می پیچید و برگها و شاخه ها از پشت توری دست می زدند و می رقصیدند آگه من جای او بودم همین حالا بار می دادم کم کم دیدم یک جورایی رو زمین بند نمیشم ولی زن مو گفته بود حتی دست هم نزنم چه برسه که بخوام قر بدم اما مگه می شد هر چی دایره ها بیشتر اوج می گرفتند تن ما هم کج و کوله تر می شد دو سه بار خودمو محکم چسبوندم به پستی ولی اینقدر ریتم آهنگ قشنگ بود که یادم رفت کجا هستم دوتا اینور یکی اینور حالا شونها عقب گردنو برو آها....

یک آن حس کردم همه چشمها رو به منه!!!

زن مو و بقیه دیگه واسونک نمی خوندن و فقط داشتند به من نگاه می کردند انگار که درخت هم اخم کرده بود و منو نگاه می کرد داغ شدم می دونستم چه رنگ و رویی به هم زدم. بعضی از خانها آروم لبها شونو گاز می گرفتن و پیچ پیچ می کردند خیلی آروم خودمو جمع و جور کردم تکیه زدم به پستی.

زن مو لبخندی زد و گفت: تو هم خوب بلدی ها یادم باشه واسه عروسی دخترم دعوتت کنم زد زیر خنده دوباره شروع کردن به زدن.

نفس راحتی کشیدم دوباره پک زدم به قلیان تو حال و هوای خودم بودم که با صدای کل از جا پریدم همه با هم کل می زدند دخترها مشتها شونو پر از نقل می کردند و می ریختند رو سر درخت بقول شوهرم هر چی کشیدیم پرید....

آخرهای فروردین بود خودمو از دست مهمانهای مادر شوهر خلاص کردم و زدم به کوچه می خواستم یک سری به مامان بزنم از کنار دیوار کوتاه زن مو که رد شدم احساس کردم رو سر درخت نارنج تور نیست فکر کردم اشتباه می کنم برگشتم و نگاه کردم دیدم راس راستی تور نیست رفتم جلو تر یکی از شاخه های درخت رو دیوار افتاده بود و به کوچه سرک می کشید دو سه تا غنچه بهار تو بغلش لم داده بودند گل از گلم شگفت صدای دایره واسونک، کل، بوی قلیان، چشمک ناصر الدین شاه، پولک، همه و همه تو سرم پیچید دو تا اینور یکی اونو به خودم اومدم دور و برم نگاه کردم یکی از خانم های همسایه با اون چشمای گرد شدش زاغ سیاهمو چوب می زد می دونم داره چی می گه! عروس حاجی و این کارا وای پناه بر خدا....

رومو برگردوندم دوباره به شاخه نگاه کردم یکی از شکوفه ها دو تا گلبرگش باز شده بود انگار که داشت خجالت می کشید بوی عطرش تو دماغم پیچید داشت بهم می خندید

محبوبه جنانی تهران

استخدام

سازمان انتشاراتی رنگارنگ جهت

تکمیل کادر خود افرادی را در اروپا

به همکاری دعوت می نماید

بازاریاب جهت کارهای تبلیغاتی

منشی

وب دیزاین

متقاضیان می توانند با دفتر مرکزی

لندن تماس حاصل نمایند

۰۲۰۷۶۰۴۴۲۶۶



قصه دنباله دار

قلمت دوم

دست‌رجی

م.س

خلاصه اونشب بارها من تلفن رو قطع کردم و او زنگ می زد و کار به گریه و التماس هم کشید که مدتی وقت به او بدهم ولی تصمیم داشتم کار رو یکسره کنم تا بالاخره او مجبور شد آدرس را بدهد و فقط از پشت پنجره دستی نکان دهد و فردا قرار گذاشتیم

موضوع را به مادر بزرگم گفتم خیلی خوشحال شد و شاید بیشتر از من هم ذوق کرد

فردا طبق قرارمان به آدرس آنها ، اوایل نظام آباد نزدیک کوچه مسعود رفتم ، پائین خانه شان دفتر معاملات ملکی حاجی صفایی بود و حتما خانواده اش هم همان جا زندگی می کردند

خلاصه بعد از چند دقیقه دستی پشت شیشه آمد و چند دفعه به راست و چپ رفت و بعد غیب شد و هر چی منتظر شدم خودش را نشان بدهد خبری نشد

عصبانی و خشمگین بخانه آمدم و به مادر بزرگم گفتم که چه شده است

و او در جواب گفت:

خودت رو ناراحت نکن حتما مشکلی داره که نمیتونه بگه ، بذارش به عهده من چون خودم هم کنجکاو شدم تا این دختر رو ببینم

چندین بار سهیلا زنگ زد ولی من جواب تلفنش را ندادم

ولی مادر بزرگ دلش طاقت نیاورد و با او صحبت کرد و جالب اینکه حرفهای آنها طولانی شده بود و سهیلا چندین بار برای مادر بزرگم خواند .

لذت و هیجان را در چهره او می دیدم که چقدر از صدای سهیلا خوش است .

هر چه مادر بزرگم اصرار کرد حاضر نشدم با او حرف بزنم

چند روزی گذشت و گهگاه او تلفن می کرد ولی موفق نمی شد با من صحبت کند تا اینکه مادر بزرگم به من گفت: بیا پسر من می خوام باهات حرف بزنم

در باره چی خانوم جون؟

در باره سهیلا

سهیلا ، مگه چی شده؟

چیزی نشده آخه مادر امروز رفتیم خونه سهیلا اینا!

شما؟! کی رفتین؟ خونه سهیلا؟ واسه چی؟!؟

مادر منم دلم می خواست این دختر را ببینم واسه همین با گوهر خانم و ایران خانم رفتیم خونه شون البته قبلا به مادرش تلفن کردم و اطلاع دادم که نیت خیر داریم خانوم جون چه نیته؟ چرا به من حرفی نزدی؟

بد جور غافلگیر شده بودم از طرفی از کارهای بامزه مادر بزرگم خوشم می آمد و از طرفی کنجکاو شده بودم که چه خبر بوده!

پرسیدم سهیلا رو دیدی؟

مادر بزرگ لحظاتی سکوت کرد و انگاری می دونست که دل توی دل من نیست و داشت با رومیزی گلدان رو می رفت و زیر چشمی به من نگاه می کرد که سراپای در انتظار بودم بعد آرام گفت :

خیلی خوب حالا بذار برات غذا بیارم بعد واست تعریف می کنم

خانوم جون گرسنه نیستم حرفت رو بزن بالاخره چی شد؟

مادر بزرگ دوباره سکوت کرد و بطرف آشپزخانه راه افتاد

به طرف او رفتم و گفتم:

خانوم جون مارو گرفتی؟ هنرپیشه شدی خانوم خانوما! مادر بزرگ خنده ای کرد و بطرفم اومد و گفت:

واسه اینکه تو خیلی از خودت نمون هستی این دختره بدبخت رو پدرش رو درآوردی اینقدر براش ناز و نوز کردی باید می اومدی و می دیدی چه دسته گلی است عین پنجه آفتاب میمونه کمتر دختری به این زیبایی دیدم منکه زنم با چشم می خواستم اون رو بخورم وای به مردای دیگه

نگاهی به خانوم جون کردم و هم خنده ام گرفته بود و هم کنجکاوای داشت دیوونه ام می کرد و دوباره پرسیدم

خوب بعد چی شد؟

هیچی مادر خانواده خیلی خیلی خوبی هستن البته باباشونو ندیدیم فقط مادرش و دو تا از خواهراش بودند یکی دیگه از خواهرهای سهیلا هم نبود چهار تا خواهر هستن ولی سهیلا چیز دیگه ای همه چیز داره خوشگلی ، سواد ؛ شخصیت و

دوباره نگاهی به مادر بزرگم کردم و گفتم:

خانوم جون مٹ اینکه گلوی خودت بیشتر گیر کرده به حساب من میری خواستگاری

اصلا کی گفت من می خوام زن بگیرم؟

کسی نگفت تو زن بگیر فقط دلم می خواست این دختره رو ببینم چه شکلیه از چه خانواده ایه خوب نتیجه؟

مادرش زن خیلی خوبیه به ساعتی بودیم و گپ زدیم ولی تعجب اینه که سهیلا خیلی احساس آشنایی با من نکرد خیلی جا خوردم حتی ازش پرسیدم که ناراحت نشده ما اومدیم خونه شون خیلی سرد جواب داد مٹ اینکه اصلا نمی دونست من کی هستم شایدم ترسیده بود مادرش اینا بویی ببرند خودش رو کنترل می کرد البته مادرش گفت که سهیلا فعلا مشغول درس خوندن هست و قبل از او سه خواهر بزرگتر داره که اول اونا باید به خونه بخت برن

هاج و واج به مادر بزرگم نگاه می کردم که عجب داستان درست کرده بود و ازش پرسیدم:

خوب خانوم خانوما حالا این دختره در باره ما چی فکر می کنه؟ بخودش نمی گه اینا عجب خانواده و...

مادر بزرگم حرفم را قطع کرد و گفت:

مادر دیگه چرت و پرت نگو دختره خیلی بهتر و بالاتر از از این حرفاست ...

بعد از گفتن همین جمله راهش رو گرفت و رفت تو آشپزخانه و مشغول آماده کردن غذا شد

چند شیبی از تلفن سهیلا خبری نبود ولی بیشتر از من مادر بزرگ دلشوره داشت منتظر تلفن اون بود تا اینکه بالاخره تلفن کرد و من گوشی رو برداشتم

الو

سلام محمود

سلام سهیلا خانوم چه عجب از این طرفا!

والله چی بگم این خانم بزرگ که همه رو غافلگیر کرد این مادر بزرگ من خودش دانشگاهی هست که هر کلاسش یک دوره تخصصی می خواد که سر از کارش در بیاری

ولی مادرم اینا خیلی از ایشون خوششون اومده بود

ولی مثل اینکه تو خیلی خوشحال نبودی و مادر بزرگ ما رو تحویل نگرفتی

نه بخدا موقعیت بدی بود چون اصلا انتظار اومدن ایشون رو نداشتم فقط مادرم می دونست و مادر بزرگ تو! خوب نتیجه؟ حالا چی فکر می کنی؟

در باره چی؟!؟

در باره خودچی؟! در باره این خواستگاری غافلگیرانه دیگه!

نمی دونم چی بگم ولی سه خواهر بزرگ تراز من هستند تازه بابام هم نمی دونه مادر بزرگت اومده خواستگاری تو رو به خدا محمود یه مدت حرف این چیزارو زن بذار همین جوی تلفنی با هم حرف بزیم قول می دم هر وقت تو گفتی زنگ بزنم و مزاحمت نشم

والله مزاحم که نیستی منم بدم نمی آد همینطور باشه ولی به یک شرط که هفته ای یک بار همدیگه رو ببینم

باور کن امکان نداره بابام آگه بو بیره سرم رو میذاره جلوی باغچه میره!

مگه بابات قصابه؟ اون بنده خدا که دفتر معاملات املاک داره

سهیلا خنده ای کرد و گفت:

خواهش می کنم مدتی فعلا اصرار نکن

طبق معمول چند دقیقه ای حرف زدیم و اون چند آهنگ خواند و من در تمام مدت چهره ای را مجسم می کردم که دختر ایده آل رویاهایم بود و این تصویر زیبا را بیشتر مادر بزرگم با تعریف هایش در ذهنم ساخته بود

تصمیم گرفتم یک روز صبح برم جلوی خونه شون و منتظرش وایسم و ببینم آگه تنها رفت مدرسه بین راه

باهش حرف بزنم

به همین خاطر از مادر بزرگم تمام نشوניה و جزئیات شکل و قیافه و اندامش رو گرفتم و صبح زود رفتم و در گوشه ای کمین کردم

حدود ساعت ۷/۳۰ صبح سه تا دختر چادری از خونه بیرون اومدن که هر سه تاشون چادر مشکی سرشون بود و فقط گوشه ای از چشماشون پیدا بود و امکان تشخیص یکی از اونا از حل معادلات ریاضی هم سخت تر بود

لرزون و با احتیاط تا جلوی مدرسه شون رفتم و فهمیدم کدوم مدرسه میرن و از همه مهم تر اینکه هیچکس هم باهاشون همراه نبود و سهیلا دروغ می گفت که باباش اونارو به مدرسه می بره و می آره!

خلاصه چند روزی کار من شده بود پلیس بازی و تعقیب خواهران سیاهپوش یک چشم که فقط از زیر چادر یک چشمشون پیدا بود ولی از نظر جثه با هم تفاوت داشتن یکیشون ماشاءالله پلی بود و دست ثریا بهشتی رو از پشت بسته بود انگاری حق بقیه رو هم او خورده بود چاق ؛ قد کوتاه ؛ پت و پهن که شک داشتم از خواهرای سهیلا باشد یا مادرشه ولی وقتی داخل مدرسه می شد بر نمی گشت فهمیدم که از خواهراس! از دو تا دیگه ؛ یکیشون تا حدودی میان وزن بود و یکیشون قدی بلندتر و از روی چادر اندامی متناسب تر داشت که حدس می زدم سهیلا اوست!

این داستان ادامه دارد

به اندازه ای بود که لنگ نمانیم و زندگی مان اداره شود.

همان پول موقتی که به ما دادند ماه های بعد هم تکرار شد تا زمانی که به ما اعلام کردند که شما را تقسیم کرده ایم که در چند جا می توانید بروید کار کنید. یک عده ای به وزارت دادگستری رفتند که هنوز هم در آنجا هستند. عده ای دیگر به نهاد ریاست جمهوری آن زمان رفتند و مشغول به کار شدند. عمده همکاران ما در این دوجا یعنی دادگستری و نهاد ریاست جمهوری مشغول به کار شدند.

شما چطور، چه شد که بعد از انقلاب دوباره در کاخ ماندید؟

من چون علاقه ای به کار در دادگستری نداشتم یک هفته بعد از آنکه همه تقسیم شدند خودم را معرفی کردم به دفتر نخست وزیری که در آن زمان یک کارگزینی تشکیل شده بود.

در آنجا گفتم که من کارمند فلان جا بودم. در حال حاضر بیکار هستم و... در این زمان یک نفر که در آنجا بود مرا شناخت و به من گفت فلانی تو سعدآباد بودی؟ خوب شد تو را پیدا کردیم. الان عده ای در حال اداره کردن سعدآباد هستند که به چم و خم سعدآباد وارد نیستند و چیزی از کاخ نمی دانند. چون شما در آنجا کار کرده ای فردا خودت را به آنجا برسان و در آنجا مشغول شو... من گفتم دوست ندارم که دوباره به سعدآباد بازگردم. به من گفت مدتی (نهایتا دو تا سه ماه) آنجا برو و به اداره کنندگان چم و خم کاخ را یاد بده بعد برگرد تا هر جا که دوست داری بفرستمت. من هم قبول کردم.

بعد از اینکه به سعدآباد برگشتید با چه منظره هایی روبرو شدید، کاخ چقدر تغییر کرده بود؟

من قبول کردم که برای دو ماه به سعدآباد بیایم. در آن زمان از نخست وزیری دو نفر را انتخاب کرده بودند به عنوان سرپرست کاخ سعدآباد. من با این دو نفر کار کردم.

این آقایان نمی دانستند سعدآباد چند در ورودی دارد. از کجاهای سعدآباد ممکن است که کسی وارد شود. اسم کاخ ها چیست، تعداد کاخ ها را دقیقا نمی دانستند، اینکه کاخ ها برای چه کسانی است را نمی دانستند و... تمام اینها را من در روزهای اول با ماشین در سعدآباد می رفتم و بهشان یاد می دادم که آنها هم یادداشت بر می داشتند.

در آن زمان باز هم کاخ های مجموعه سعدآباد غارت می شدند؟

بله، روزی نبود که باغبانی نیاید و به ما اطلاع ندهد که شب گذشته پنجره یا در فلان کاخ شکسته شده و غارتگران به داخل کاخ رفته اند. ما صبح دوباره میخ و چوب و تخته و چکش بر می داشتیم می رفتم پنجره شکسته را تخته می زدیم و می بستیم تا دوباره از آنجا نتوانند نفوذ کنند. نهایتا دیدم که اینطور نمی شود.

نگهبان هم نداشتم که حداقل بتوانیم برای هر کاخ یک نگهبان بگذاریم. نشستیم با آقایانی که سرپرست بودند صحبت کردیم. قرار بر این شد که تمام اموال منقول کاخ ها را جمع آوری کنیم. تمام وسایلی که ممکن بود مورد دستبرد قرار بگیرد. همه را جمع کنیم در یک جا، که حداقل بتوانیم از آن یک جا محافظت کنیم.

محل جمع آوری این وسایل کجاشد، آیا این کار لطمه به چیدمان وسایل نزد؟

قرار شد که کاخ سفید مرکز جمع آوری این وسایل شود. کارگرهایی گرفتیم و با کمک آنهایی که می آمدند سر کار تمام کاخ ها را با وانت خالی کردیم اموال را در (کاخ سفید) جای دادیم. کاخ سفید سه طبقه دارد که تمام اتاق ها و سالن ها پر از اموال کاخ های دیگر شده بود. از میز و صندلی گرفته تا تابلو و فرش و... فرش ها فوق العاده بزرگ بود که ۱۲-۱۰ نفر به سختی آنها را می توانستند حرکت بدهند. ما فرش ها را هم جمع کردیم به همراه سایر وسایل. چیزی حدود ۲-۳ هفته طول کشید تا وسایل را از کاخ ها جمع کنیم و در کاخ سفید انبار کنیم.

وقتی وسایل را می چیدید، دقت داشتید که وسایل نظم خاصی داشته باشند. یعنی بعدا مشخص شود که جای هر کدام از وسایل در محل استقرار اصلی شان کجا بوده و احتمالا چه وسیله ای مربوط به کدام کاخ است؟

در ابتدای کار با نظم و حساب و کتاب چیدیم. اما بعدا که جا کم آمد همینطوری بدون نظم خاصی وسایل را روی هم تل انبار کردیم. این شد که ما خودمان نمی توانستیم تشخیص بدهیم که این اموال مال کدام کاخ بوده که به اینجا آمده است. بعدها آرام آرام لیست هایی پیدا شد که به کمک آنها توانستیم بعضی از اموال کاخ ها را تفکیک کنیم و اموال را به خود کاخ ها ببریم. البته این اتفاق وقتی افتاد که کاخ نگهبانی داشت و سعدآباد حساب و کتابی پیدا کرده بود.

شاه چه غذایی می خورد؟

غذای خاصی نمی خورد. اما باید بگویم در بعضی مواقع آشپز فرانسوی می آمد، این آشپز فرانسوی غذای ایرانی نمی داد، غذاهایی می داد که خودش دوست داشت! به مذاق ما اصلا سازگار نبود. چیزهایی می پخت که ما اصلا نه دیده بودیم و نه می توانستیم حتی اسمش را تلفظ کنیم. خوردنش هم اصلا برای ما لذت بخش نبود. یک مدت زمان کوتاهی در حضور آشپزهای خودمان این آشپز فرانسوی هم دعوت شد و مدت ۲-۱ ماه غذا پخت و بعد هم رفت!

غذاهای کاخ های مجموعه سعدآباد چگونه تامین می شد، توسط چه کسی؟

تمام غذایی که در کاخ ها به مصرف می رسید توسط سر آشپز «علی کبیری» که فوت کرده است تهیه می شد. آقای کبیری ۸-۷ شاگرد داشت. توسط همین ها و چند نفر از خدمه کاخ ها را به طور کل غذا می دادند. کاخ هایی که باید غذای آنها را تامین می کردند شامل کاخ فرحناز، کاخ لیلا، علیرضا، شاه و... بودند که غذایشان از آشپزخانه اصلی تهیه می شد، اما کاخ خانم دیبا آشپزخانه اختصاصی و آشپز مجزا داشت. احمد رضا هم جدا بود. به جز این دو نفر سایر ساکنین کاخ توسط همان آشپزخانه تغذیه می شدند.

چه لباس هایی می پوشیدند؟

لباس های شاه و خانواده او همگی خارجی بودند و اکثرا فرانسوی. فقط لباس های سوارکاری، شلوار سوارکاری شاه فکر می کنم در ایران دوخته می شد. ما دو صندوق خانه داشتیم، یکی در سعدآباد و یکی

در نیاوران که مختص شاه بودند. صندوقخانه ای که در سعدآباد هست با صندوق خانه ملکه یکی شده. ولی صندوق خانه نیاوران مجزا بود. در این صندوق خانه قفسه بندی شده بود ویرتین هایی بودند. شاه بر حسب نیاز و موقعیت لباس هایی را انتخاب می کرد و توسط پیشخدمت خوابگاه لباس را از مسئولین صندوق خانه تحویل می گرفت، اتویی زده می شد و می پوشید. برای مثال قرار بود شاه برای بازدید نظامی برود لباس آن قسمت را می پوشید.

برای مثال زمانی که شاه از ابتدا تا ۱۳ فروردین هر سال در کیش اقامت می کرد چندین مانور دریایی هم در آنجا انجام می شد که شاه هم باید حضور می داشت و بالطبع لباس نیروی دریایی را هم ما با خودمان می بردیم.

تفریحات شاه و خانواده شاه چه بود؟

خود شاه تفریحی به آن صورت نداشت. ولی خانواده شاه و ملکه جشن هنر شیراز را هر سال برگزار می کرد. هر سال یکبار هنرمندان ایران و جهان جمع می شدند و جشن هنری برگزار می شد. زمان شروع تا خاتمه اش حدود یک ماه به طول می انجامید. به خصوص هنرمندان خارجی زیاد به ایران می آمدند. در آنجا نمایشنامه، فیلم، و... برگزار می شد. خصوصا در رشته های معماری بهترین های دنیا را در ایران جمع می کردند. حاصل این جشن ها بسته شدن قرار دادهایی بود که بعد از جشن هنر با آنها منعقد می شد تا این هنرمندان در ایران آثاری را خلق کنند.

بچه های شاه چطور؟

البته به جز ولیعهد، بقیه بچه های خیلی کم سن و سال بودند. ولیعهد هر دو هفته یکبار يك پارتی در کاخش برگزار می کرد. مدعوین هم همکلاسی های ولیعهد بودند. بزن و بکوبی داشتند و...

بچه های شاه از کاخ خارج می شدند، برای گردش و تفریح و...؟

خیلی به ندرت، البته بچه های دوست داشتند ولی گارد اجازه نمی داد که هر موقع دوست داشتند هر جا که می خواهند بروند.

با توجه به اینکه شما پیش از انقلاب هم در کاخ بودید، چیدمان کنونی کاخ های سعدآباد تا چه اندازه شبیه به آن زمان(پیش از انقلاب) است، پیش از انقلاب برچه اساسی چیدمان داخل کاخ های انتخاب می شد؟

خیلی کم به چیدمان آن روزها شبیه است، دکوراسیون اینجا، مثل الان نبود. الان آخرین مبلمان چیده شده. این در واقع آخرین مبلمانی است که در کاخ ها مانده بود. چون هر چند وقت یکبار این ها عوض می شدند. مثلا مبلمان ها از فرانسه تهیه می شدند.

خانمی بود به نام خانم «هویدا» از بستگان هویدایی که نخست وزیر بود، ایشان یکی از کارهایش انتخاب دکوراسیون سعدآباد و نیاوران بود. همین خانم هویدا هر چند وقت یکبار سفارش خرید مبلمان جدید می داد و سری قبل جمع می شد و سری جدید چیده می شد. در آن زمان برحسب نیاز چیده می شد. برای مثال هرچند وقت یکبار میهمانی رسمی داشتیم و غیر رسمی. برای میهمانی های رسمی و غیر رسمی آرایش خاصی باید سالن و میزها داشتند. تمام اینها بر حسب نیاز روز چیده می شدند که آنچه امروز در کاخ ها چیده شده، آخرین سری بود.

فال ماه شما



فروردین

با پیش آمدن اتفاقی بخش قابل ملاحظه ای از بدینی های شما کاسته میشود و امیدهای تازه ای در قلبتان جوانه خواهد زد. مسافرتی پر خیر و برکت در پیش دارید. تگرانی هایتان از بابت بیماری خود و یا یکی از نزدیکان برطرف میشود. برای اقدام به خرید مورد نظر فرصت های خوبی فراهم می آید. از راه دور خبر ویا خبرهای خوبی خواهید شنید. زوج های جوان متولد این ماه دلگرمی هایی برای تشکیل زندگی خانوادگی به دست می آورند



اردیبهشت

به زودی افق های تازه و رنگین مقابل دیدگان شما گسترده می شود و راه های جدیدی برای پیشرفت پیش پایتان گشوده خواهد شد. با کمک یکی از دوستان بخشی از مشکل مالی تان برطرف می شود. این روزها باید مواظب افکار و اعصاب خود باشید و فکرو ذکر خود را روی نقاط مثبت زندگی متمرکز کنید که در این صورت کمک بزرگی به خود خواهید کرد. وقتی آدم مثبت فکر کند مطمئن باشید چرخ های زندگی هم روان تر برایش به گردش خواهد افتاد



خرداد

یک برنامه مورد علاقه به دلایلی به بن بست برمی خورد و یا انجام آن به تعویق می افتد. در اواسط ماه به خاطر یک کار اداری احساس سردرگمی خواهید کرد. اما راهنمایی یک دوست و یا همکاری برایتان تا حد زیادی راهگشا خواهد شد. مشکل یکی از دوستان و یا اعضای فامیل شما را هم با خود درگیر خواهد کرد. سعی کنید مشکل او را جدا از مشکلات خود بگذارید تا بتوانید به درستی تصمیم بگیرید. مقداری پول به سوی شما در حرکت است. یک خرج بزرگ هم به گردن شما می افتد



تیر

در عوالم احساسی، دلگیری هایی برایتان پیش می آید که اگر قضیه را بیش از آنچه که هست بزرگ نکنید و بعضی امور را آسان بگیرید. مشکل شما قابل حل است. از ناسپاسی یکی از نزدیکان حسایی عصبی خواهید شد. یک دوست قدیمی با خبرهای خوبی به نزد شما خواهد آمد. میانه سالان و سالندان متولد این ماه مخصوصاً در اواخر ماه دلخوشی های تازه ای به دست می آورند و نسبت به آینده دلگرم تر خواهند شد و یا برخی ناراحتی های جسمی خود را شفا یافته خواهند دید



مرداد

ماه خوب و آرامی در پیش دارید. دیداری و یا حضور در یک جمع دوستانه اوقات شیرینی را برای شما رقم خواهد زد. بر اثر دلسوزی و اقدامات خیرخواهانه شما مشکل یکی از نزدیکان حل خواهد شد. با آمدن یک تازه وارد ویا میهمان بخشی از برنامه هایتان دستخوش تغییراتی خواهد شد. بعضی تغییر و تحول در امور مسکن ویا شغلی شما رخ می دهد که ممکن است تگرانی های موهومی برایتان پیش آورد. اما به مرور خواهید دید که این تغییرات به نفع شماست





دکتر ایرانبومی

وکیل دادگستری در آلمان

مشاوره در:

امور شرکتهای، تجاری، کیفری، ورشکستگی،
دعای جنایی، اداری، کاری، ۲ تابعیتی،
دعای ملکی و ارثی، طلاق و مهریه
با همکاری وکلای با تجربه در **دبی، ایران و آمریکا**

Tel.: + 49 (0) 700-9019-9019 *
Fax: + 49 (0) 700-8018-8018 *
Mobil: + 49 (0) 178-888-9019

*12,3ct/min. aus dem dt. Telekom-Festnetz

Rechtsanwalt Dr. phil. Iranbomy

اگر در اروپا یا آمریکا زندگی می کنید ما و همکارانمان قادر
به دفاع از حقوق شما در ایران و امارات هستیم

Rechtsanwalt- Lawyer- Avukat



شهریور

در یک مورد احساسی و عاطفی موقعیت دخواهی به دست می آورید. مشکل یکی از اعضای خانواده به کمک و یا تدبیر شما حل خواهد شد. وضعیت جسمانی یکی از نزدیکان نگرانی هایی را برای شما پیش می آورد. در موقعیت یک رقابت ویا آزمون قرار میگیرید. اگر بتوانید اعتماد به نفس خود را حفظ کنید ، مطمئن باشید موفقیت از آن شماست. حسن نیت یکی از دوستان که خود را دلسوز و خیرخواه شما می دانست مورد تردید شما قرار خواهد گرفت



مهر

تردید را که این روزها با آن دست به گریبان هستید، باید به نغی از خود دور کنید و یا تکلیف خود را با خودتان یکسره وروشن کنید . همین روزها همای شانس و اقبال در بالای سرتان به پرواز در می آید. به زودی نتیجه کار خیر و یا برنامه ای را که شروع کرده بودید، خواهید دید. در یک امر اجتماعی به موفقیت هایی دست خواهید یافت. برای خرید و فروش فرصت های خوبی به دست می آورید



آبان

در این ماه برای اجرای یکی از برنامه های خود فرصت بسیار مناسبی به دست خواهید آورد. یکی از آرزوهای دیرین شما در شرف انجام قرار می گیرد. سعی کنید این روزها هیجان زده نشوید و یا از روی هیجان زدگی دست به کاری عجولانه نزنید. مشاجره ای نه چندان جدی با یکی از همکاران و یا همسایگان خواهید داشت. باید در نظر بگیرید که دیگران هم مثل شما به فکر منافع خودشان هستند. پس برای دیگران خرده نگیرید



آذر

در یک مناقشه و یا جر و بحث موفق می شوید ابتدا نقطه نظرهای خود را به طرف مقابل بقبولانید، اما بعداً ورق به ضرر شما بر می گردد. از یک تنگنای مالی خارج میشوید و به تسهیلاتی از این نظر دست می یابید. در این ماه نتایج اقدام خیری را که قبلاً کرده بودید، به دست می آورید. آشنایی های تازه ای در راه دارید. دو روز آخر هفته را با آرامش بیشتری خواهید گذراند



دی

افسوس خوردن برای فرصت های از دست رفته، فایده ای ندارد . برای جبران حواستان را جمع کنید تا فرصت های مشابه را در آینده از دست ندهید. این ماه روی خط بعضی بدشانسی ها قرار دارید. هر آن ممکن است حرفی ویا عملی از شما دخواوری هایی ویا دشمنی هایی را برانگیخته سازد. توصیه دیگر به شما این است که در مورد دیگران قضاوت عجولانه نکنید. از قدیم گفته اند کار امروز را به فردا میفکن. ضرر بعضی اهمال کاری ها ابتدا نصیب خود شما خواهد شد



بهمن

یک مورد احساسی و عاطفی به نقطه اوج حساسیت خود می رسد. شما با درک این حساسیت می توانید آن را در جهت درست آن پیش ببرید، به طوری که به قول معروف نه سیخ بسوزد و نه کباب. موفقیت یکی از نزدیکان موجب رضایت خاطر شما خواهد شد. گرهی که به یک مسئله نسبتاً قدیمی خورده بود و به طور مستمر اعصاب شما را کش می داد، شل خواهد شد و به سوی حل شدن پیش خواهد رفت. بر سر یک مسئله مالی با یکی و یا جمعی مشاجره جدی خواهید داشت



اسفند

این روزها خیلی احساس نومیدی می کنید. به زودی جرقه هایی از امید و شادی در دلتان زده خواهد شد. آن وقت پی خواهید برد که بر خلاف تصور شما هر روز، روز دیگری است و همه روزها به صورت تیره و ابری باقی خواهد ماند. گفتگو و مذاکره شما با یکی که برایتان از اهمیت خاصی برخوردار است به نتیجه مطلوب منتهی خواهد شد. جوان ترهای متولد این ماه ، مواظب رفتار و واکنش های خود در مقابل بزرگان خانواده باشند. چه در غیر این صورت به طور جدی دچار پشیمانی و خسارت خواهند شد



هشدارهای حقوقی دکتر ایرانبومی وکیل دادگستری ، مدافع و مشاور حقوقی شما در سرتاسر آلمان

در ضمن توجه داشته باشید

حق گرفتنی است

تخصص دفتر وکالت دکتر

ایرانبومی و همکاران ایشان

مدافع از حق شما در امریکا ،

دوبی و ایران است

* سکوت حق شماست و شما می توانید قبل از قبول جرم با وکیل خود مشورت نمائید

* در هنگام دادن چک و یا مبلغ نقدی رسید دریافت نمائید

* در هنگام دعوا یا تصادف از صحنه عکس و از شاهدان گزارش تهیه نمائید

* برای عقد قراردادهای ملکی ؛ بانکی ؛ تجاری و کاری دقیقاً قراردادها را مطالعه نمائید

* در احراز هویت افراد و شرکتها در هنگام عقد قرار داد اطمینان کامل حاصل نمائید

* اگر مسائل مالیاتی ؛ ملکی و یا ارثی دارید بهتر است با تغییرات قوانین آشنا باشید

* آیا قبل از قبول تعهدات ازدواج ؛ پیامدهای احتمالی طلاق را در نظر دارید؟

Mobile: +49 (0)178 - 888 9019

www.iranbomy.com

iranbomy@yahoo.com



افقی:

- ۱- شاعر ایرانی و همکار فردوسی / خالق فرانسوی گل
- ۲- شکاف و ترک / کمک رسانی / متکدی
- ۳- آزاد / طمع ۴- تیر پیکاندار / شماره مخصوص
- ۵- قانون مغولی / سود حرام پول / زین و برگ اسب
- ۶- از غزال خوشتر است / دشنام / از کرات آسمانی
- ۷- روشنائی / شبیه و مانند / شگرد / منقار
- ۸- اندازه / آتش سوزی / برجی در فرانسه / صدمتر
- ۹- از گل ها / بشر / باهوش ۱۰- سردی و سرما /
- جنس قوی ۱۱- رطوبت / فرمان اتومبیل ۱۲- شهری در
- آلمان / نشان دادن / طریق ۱۳- نویسنده روسی شل /
- نویسنده و عارف ایرانی کارنامه بلخ.

عمودی :

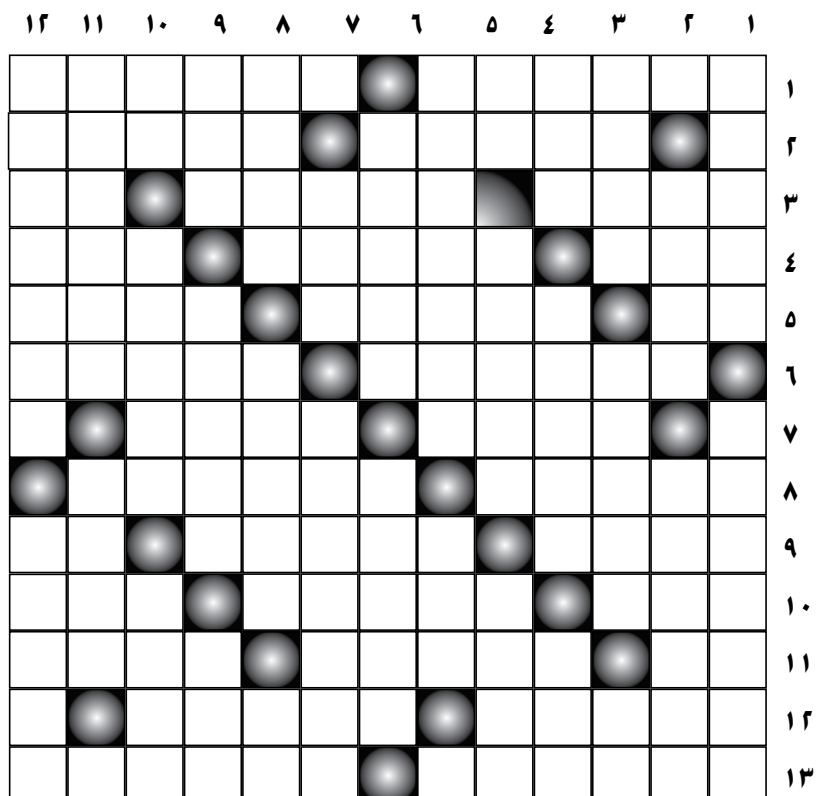
- ۱- نمایشنامه نویس فرانسوی بیمار خیالی / شاعر ایرانی خالق پریشان ۲- عقاب
- سیاه / مهیا / گیج ۳- ابرشم خام / کافی / آسیب / ضمیر غایب ۴- درختی شبیه
- انار / آزاد مرد ۵- نوعی زیرانداز / از غزوات رسول خدا / قسمتی از پا ۶- دریا
- / میوه / نام سابق تایلند / گل بتونه ۷- سرای مهر و کین / از حیوانات / اندازه /
- شانه و کف ۸- آش / درست و تمام / شیر خشت و ترنجبین / از سوره های قرآن
- ۹- دوستی / کشور قهوه خیز آسیا / باهر ۱۰- پول ژاپن / نوعی حلوا ۱۱- بند و
- زندان / بدی و فساد / آب منجمد / شهر مذهبی ۱۲- جامه بلند / جایزه سینمایی
- / هم صحبت برهمن ۱۳- شاعر ایرانی دوره سلجوقی که کتاب سندبادنامه را به
- او نسبت می دهند / نویسنده فرانسوی خالق گارگانتوا.

افقی:

- ۱- کتابی از جک لندن - شاهکار ولادیمیر ناباکوف روسی ۲- هنر هفتم
- پوچ و میان تهی ۳- ستایش کردن - سلسله - خاک کوزه گری ۴-
- اشاره به نزدیک - عوض کردن - فولاد و آهن ۵- جنس مذکر - چکیدن
- و ترشح کردن - آواز طرب انگیز چند تن که با هم بخوانند ۶- سوبسید
- جفاکار ۷- ظرف پذیرائی - لقب قدیم شهر بلخ ۸- گیاهی شبیه نیلوفر
- هنرمند سینما که ایفاگر نقش اول است ۹- حجره - با یکدیگر یار و
- دوست شدن - کاغذ چاپ ۱۰- زدن آدم دروغگو - با هم سازش کردن
- دیوار بلند ۱۱- درخت زبان گنجشک - حرکت کند - انگور سیاه خشک
- شده ۱۲- عیبجوئی - وزیر فرعون ۱۳- به صراحت سخن گفتن - اثری
- از ویکتور هوگو

عمودی :

- ۱- کتابی از هرمان هسه - شاعر فرانسوی خالق اثر گل برای همه ۲- از
- رنگها - گیاه شناسی ۳- بودن - پشتیبان - جوی خون ۴- سلاح کاشتنی
- پادزهر - چاپلوسی ۵- از بروننه ها - خرگوشها - دربوزگی و گدائی
- کردن ۶- همدلی از آن خوشتر است ! - جای ساختن ۷- غم م غصه -
- فسخ کردن معامله ۸- انبار غله پاک کرده - تخت روان بیمار ۹- نماینده
- مخزن قوه برق - نت سوم موسیقی ۱۰- شهری در استان فارس - نقره
- گون - رجوع ۱۱- ضمیر انگلیسی - یک دست ظرف - شکاف میان کوه
- ۱۲- اثری از مولیر نویسنده فرانسوی - پارچه مشبک ۱۳- ماده تخمیری
- قابل حل - مفش .





:: عمودی :

۱- گالیله در ۱۵۹۳ - برخورد با ملاحظت ۲- اختراع انریکو فرمی در ۱۹۲۴- مخترع الکترو مغناطیس از دانمارک
۳- قبل از دوت - کشور آسیای غربی ۴- علامت جمع
- ملیت کریستوفری مخترع پیانو- معاون هیتلر ۵- داروی بیهوشی - اکسید سیلیسیم - درخت انگور ۶- بوجود آورنده
- پایتخت ایتالیا - جمع وجهه به معنای رخسار ۷- صدای کلفت - جاده - مرتجع معروف - معبر رود ۸- لب مانند
- حیوان دراز گوش - لباس شنا ۹- مساوی - ظلمانی - تیر انداختن ۱۰- بز نر - اختراع وستینگهاوس امریکائی در
۱۹۰۴ - حرص ۱۱- آسودگی - خشم ۱۲- مخترع انگلیسی مولد برق - اختراع ریس کلوک امریکائی ۱۳- مخترع این دستگاه کریز امریکائی است - مخترع ناو در ۱۸۶۱

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
												۱
												۲
												۳
												۴
												۵
												۶
												۷
												۸
												۹
												۱۰
												۱۱
												۱۲
												۱۳

:: افقی :

۱- مخترع تلفن - خدمتکار زن ۲- علامت مفعول - اختراع معروف قرن بیستم
- سودای ناله ۳- منسوب به مکه - ردیف - مروارید - نوعی یقه ۴- تکیه کردن
- نوعی فارسی - امر به اراستن ۴- تکیه کردن - نوعی فارسی - امر به اراستن
۵- ملیت براندربرگ مخترع سلوفان در ۱۹۰۰ - بهره و سود ۶- جنس خشن - کدر
- بمبش را اوپنهايمر اختراع و تکمیل کرده است ۷- تندرست - شور و غوغا ۸-
سزاوارتر - واحد عکس - خشکی ۹- مخترع اتومبیل برقی - شبکه تلویزیونی که با
پرداخت حق اشتراک قادر به دریافت ان میشوند ۱۰- بحر - گماه پلیسی - اختراع
سوپنتون ۱۹۱۴ / ۱۱- سنگ آسیا - سه کیلو - واحد سطح - یک ششم چیزی ۱۲-
عربان - اختراع معروف برادران رایت - امر به گفتن ۱۳- نشانی - اختراع جان
لاجی برد

به آنان که دوستشان دارید و می خواهید همیشه با یاد شما باشند مجله و دی وی دی رنگارنگ را هدیه کنید

فرم اشتراک

نام و نام فامیل

آدرس کامل

میزان حق اشتراک : در انگلستان یک ساله ۴۰ پوند در اروپا یک ساله ۶۰ یورو در امریکا یک ساله ۱۰۰ دلار
لطفا چک خود را به نام M.Sarbi صادر نمایید

M. Sarabi P.O.Box 2821 LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

Fax: 020 7624 1306

Email: rangarang_London@hotmail.com



توقیف

فکر می کنید در کشورتان ارزان تر است؟ حتی به قیمت توقیف شدن آنها؟

خلاف قانون است که در بازگشت به بریتانیا هرگونه محصولات گوشتی و یا لبنیاتی از کشورهای خارج از محدوده جغرافیائی اتحادیه اروپا با خود به همراه بیاورید. سایر محصولات غذائی نیز مشمول ممنوعیت یا محدودیت وزنی قرار دارند. محصولات غذائی که واردات آنها ممنوع و محدود است گمرک توقیف و از میان می برد، مواجه با تاخیر می شوید و امکان تعقیب قانونی یا جریمه شدنتان نیز وجود دارد.

قانون را نشکنید قبل از سفر مقررات را بخوانید

برای کسب آگاهی های بیشتر این تارگه را ببینید: www.defra.gov.uk

خط تلفنی راهنمائی: 08459 33 55 77

The Great New Generation



Mr. Abbas Mozafarian is of the sixth generation of a jeweller's family with more than 300 years of history. He has learnt the secrets of this amazing art from his father for 50 years and has been able to create a new style combining traditional and contemporary designs and techniques.

Mr. Abbas Mozafarian is one of the exceptional and self made figures in the last 25 years who has successfully been able to find his high position in the high-

ly competing world market, in spite of problems due to a different culture, foreign language and investments. Today, Mozafarian jewellers are presented in almost every major exhibition over the world. He is also working hard to prepare and avail the seventh generation, his daughters Alaleh and Bahareh with all the knowledge and secrets of the family inheritance. Alaleh is a university



graduate with considerable knowledge of jewellery making industry and the world market.

She is called the brain of the business.

Bahareh the younger daughter is about to finish university. She has a great taste and is a great help in choosing right colours in different designs. She is also a good hand for his father to pro-



mote their business.

In a short talk with Rangarang magazine, Mr. Mozafarian said that his desire is to introduce the Iranian art and culture to the world to achieve the recognition which the Iranian community rightly deserve. He has a great faith in the Iranian young generation and believes they should be supported and welcomed by the elders. He strongly believes in his two daughters who belong to this generation.

020 758 90 777



Three Centuries of Fine Art in Jewellery

جواهرفروشی مظفریان به هموطنان عزیز بخصوص زوجهای جوان زیباترین طرحهای انگشتری و حلقه های نامزدی را با قیمتهایی باور نکردنی و تخفیف ویژه تقدیم میکند



جواهرات مظفریان برای زوجهای جوان خوش یمن و مبارک است

Mozafarian Jewellers Ltd

Showroom & Head Office 88 Brompton Rd. , Knightsbridge, London SW3 1ER
Tel.: 020 - 7589 0777 Fax: 020 - 7589 0666

Email: info@mozafarian.com website: www.mozafarian.com



MEMBERS OF THE
ASSOCIATION
BRITISH JEWELLERS



MEMBERS OF THE
ASSOCIATION
BRITISH JEWELLERS